

بازدید شد  
۱۳۸۲

این نسخه  
الکفایت  
محکم است  
که تاکنون  
در کتابخانه  
کتابخانه  
زیر سال  
۱۱۷۲



کتاب دوستی و امانت و پاک راوی بیای و نزد و بیای و خیر و خیر و خیر  
نیز که از دو و با شد و این کتاب بسیار نام که در کتابخانه الکفایت  
علم نجوم اندر وی پس است از برون آوردن ضایع و بدید که در کتاب  
چیزهای طرف جهان کفایت باشد و به کتاب دیگر احتیاج نیست و هر سال که از کتاب  
ضبط کرده شود بسیار بسیار دیگر از و سر بر زرد و معلوم کرده و هر چند که علم  
بجزی واحد و نه است باشد اما این اصل که من نهادم بسیار است و الکفایت باشد  
و الله اعلم ۲ علم احکام را چند چیز میباشد تا حکم درست است اول آنکه  
عالم و طالع اجتماع با استقبال که پیش از مسئله یا پیش از مولود میباشد و  
خاصه طالع آنست که اندر و حکم میکند تا هر چه طالع بوده است اساس  
و برابر و آن آنست و آن جا که یکبارم کوکب یکبارم برج دلال میکند  
و اندر آن طالع وقت صاحب برج طالع در کدام جانب است و چه  
دلال میکند باید دانست و معرفت بر کوکب تحقیق بدو جات قانی  
و بطول و عرض و صعود و هبوط و ناقص و زاید و مربع السیر و بطر السیر  
و شریقی و قوسیه ظهور و اخفا و مواضع دلائل و سهام و قبول و رد  
حالات کوکب و طبایع برج و مزاجات ایشان بنگارند و فلک گیر  
این جمله تحقیق باید دانستن تا حکم درست آید ۴ بهر است تمام در  
رساله حکایت که تا یکبارم کوکب و یکبارم برج دلال میکند و در هر یک که  
بسیار است که فرست سایل است بر آن آید که طالع زمان و وجه جلال  
اما وقت طالع گرفتن نزد اهل این صناعت مختلف است و بعضی

کتابخانه مجلس شورای ملی  
تاسیس ۱۳۰۲

۹۱۹۸

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب بر طالع الکفایت

موضوع: طالع الکفایت

مؤلف: ۹۰۸۹

شماره ثبت کتاب: ۸۱۹۴

۹۱۷۸۹

نسخه فهرست شده  
۶۰۸۶



کتابت شده است  
۲۸۳۱

گوید وقتیکه برین در مسئله آنکه چه می گویید که سبیل نیز در بنی برسد اگر کسی را بگوید  
هر سبیل که می گوید که آن وقت که سبیل و سبیل و قیاس هر سبیل باشد  
یعنی سبیل باقیات قیاس نیز در بنی برسد اما سبیل که می گوید که وقت سوال  
باید از قضیه بنی که از آن جز برسد و اهل هند و فارسی می گویند اختلاف سبیل  
انداخته اختلاف سبیل سبیل نیز هر وقت که سبیل سوال کند لا بائی نیست  
و عاقل هر چه می بینیم و لیکن قول هر سبیل است که سبیل است و معروف  
بعقل و لا بل سبیل که چند که می بینیم و لیکن نیز مختلف است بلیس که سبیل باشد  
تا آنکه چه می گویید که سبیل که در دو سبیل در دو روز بود و چون سبیل است  
یک روز که در فلک البروج می گوید که سبیل است آنکه چه می گوید که سبیل که در دو روز  
و لیکن مسئله است ثابت طالع بنی بر سبیل طالع که از هر سبیل و حکم گفته شود  
و هندوان و اهل فارسی می گویند سبیل تا آنکه در سبیل که غیر دیگر از او هم از آن  
چیز که سبیل دیگر کرده و منفردان که می گویند تا آنکه بعد که در سبیل سبیل  
همه بر چاه و کوکب تمام بکنند و اتصال انفراف همه تمام کنند اما قول که از آن  
اعتقاد کردیم و بدان که می بینیم آنست که بقا مسئله تا آنکه بعد که حاجت سبیل  
زایل شود تمام شدن یا بنویسند اگر سوال از کار سبیل که نبود یا نشود و اگر از  
کار سبیل بقا وقت انفراف و سبیل مسئله افتاد در خطا در  
حکم از چهار جهت سوال از آنست که قیاس قیاس در وقت مسئله که آن است  
که سبیل سبیل یا خطا چون سبیل سبیل سبیل و مانند و در دوم از پرسیده  
بود که سبیل است و درست نتوان کردن و آنچه از سبیل سبیل سبیل

بنازده

در سبیل سبیل سبیل  
در سبیل سبیل سبیل  
در سبیل سبیل سبیل  
در سبیل سبیل سبیل

ادواتی که ملود با سبیل از راه طبع و استقامت بیشتر است اگر سوال وقت بنی  
روز و در سبیل نوال آنکه آنکه سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل  
و نال اندران وقت سبیل خطا افتاد از ساعت طالع از سبیل و سبیل  
چهارم آنکه قوت سبیل و سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل  
فرق نتوان کرد و قیاس درست نتوان گرفت و بنی سبیل سبیل سبیل  
آنکه خطا افتاد و هر سبیل که از این چهار علت بیرون باشد سبیل است  
کیفیت سبیل که قیاس خداوند مسئله در سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل  
و وقت سبیل که سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل  
گفته که سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل  
سبیل که سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل  
که قیاس اندران برج که سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل  
از این سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل  
غروب و از آنکه سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل  
و آنچه سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل  
بست سبیل سبیل و با سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل  
بیاید و سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل  
در سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل  
با سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل  
اندیشه کرده باشد و هر چه از سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل

برینفل

۱۰



که درست بنیاد مثل تریج آورده باشد و تو حکم کنی باز کوید از سفره حکم کن و در غیر  
 و برود نه حکم مگر خطا آید که غیر از این احوال نیست که در آنکه بود آنکه هر چه حکم کنی  
 صدق است چه فلک است مقدار سبیل بر آید و آنچه در دست او بود آن پروان  
 آید از غیر دیگر که بر غیر حکم کنی سبیل است بر آنچه غیر کرده اند و در هر دو ظاهر  
 خود را بر آن حکم که خواهد راست کند و گوید که چون روز آن بنیم سوال کنیم از  
 غیر معلوم کند و این سخن است آید چون طالع نیز مستوی است که در طالع  
 طالع پروان از روی است سبیل حکم کنی تا از کدام ستاره بود دارد و کدام  
 برج منور است آن ستاره را نیز بدلائل با مسؤل طالع سبیل که در حکم  
 آید ۲ اند معرفت غیر از دلائل بر سبیل دلائل طالع نیز و اقوا در است  
 کن اگر خداوند طالع و طالع بعد یا طالع ناظر بود و در طالع و اگر خداوند  
 طالع ساقط بود و غیر طالع ناظر بود و در طالع اگر در منور و صاحب شرف  
 طالع نکند که در غیر نباشد یا بر شش طالع نکند که اندر و از ده خاد اگر نکند  
 نباشد صاحب طالع نکند که در غیر نباشد یا صاحب چه نکند که در غیر نباشد  
 حکم بر کوهری که در طالع باشد مسؤل عنه اگر این دلیلهای که گفتیم  
 ساقط نباشد نکند که در غیر نباشد است که در متصل آن کوهری که گفته  
 و منصرف است دلائل سبیل و آنکه فرمود و منصرف است دلائل مسؤل عنه باشد  
 و خداوند منعم و آنکه کوهری که در غیر نباشد بود و در طالع مسؤل عنه که سوالی که درست  
 و خداوند منعم بر دلائل مسؤل عنه است اگر فرمود بر غیر خود یا صاحب شرف  
 خانه فرمود دلائل مسؤل عنه و اگر فرمود بر شرف صاحب شش خانه فرمود دلائل

دلیل سبیل باشد

آنچه

مسؤل عنه بود و اگر در غیر دلائل نکند صاحب ساعت را دلائل سبیل است  
 صاحب برج خداوند ساعت دلائل مسؤل عنه کند و دیگر اگر اندر بر غیر و آن  
 بود و بطالع شهادت دارند یا ناظر بودند آن هر کدام کوهری که فرمود  
 دلائل سبیل است و آنکه باطل باشد دلائل مسؤل عنه دیگر آنکه در مقابل و غیر  
 و شش است و در هر کدام از این کوهری که شرفی بعد و در دلائل سبیل است  
 هر کدام که معنی بود و در دلائل مسؤل عنه و همچنین دلائل سبیل و خود بود  
 مسؤل عنه دلائل سبیل و خداوند شرف دلائل مسؤل عنه ساعت که طاق  
 آید دلائل سبیل است و اگر جفت آید دلائل مسؤل عنه بر ساعت که در طاق  
 طاق را جفت کند و دیگر که ماه از سبیل از کشتن از آفتاب در حاکم که  
 بوده است باز اندر طالع سبیل اندر حاکم کوهری است چه پیش از سبیل  
 مسؤل عنه است حدود دلائل سبیل است تا در دلائل سبیل و مسؤل عنه  
 آید دلائل حاجت هر کوهری که در خانه حاجت بعد یا صاحب حاجت یا صاحب  
 شرف یا صاحب شش یا صاحب چه خانه حاجت هر کدام که در سبیل است و آنچه  
 تر بود و در دلائل حاجت بعد و فرمود هم حاجت صاحب ساعت حاجت و که  
 که در طالع بر طبع حاجت چون شش سلطان و شش بر قاضی مال زهر و بن  
 و مانند این اینها دلائل حاجت آید و اگر از این دلائل یکی دارد و شهادت بود  
 یا پیش از اعتبار آن که و از دلائل سبیل و دیگران بدان که دلائل اعتبار طالع  
 و صاحبش دلائل آغاز است و فرمود دلائل اعتبار است و دلائل طالع هم دلائل  
 ابتدای کار است سهم الساعه دلائل اعتبار است خداوند ساعت چون حکم

حد یا صاحب هم



تا نمر بود دلیل ابتداء کار است در سبب دلیل عاقبت خانه چهارم از طالع و  
 صاحبش دلیل عاقبت کار است و خداوند خانه قدر دلیل عاقبت کار است و اگر  
 کوکب که نمر بود متصل است به دلیل عاقبت کار است که همان یکی اتصال نمر و خانه  
 چهارم از درجه نمر دلیل عاقبت است و صاحب هم السعادة و دلیل عاقبت است  
 در معرفت معاد و بر شهادت بر کون و ف و بلکه حاجت که نمر است  
 تمام نشود الا بدو شهادت شهادت صاحب طالع و صاحب حاجت و کون  
 تروین شهادت قبول است پس قبول مرد باید دانست و دلیل سایل و سؤل  
 عنه و حاجت تا خود بیان ایشان و در دلیل شهادت چگونه است تا بداند  
 که صاحب تمام شود یا نه و اگر شود بچ مقدار زمان شود اما بعد قبول بکشد  
 راست و این حال بیشتر قرار باشد زیرا که شمس قرار قبول کند از همه برجهای  
 اندر آمد باشد با اندر حال و با اقبال متصل شود آنچه و قبول بود قبول لطیف  
 و قبول خانه و اگر اندر حال شمس با اقبال اتصال کند یا برنج متصل شود اینجا  
 به شهادت بود و قبول را یک شهادت و اگر با این اقبال اندر سبب نهم شهادت  
 دیگر بپذیرد بران سه شهادت و اگر نمر از خانه خورشید شود و مقبول بود چنانچه  
 باشد اکنون متصل با کیم شهادت قرار اتصال قرار نهم شهادت بود و اتصال  
 قرار نهم شهادت بود و اتصال قرار نهم شهادت بود و اتصال قرار نهم شهادت بود  
 و اندر و نمر نهم شهادت بود و اتصال قرار نهم شهادت بود و اتصال قرار نهم شهادت بود  
 پذیرد قرار نهم شهادت بود و چون قبول یک نهم شهادت بود و با این سه  
 اگر چه قرار قبول کند و آن کوکب که اندر خانه خود بود یک شهادت بود و اگر آن

و قرار شهادت صاحب طالع

سعد که اندر و نمر بود اندر خانه قدر بود با اندر شرف و یک شهادت بود و اگر آن  
 سعد را بل شود از نهم شهادت بود و اتصال قرار نهم شهادت بود و اتصال قرار نهم شهادت بود  
 شهادت بود و اگر آن سعد را بل شود از نهم شهادت بود و اتصال قرار نهم شهادت بود  
 از و نهم شهادت بود یک شهادت بود و اتصال قرار نهم شهادت بود و اتصال قرار نهم شهادت بود  
 بود بود و آن ماه اندر طالع با اندر و نهم شهادت بود و اتصال قرار نهم شهادت بود  
 حاجت نهم شهادت بود صاحب خانه قدر اندر و نهم شهادت بود و اتصال قرار نهم شهادت بود  
 ماه کوکب مقبول نهم شهادت است و نمر آن بود که سعد نهم و نمر کوکب با یک شهادت  
 صاحب طالع قبول صاحب طالع یک شهادت است قبول صاحب حاجت نهم شهادت  
 اتصال صاحب طالع و صاحب حاجت یک یک شهادت است و اگر از یک یک نمر  
 باشند و شهادت و اگر اندر جا یک یک یک شهادت است و نمر نهم شهادت  
 نهم شهادت بود و بیشتر قرار است جمع النور شهادت بود و بیشتر زحل است  
 اتصال صاحب طالع کوکب سعد از و نهم شهادت بود و نهم شهادت بود و اگر آن  
 سعد اندر خانه خود بود یک شهادت بود و اتصال سعد از و نهم شهادت بود  
 به قبول نهم شهادت است اگر قبول بود یک نهم شهادت است اتصال صاحب طالع  
 یک کوکب که اندر و نمر بود اندر خانه صاحب طالع یک شهادت بود و اگر آن کوکب  
 اندر و نمر نهم شهادت بود و اتصال صاحب طالع سعد اندر خانه حاجت  
 نهم شهادت بود و چون میان ایشان قبول بود یک شهادت بود و اتصال  
 سعد از خانه حاجت بصاحب طالع نهم شهادت بود و اتصال صاحب طالع  
 بعد که اندر خانه صاحب طالع بود با و نمر نهم شهادت است اتصال

و اتصال نمر کوکب که در خانه حاجت بود نهم شهادت است



صاحب حاجت کوکب خداوند طالع کبک شهادت اتصال بعد از طالع  
از خانه صاحب طالع با از شرف کبک شهادت صاحب طالع اندر خانه  
نیم شهادت بود صاحب طالع خداوند طالع اندر و نیم شهادت بود اندر طالع  
است اگر صاحب حاجت در وقت الشفق بود دلیل کبک بر قضا حاجت زیرا که این  
شهادت بزرگ چون خداوند خانه اش را بر نظر نمود و قوت را نگاه بجه  
که صاحب طالع بجا خویش نظر کند امینت معاد بر شهادت غایب  
در وقت استخراج دلیل بجز مستوی بدان که دلیل آن کوکب بجز مستوی  
بود اندر طالع وقت مسئله یا اندر ابتدا کار و در وقت تن و در را و در وقت  
اول از طالع نکند و از برج نوبین و از سهم السعادة و خداوند شرف از خداوند شرف  
و از جود اجتماع و املا که پیش از مسئله بود ساعت از صاحب طالع عالم دارد  
انتهای عالم و از مستوی طالع سال عالم و از مستوی طالع سال زمانه کوکب  
باشد بیشتر بجز بکثر تنها بل دلیل دیگر و در شهادت بود اندر طالع و دلیل  
باشد بجز صاحب برج و بصاحب شرف و بصاحب حد و بصاحب شرف و بصاحب  
صاحب جبر و بصاحب ساعت هر کدام از این دلایل که گفته در طالع را از این شهادت  
دارد و در دلیل از مثلاً طالع مسئله الله و عطار و اندر طالع بود و در دلیل از کمال  
حد عطار بود و اندر شهادت غایب بود دلیل بود یا بجز از این است  
برج طالع و برج نوبین خداوند برج را بجز شهادت دلالت خداوند  
شرف و بجز زهره و خداوند حد را بجز زهره و خداوند شرف را و بجز و خداوند  
ساعت یا بجز بجز و خداوند ساعت را بجز بجز و الله اندر برج سهم السعادة

نیم شهادت بود صاحب طالع خداوند طالع اندر و نیم شهادت بود اندر طالع

و برج اجتماع یا استلخذا و در برج را بجز زهره و خداوند شرف را و بجز و خداوند  
حد را بجز و خداوند شرف و صاحب جبر را بجز زهره و خداوند شرف را بجز زهره  
اندر طالع حد بود یا خداوند ساعت بجز شهادت غایب بود و دلیل بجز  
هر چند شهادت غایب بود دلیل قوت شرف و خداوند طالع اندر و در حد خاصه اندر  
وسط السماء و از خطها در را بجز خداوند طالع دیگر خط نمود و در دلیل بجز دیگر  
شرف و در دنیا دیگر که کوکب باشد دیگر که در برابر و لا بجز شرف بجز خاصه اندر  
نیز اندر و در نگاه را و بود که شرف خداوند طالع بود بدلائل اگر  
خداوند طالع اندر بجز اول بجز اندر برج اما اگر در نیمه آخر اگر صاحب حد یا  
صاحب شرف یا صاحب جبر یا صاحب ساعت اندر و هم بود پس دلالت  
بجز دلیل خداوند خط بود و اما هر قدر که زلال است بجز خداوند طالع یا خداوند  
شرف چون دلالت خداوند حد را بود و اندر و در دلیل بجز خداوند  
شرف نیز بجز زهره و خداوند وجه غیرت یا آنکه که هم صاحب جبر بود یا اینهمه  
نیز اگر صاحب جبر آفتاب بود بجز زهره و خداوند برج قمر بود بجز شرف یا  
خداوند سهم السعادة بود یا خداوند ساعت که آن دلالت قوت کرد و  
چون اندر و در بود یا بجز بجز و در دلیل بجز و اگر خداوند برج شرف طالع خداوند  
برج قمر خداوند ساعت بجز و در دلالت بود که دو دلیل بجز خط و شرف  
برابر باشد آنکه بجز اگر قریب از ایشان نکرد یا قمر اندر طالع بجا خویش بود  
یا صاحب حد آن نیز بود که بجز بجز ساعت یا صاحب سهم السعادة بود آنکه  
قوت می را باشد و قوی تر آنکه بود که قمر از طالع بوی متصل شرف را این

قوت است







خوبش و طبع برج خوش حکم که بر ملاک خبر و هر چه واجب کند چون دلیل دانش بزرگ  
 که گنج است و یکم متصل میشود و اگر که منصرف نشود ضمیر سایل از آنجا باشد ۱۰  
 در بیرون آوردن ضمیر بوجه از تجربه حکما در یافتن ضمیر را حیل است که بصورت  
 و بریت و نواست سایل یک نیکاکان که بکرام کو کب کرام برج مانند است  
 حکم سایل بران کو کب برج کز و دلیل از آن اتصال انظر فیه آن دلیل  
 با و کرم اند ضمیر خطا بنفشد و هیچ گونه غافل میباشد از کو که اند طالع بود و  
 درجه طالع ساقط نمود که ضمیر سایل زور بود اما ضمیر آن بهتر است که سهم ضمیر  
 که اند کرام برج است و خداوند آن برج مر خداوند آن ساعت را چه بزم اگر چه  
 بود از غم و اندوه و بپا و حیرت و با آنندان پرسد و اگر در و بالی بود از زمانه  
 و غیر پرسد و اگر شرف باشد در لحد و جاه و ذلت و اگر اوج بود طبع دارد  
 با امید بر کس اما بقول السبع هر یک که سهم السعاده کجا افتاده است ضمیر از آنجا بود  
 و اگر ضمیر یکی آن برج بود آنگاه ضمیر از سهم السعاده با از صاحب برج السعاده  
 اما اگر بقول دیگران از وجه طالع یا از دیگران با از انشی عشره یا از نه بود  
 اند که صاحب طالع با صاحب ساعت قهر بر و مسک بر سایل از استقبال خبر هر چه  
 را پیش از استقبال اتصال بعضی از مقارنه و از آن پس و از ربع و از آن  
 و مقابله که بر دیگر هر یک احوال هر که نشسته بود از ضمیر و آن اتصال که از آن پس  
 باشد که اندر باشد با ندان اتصال دیگر ضمیر آنست که نظر کو که نظر و کو کب  
 بیکدیگر با نظر باشند اندر میان این دو کو کب چه کو کب به ضمیر از آن کو کب است  
 از خانه وی دیگر ضمیر را دلیل از سهم ضمیر خبر بکرده نیز بسیار از موده که هیچ

خطا بنفشد و خلاف نماید بلکه صاحب ساعت کرام برج است از خداوندان  
 برج بکر و با صاحب ساعت درجه طالع بر افرا و وجه کز و نشانی کار از طالع  
 بیفکن هر کجا که اند سهم ضمیر از آنجا بود و ضمیر از برج و صاحب بود اگر خداوند است  
 با خبر آمده بود ساعت از مسبق کبر تا درست یاد دیگر دلیل اندر ضمیر بکر از چه  
 خداوند خدا درجه طالع و درجه طالع بدو را فرار و از طالع بکن هر کجا پرس  
 ضمیر سایل از آن برج بود و از خداوندی را با بهترین دلیل ضمیر آنست که با و کرم  
 از آن دو دلیل از حد و اردت ساعت اکنون یا کین دانستن ضمیر بکر کونه  
 چون ماه از آفتاب باز کرد و آن وقت که از نزدیک مسک باشد از آن اتصال  
 را طالع بیرون آر که با آفتاب پیوسته باشد خداوند آن طالع را نگاه  
 کن که کجاست اندر طالع سایل ضمیر از آنست صاحب ساعت آن طالع و طلا  
 آن طالع هر کرام ازین دلیل که قوت تر است ضمیر سایل زو است زیرا که درم  
 را هر کار که اند پیشتر دلیل اندر ماه و آفتاب است و این دو دلیل دلیل عزت  
 مردم را زیرا که به طالع را تخت لیل است اند و بکر دلیل ضمیر از سهم الضمیر  
 بکر از درجه خدا و نطالع با آفتاب از اول حمل بکن هر کجا پرسد ضمیر طبع  
 و کو هر آن برج بود و صاحب ضمیر و دیگر دلیل ضمیر آنست که و السبعی  
 کو بد درجات طالع را از عدد ساعات خبر بکین آنچه پرسد از وجه  
 آفتاب بکن هر روز و شب از درجه ماه هر کجا پرسد ضمیر سایل از طبع آن برج  
 و صاحب بود و بکر نگاه کن دلیل اگر اندر و ندیده سایل از چه پرسد که اندست  
 وی بود یا از آن که وی اندر آن باشد و اگر اندر سایل و ندیده از چه پرسد







طالع و برج آتش بود اگر کما پرسد اگر برج بر صورت آتش بود از حجب پرسد  
 و اگر طالع از خانه عطار باشد و عطار بود و ظاهر یا دلائل اندر جابجاء عطا  
 باشد و عطار متصل نکند باشد و خط پرسد و اگر طالع اندر چهارم بود  
 از حجب پرسد با از کما کار را از بدبر با از اجساد با از آب و زمین با از گیاهان  
 که طالع چهارم است و سیوم و دوازدهم و اگر طالع از محل بود و برج بر متصل  
 از دگر پرسد بقیس که بقیس در خانه خطوط بودند یا در شام بودند و اگر در شام  
 بود عطار در عتب بود ظاهر از پنوشان و دیوانگان پرسد و بقیس اگر  
 متصل عطار اندر طالع بود و برج در غم ساقط از سعدان یا بنظر عدالت  
 و بقیس اگر طالع بود و زحل اندر وسط السحاب عطار اندر غم و اگر  
 و برج عطار اندر اواد با و دلائل بر انجا باشد از دوزخ یا از دوزخ پرسد و  
 بقیس اگر زحل عطار و برج اندر غم بودند و در برج از دوزخ یا از کشته پرسد  
 و بقیس اگر برج عطار اندر اواد بودند بقیس از دوزخ یا از دوزخ کوایان پرسد  
 و سخنان دروغ نیست دلائل نشان خبر را که با کردیم در دانستن حقیقت  
 خبر که اگر چه جزئی که طالع برج سخن پرسد یا سخن اندر طالع بود یا سخن عباد  
 طالع یا ظاهر باشد خاصه که طالع اسد یا دلو یا عقرب بود یا خد و ندان این  
 برج با این نشان ظاهر باشند یا طالع حجب پرسد بود و برج بر ظاهر طالع  
 کم شده بود یا اگر بخت و اگر سخن صاحب دوم بود اندر سیم یا سیم یا سیم یا سیم  
 و طالع برج سخن طالع از کشته یا کم شده باشد و اگر سخن صاحب طالع  
 بود اندر دوم یا اندر سیم یا اندر چهارم و سخن اندر طالع بود مسئله از کم شده

یا اگر بخت بود و اگر خد و اندر دوم از طالع برج ثابت بود و خد و اندر طالع بود  
 و در طالع بود یا صاحب طالع اندر طالع بود یا خد و اندر طالع بود  
 مسئله از جزئی بود که فراموش کرده بود اگر طالع برج ذو جبین باشد و صاحب  
 اندر بود و یا ظاهر بود و مسئله از جزئی بود که کم شده یا افتاده یا زدیده و اگر  
 طالع برج منقلب بود و خد و اندر طالع بود یا اندر طالع بود مسئله از جزئی بود که  
 زدیده بودند و پرسد فیه بود و اگر طالع برج منقلب بود و خد و اندر طالع بود  
 اندر و سر ساقی بود مسئله از جزئی پرسد که اندر دست فیه باشد و اگر طالع خد  
 سعد بود و سعد اندر طالع بود و یا ظاهر بود مسئله از جزئی پرسد که  
 اندر دست بود و دلائل اندر جزئی نباشد و اگر طالع برج با و بود یا سنبه  
 برج کوکب اندر طالع نبود مسئله از حیوان دو پایا باشد و اگر یکا از کوکب اندر طالع  
 بود یا اندر سیم و این برج ذو جبین باشد و یکی از کوکب اندر طالع باشد یا ظاهر باشد  
 بطالع یا بخت و آن ظاهر صاحب طالع بود مسئله از حیوان دو پایا باشد و اگر  
 طالع برج حیوان باشد یا از چهار پا یا بان چون نوز و قوس و حوت یا از چهار  
 ستوران مسئله هم از آن چنین باشد و اگر طالع از برج سیاه بود و سخن اندر  
 و بود یا بقیس طالع بود مسئله از سیاه بود و هم و زحل سیاه و اگر زحل از زحل  
 بطالع نکرد و طالع برج ذو جبین بود یا خد و اندر طالع بود مسئله از زحل  
 و پریشان و جادوان بود و اگر بقیس طالع بود مسئله از غلامان و نجوم و قوس  
 کران و کاهنان و بزرگتران و صفایان بود و اگر طالع از برج جانی بود که  
 بر صورت از دست یا برج ذو جبین و سخن طالع بود مسئله از کوکب







بزرگ باشد با سلطان پیوسته و اگر کوچک باشد دلیل زینست و از خدمت و از دست  
 بود و اگر بچ و وسط السار خاند کوکب ظاهر باشد همان آید که گفتیم و اگر وسط السار  
 خاند کوکب خفا باشد همان دلیل کند که کوکب خفا اندر در و اگر علم بخاند خفا بود  
 خفا بخاند علم بود حکم آید که این دلیلها که گفتیم پس در است و باقی خفا  
 دیگر چون کوکب را دلیل مستند باید و در قسم اول نیز در جهت با دلیل دیگر نشان  
 اندازان برج که مشاهیر است و اگر بقیه برج مستقام است استقامت کرد و  
 کار و در بود با آن کار باز کرد که ناصول است و بصورت و دو کار است آغاز  
 کرده باشد بر جهت کوکب چون مستقیم شود آن کار فرزند ماند و اگر وقت غفلت  
 کوکب آغاز کرد و در آن کار با دیار باشد تا وقت جهت کوکب با موقوفه یا با  
 کشتن در از دست و آنچه حکم کرد که خداوند خانه قرار اگر دلیل کوکب در نزد خفا  
 باشد دلیل ضعیف آن کار دیگر سبیل از آن کار برسد و اگر سبیل از آن کار برسد  
 علامت ملک یا از آن کار سبیل و حق و جنون و آنچه بدین ماند و اگر دلیل از  
 سبیل از آن کار بود و بعد پیوسته و این دلیل بخت پیوسته و سبیل از آن کار را و اگر از  
 بخت یا از آن کار بود و بعد پیوسته و از بدین سبیل بخت پیوسته و اگر از  
 سبیل از آن کار بود و بخت پیوسته و آن علامت است باشد که از سبیل جدا شود  
 و بخت مشتعل است و بخت و اگر از بخت یا از آن کار بود و بخت پیوسته و آن علامت  
 بود بخت پیوسته و بخت پیوسته و اگر از بخت یا از آن کار بود و بخت پیوسته و آن علامت  
 و از سبیل سبیل و بخت پیوسته و آن علامت است که از سبیل جدا شود و بخت پیوسته  
 قیاس کرد و اگر کوکب از خدمت کرد و کوکب پیوسته و اگر از سبیل جدا شود و بخت پیوسته

بزرگ باشد با سلطان پیوسته و اگر کوچک باشد دلیل زینست و از خدمت و از دست  
 بود و اگر بچ و وسط السار خاند کوکب ظاهر باشد همان آید که گفتیم و اگر وسط السار  
 خاند کوکب خفا باشد همان دلیل کند که کوکب خفا اندر در و اگر علم بخاند خفا بود  
 خفا بخاند علم بود حکم آید که این دلیلها که گفتیم پس در است و باقی خفا  
 دیگر چون کوکب را دلیل مستند باید و در قسم اول نیز در جهت با دلیل دیگر نشان  
 اندازان برج که مشاهیر است و اگر بقیه برج مستقام است استقامت کرد و  
 کار و در بود با آن کار باز کرد که ناصول است و بصورت و دو کار است آغاز  
 کرده باشد بر جهت کوکب چون مستقیم شود آن کار فرزند ماند و اگر وقت غفلت  
 کوکب آغاز کرد و در آن کار با دیار باشد تا وقت جهت کوکب با موقوفه یا با  
 کشتن در از دست و آنچه حکم کرد که خداوند خانه قرار اگر دلیل کوکب در نزد خفا  
 باشد دلیل ضعیف آن کار دیگر سبیل از آن کار برسد و اگر سبیل از آن کار برسد  
 علامت ملک یا از آن کار سبیل و حق و جنون و آنچه بدین ماند و اگر دلیل از  
 سبیل از آن کار بود و بعد پیوسته و این دلیل بخت پیوسته و سبیل از آن کار را و اگر از  
 بخت یا از آن کار بود و بعد پیوسته و از بدین سبیل بخت پیوسته و اگر از  
 سبیل از آن کار بود و بخت پیوسته و آن علامت است باشد که از سبیل جدا شود  
 و بخت مشتعل است و بخت و اگر از بخت یا از آن کار بود و بخت پیوسته و آن علامت  
 بود بخت پیوسته و بخت پیوسته و اگر از بخت یا از آن کار بود و بخت پیوسته و آن علامت  
 و از سبیل سبیل و بخت پیوسته و آن علامت است که از سبیل جدا شود و بخت پیوسته  
 قیاس کرد و اگر کوکب از خدمت کرد و کوکب پیوسته و اگر از سبیل جدا شود و بخت پیوسته















و نیز نگاه بود که راجع باشد برادر کرد که نگاه بود و بر آید و اگر در هیچ  
ثابت بود این مرد چه کار بود و آهسته و درست را راست کار و خیر هم کرد  
و اگر در هیچ ذوج بدین باشد اندر میان بود آنرا استیجاب و تحمیل و خداوند اینها  
بسیار بود و اگر عطار بدان دلیل ناظر بود خداوند سبکبار بود و در  
دار سخن بود و نیز فهم و اگر اندر میان مرغ یا مرغی در سکار بود و در حق می  
سخنان بگویند و اگر زحل ناظر بود بر بود و دوست دارنده آینه بین  
باشد و سودا آید بود و در اندیشه و سفر و اگر نشتر ناظر بود پاک عمل بود و  
خوبی در و نیکو محض بود و دوست ارنده مال و بخل اگر نشتر اندر بود  
یا بنویس بر این بود و اگر زهره ناظر بود خداوند طرب بود و نایل کار زبان  
و اندر آن و اگر قمر ناظر بود سبک بود و سبک اندام بود و مقدار اندر کار دارا  
و سخن گفتن و مزاج کار باشد و آینه با رسولان و اگر ماه باشد اندر  
در جبهه طالع مرد در عقل و مصروح باشد و اگر زحل و زهره باشد نشتر  
آینه و نادان بود و اگر قمر اندر سبوم بود و نشتر کشته بر مرغ و زحل معیوب  
چشم بود خاصه اندر هیچ سلطان و اندر دلیل را هر گاه یابد یا نازده سقا  
و نکست که آب حکم کن و با دلیل را در گزینا پوشیده نشود و اگر دلیل باشد اندر  
طالع بود یا که باشد ناظر طالع بود یا دلیل پیوسته یا دلیل شطالع بود و یا بود  
این مرد بیک بود و جاسوس اگر هیچ منتقلب بود و اگر هیچ ذوج بدین بود و عطار  
بود نظر در این که صاحب نام و چیز نام و بی نام بود و سخن چنین باشد و اگر  
دلیل ستاره مذکور بود اندر هیچ صورت ظاهر شد و در آن بود و باطنش نیز

انسان و اگر این دلیل اندر هیچ ذوج بدین باشد و فعل و دلیل کند اگر بر طالع  
انسان زن بود در هیچ ذوج بدین زن باشد کردانده بود و اگر بدین باشد مرد  
علامه باشد که کند فعل نشان و نیز نگاه بود که اندر هیچ و باطن اندر بود و اگر نشتر  
بوز ناظر بود این اندر آن کار که میده بود در میان مردمان و اگر آن دلیل اندر بود  
بود که اندر کفتم نیز بود این مرد ناسکبار بود و باطن خورشید و اگر زن نشتر  
عطار در هیچ بود نیز نشتر و اگر در هیچ منتقلب بود این مرد کاخ خورشید است که اندر  
و نیز نشتر و اگر در هیچ ثابت بود اندر آن باب صبر بود و در نشان و اگر زحل ناظر بود  
و ناپیدا بود و خورشید کار و اگر مرغ ناظر باشد در کار خورشید می باشد و از همه بودی  
حرام را دوست دارد و اگر نشتر ناظر بود این مرد از آن کار با ناست و یا کایر  
کند و یا سیم و یا بر آن کار و کرد و علامه آن کرد و اگر عطار ناظر بود لطیف  
طبع و زیبا بود اندر آن کار و کرد یا در نشان و نیکو رویان کرد و اگر زهره  
و عطار در هیچ باشد و مقبول هر یک را پیوسته دل بختی شغوفانه و آن  
ستاره که اندر بدین باب است پس کند هر گاه باشد چهارم مرغ از آن ستاره که در  
زحل باشد این دلیل خود اندر خانه زحل می باشد و یا که خلوت می و بر آن و راه با همه  
و اگر خورشید باشد جایگاه خلوت می و آنست که با بود و اگر زهره و نشتر باشد  
خلوت می بر بر طباطبایا جایگاه ختم بود و اگر نشتر باشد جایگاه خلوت می بر بر طباطبایا  
و جایگاه زهره آن بود و اگر عطار بود جایگاه خلوت می نیز در یک گاه یا نه آنرا  
در برستان بود و اگر قمر بود نیز یک جویضا و جویها و آبها روان بود و نیکو که  
نقش تابان اتصال حکم کنی جایگاه خلوت می را در برستان که



















باشد که در آن زمان باشد یا هر چه جوان آن بود و اگر در لیل اندر خورشید و صبح  
 بگذارد باشد در روزه و گزیده و چون دلیل در جزای باشد یا جزای با دلیل و در لیل چنین  
 در آن جزای و چون در سلطان و عورت و غیره باشد که از حوضت لیل کند و در آن  
 میباشد بالا و چون لیل اندر نور و سبیل و صبر باشد و لیل کند و زیارت و اگر اندر  
 نور بود زیارت کند و زیارت بود که کم و شکوه کند و لا کند و اگر در سبیل و جزای بود  
 و صبر زیارت کند که با هم بود و بدان که محل و نور و سبیل و با هم چهار باب است  
 جزا و سبیل و زیارت و عیال و غیره و در لیل صورت مردم است سلطان  
 عورت و جزای و لیل و با هم زیارت است و جزا و سبیل و نور و جزای و حوضت  
 دلیل هر یک در آن اندک است و عورت و جزای و نور و جزای و سبیل و با هم زیارت است  
 که با هم در آن زمان که با هم زیارت است و جزا و سبیل و نور و جزای و حوضت  
 و در عورت و جزای و لیل و با هم زیارت است و جزا و سبیل و نور و جزای و حوضت  
 طالع و لیل و سبیل و با هم زیارت است و جزا و سبیل و نور و جزای و حوضت  
 خواهد کرد با اندک که کار که کار کند یا کار که کار کند و در آن زمان که کار کند  
 رحم مادر و جزای و سبیل و با هم زیارت است و جزا و سبیل و نور و جزای و حوضت  
 از حال آن که با او خبر و شکر مردم رسد بخت لیل و لیل که در آن حال که کار کند  
 و با هر که در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن  
 و کار و با هر که در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن  
 و اندک آن که با هر که در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن  
 غایب و با هر که در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن

جزای و سبیل و نور و جزای و حوضت

خانقاها و ص

بود و مولود را اندک و با هر چه سبیل و سبیل و سبیل و سبیل و سبیل و سبیل و سبیل و سبیل  
 و فرج یا نذر و حال برادر و خواهر و دوستان و خویشان و حوزان و خواهران  
 و این و از آن و از آن و از آن و از آن و از آن و از آن و از آن و از آن و از آن و از آن  
 عبادت خانها و کلیساها و مذهب و مغان و ترسان و آنچه بدین مانند  
 بخت العاقبت و لیل کند و زیارت و عاقبت کار با وضایع و سرا و عمارت  
 زار و کار با هر که در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن  
 و با هر که در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن  
 باشد و با هر که در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن  
 بنیان کردن و زود و با هر که در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن  
 و زیارت بخت و لیل کند و زیارت و لیل و لیل و لیل و لیل و لیل و لیل و لیل و لیل  
 و طلبستان و دوستها و دوستان و رفیقان و رنج بردگان و شتر و حال در آن  
 شتر و غله و وضایع و بر حال آستان شدن زنان و جزواتها و بیجاها و شاکا  
 و با هر که در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن  
 و با هر که در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن  
 از پس آن که در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن  
 از حق و لیل و سبیل و با هر که در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن  
 از جایی بجایی و معالجت و دلیل کند بر باطن اندامها و بر حار و اندک عیبه و با هر که در آن  
 در عرق کفایت و جزا و جزا و وضایع مانند و جزای که بر او رسیده باشد و تحت اندک  
 کار زنان و حضان و نکاح و زور و بستان و نفس چینی و بند و با هر که در آن

خانقاها و ص

خانقاها و ص

خانقاها و ص

خانقاها و ص



و جرم عتاده و دیوان و مردمان سقط و دون و فرومایه اگر در طالع مولود و اجا  
 بود مولود طبیبی که بدایت لشاه و ولایت بر زمان و تزویج و زمانه شوهر  
 و سبها و روز و خصوصتها و انبیا و زو و معاطه و غایبان در دوزان و جلیت ایشان  
 و حرب و جدل و هر چه که طلب کند و جایگاه که کسر قصد کند و زینب که  
 سفر کنند و سواران جاسر و ولایت بر کار را بر اسیران مسایگان بدو حد  
 و در کف نان و مینا و زینب و معاطه ایشان و قصد کردن دندان و باران  
 و استخفاف که دن با مردمان و معالجه بودن اندر کارها و غریب کردن  
 اندر زمین و درک و دشمنی و حیدر که دن بیت الموت و ولایت بر درک و کشن و بلیا  
 و زهر و سرفا و چم و زهر و چم و هر چه که در و در و کاس شده بود و صنایع مانده و نکت  
 و بیکار و رو کاهل و پشیمان و حیلها و سوختن و در و بیکار و پشیمان و سوختن  
 مال و رو کاهل و پشیمان و حیلها و سوختن و در و بیکار و پشیمان و سوختن  
 شدن و حیلها و رو کاهل و پشیمان و حیلها و سوختن و در و بیکار و پشیمان و سوختن  
 غریب و پشیمان و حیلها و سوختن و در و بیکار و پشیمان و سوختن  
خاند هفتم احمد و ابهر و هر چه که در و در و بیکار و پشیمان و سوختن  
 جانی و ثبوت بن و علم و مسجد و علم و فلسفه و در و بیکار و پشیمان و سوختن  
 بختم و کتابها و در و بیکار و پشیمان و سوختن و در و بیکار و پشیمان و سوختن  
خاند هفتم که نشسته و ابوالخا و ابهر و در و در و بیکار و پشیمان و سوختن  
 و دلاله و قاض و حاکم و عامل و صاحب شرف و کار و بار و در و در و بیکار و پشیمان و سوختن  
 و در و بیکار و پشیمان و سوختن و در و بیکار و پشیمان و سوختن

خاند هفتم

خاند هشتم

خاند نهم

خاند دهم

اندر کار با و مولود اندر میان خاص و عام و زمان بدو مردان و جوانان بیت  
 الرجا و ولایت بر آمد و سعادت به بخت و دولت و ستان و حمد و ثنا و توفیق  
 و باران و عشق و پیوستن زمان بدو مرد و جایگاه بیکار و بیکار و بیکار و بیکار  
 آن که مال و فرزندان با و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار  
 و طول بر حق بودن و در و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار  
 و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار  
خاند نهم خاند و شمس بن خاند بیت الموت و ولایت بر آمد و سعادت به بخت و دولت و ستان و حمد و ثنا و توفیق  
 و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار  
 و شمس و ثعب و عتاده و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار  
 و ذل و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار  
 طاعت بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار  
 که پیش از بیت الموت و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار  
 و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار  
 هم برین مثال و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار  
 خاند حکم به بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار  
 طاعت و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار  
 مرد و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار  
 و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار  
 مشهور است از علما و فاضل و توفیق و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار

خاند یازدهم

خاند شانزدهم

خاند بیستم







مدلولات

گاه بر شقاوت و دلیل کند بر کار با قضا و حکم و برادران و سخاوت و سحر  
ازو جزر خواهد بود و بر گشت بر سر او خداوندان حضرت بر دو کرد و هر که در خفا  
همیشه قور باشد دلالت بر ه طبیعتنا هیدر و درست و در دلیلت بر زمان  
مطربان و مفتیان و شاهان و مادران و خدایان خدیزد و در شبنم و در یسین  
تدویم و در برادران و در آیه دن و در دست داشتن تو کلمه و او در فریت  
و شاد و در سماع و در کوی و در عو و سها و بو و با خوش و شعر و غزل و نزد و شطرنج  
و زنگ کردن با زنانه و کوردگان که از ناز حرام زاده باشند و سر و کفن بسیار  
سوکند خورن و در دود کفن و بکار داشتن مسکون نکاح بسیار و جام و کف  
داشتن و اولاد و دل نهادن بر هر کس و در سوز و یک خمی و سخاوت و حال شیشه  
سفر و عشق و قوت حق و ضعف جان و در فر جسم و صانعها و فقر و بیکور  
بر یک فاج ساختن و راسته ناز و جوانه داشتن اندر باز آ و بنار و عطاری  
و دیگر ناز و ناز آثر به بود دلالت عطار و عطار و قریبیت با هر که و عابد  
بجز دلیلت بر کوردگان و جوانان و برادران خود و در عو و یوسیت و نبوت  
و حر و الهام و عقل و سخن و کلام و حکما و بنما و اخبار و با و داشتن خفیه  
و حبه و علم و تصدیق و آموختن علم ارب سناطه و نطفه و دانش و کمال  
و حساب و نجوم و کسب و هندسه و علوم و علم و کمال و علوم زینی و زج و  
قال دان قی اندکار و حرکت کتابها و در پیش و بافت و فصاحت و شیرینی کلام  
و نزد و کوی و با و بیک کردن و داشتن علم و ریاست مشهور و علوم و با وجود  
ما سبب علوم و صانع شعر کفن و کتاب خواندن و نوشتن و دیوانها و قصهها

مدلولات عطار

دفع و نوزده بنان و کتا بها بدفع ساختن و انداختن بی از در روان  
گشت در و بنما هر مال جمع کردن مال و از لطف کردن بیع و شرف و داد و ستد و بنگ  
و راست و خصلت و کورد و بی کمال از احوال سرار بخرند و عداوت کنند بود  
و زنده از دشمنان و شناس کنند اندکار با و خویها کوردگان و زبان آبر  
و در با و دوستی و صبر و یک بی و طعن زدن و کار با خصلتی و نگاه دارند  
جمع برادران خویش و بیک نام بودن و شناس و قریب و زور و از هر صفا غیر  
و دیگر لایه کار و تمام کردن هر کار و در دلیلت بر بندگان و خدمت موی  
سوزن و حجام و دلیلت بر چشما آبر و ان و حبه و در دختها و راهها  
و ناز و ناز و کمال و دلیلت بر ماه سر و درست اند و حرارت  
و صفت و بیک است و شبانه هر کار و دلیل ابتدا هر کار است بر کوردگان  
و سعادت معاش و طغیان و فن بهر چیز که خواهد و بر نفس فتن اندر علوم دین و علم  
علوم و بسیار کمال اندکار و صحبت جان دهند و علم زبان و آهها و  
تغییر آیتان و حساب و ضعف عقل و نیز دلیلت بر ناز که غر و شرف دارند  
و بر ناز و کمال و بر زنان حانه و بر پوست احوال و بر مادران و خواهران مادر  
و دایگان و برادران کلان تر و کولان و پیکان جاسوسان و چیزها و کبریا  
و دوزخ و سخن خیر و در کمال است با کورد که بنده است و با هر که هر چنان  
و بر ناز و کمال و کمال و حیانت که و سلیم دل و ناز و در و پنا و ناز و پنا  
و ناز و حسام و پاران و در سر و سر و زور و زور و طعام دادن و کم نکاح بود  
ایست که با کورد احوال مفت و کوب چون سعد باشد و کمال از سعادت و کمال

مدلولات قصه



زیاده باشد و چون کشیدند پاره از جایی با دیگریم زیاده باشد و بسیار جز است که  
اندک کوب و ولون فعلت بر ضد یکدیگر آید و آنجا نگاه داشتن باید و نیز دیگر از نای  
تا بزرگ آن بزرگ و استد علم در معرفت صنایع القضا بجز و انقضی حال  
که اگر آب بجز نماند که تمام کند جابجا را و در بلیت بر آمدن داده از علوم نجوم است  
که اهل این صناعت اند و در سخن گفته اند و آن جماع ۲ روست نظر است  
انصال و انصراف و حال البر و حشر البر و نقل و جمع در نور و منع و دفع  
طبیعت و دفع قوت و دفع طبیعت و دفع تدبیر و در و انکشاف و انقباض و  
قوت و قطع النور و لغت و مکافات قبول و اتحاد و معادلت قوت  
و ضعف و کموت و محصور و مسا و قزو و اقبال و اوبار و زاهر و غور و  
فرج و قوت اندر خا نهار هر یک بطور و بشیخ با دیگریم انشا الله تعالی انظر الیه  
چنان بود که خادیم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و اگر کوب بر با سحر  
اندرین خا نهار بود بطالع ناظر خوانند و قوت ترین نظری آن بود که در جاست  
باشد و انصال آن بود که کوبش و در و کوبان و متصل شود و چون بیان شد  
بعد بود بقدر در جاست و خوشتر و نده با انصال خوانند و چون دقیقه دقیقه  
یکی شوند آنگاه انصال تمام شود و اما انصال تمام نشود و اما انصال متناهی  
هم برین سبب است و دیگر چون میان این فراق تمام باشد هر دو بقوت  
در اج یکدیگر باشند و اگر کوب بر این ن متصل شود آن کوب بطریق  
و کوب بجز فراق کردند و اما انصال یکدیگر است که اکثر انصال عرض  
خوانند و آن چنان باشد که دو کوب بخارن باشند و هر دو را عرض برابر

نظر

انصال

باشد اندک جز است که در کوب بر با سحر و اگر آنست که متعادل یکدیگر باشند  
صاعد باشد اندر شمال و یکی ابط باشد اندر شمال و در جاست عرضشان یکی و قوت یک  
انست که ناظر از انش با از انش سبب از جمیع که صاعد اندر شمال و دیگر ابط اند  
چون یک صاعد بود اندر جنوب و دیگر ابط باشد اندر شمال یعنی که اگر یک  
انصال عرض است و چون یکدیگر جدا یکدیگر منفرد شود اندر قوت یکدیگر باشد  
و ادام که اندک یک است باشند و انصال عرض بود نشان و چون جاست عرض مخالف  
شد پس انصال منقطع شود و در یک کوبی با کوب دیگر متصل بود بطول و عرض  
با سحر و دیگر متصل بود و در این جاست که گفته است در جاست حکیم که اگر کوبه بکوب  
و در متصل نیز بر ج انطول و بعضی شش بر بطول باشد و بعضی بر ج و انش  
و بر ج بطول با بعضی و بعضی که این سده که کوب بر ج است از بعضی باشد و بعضی  
خداوندش و قوتش آنگاه باشد که انصال انصراف از صاحب خانه یا صاحب  
یا صاحب خانه بجز و قوتش آنگاه بود که انصال طول و عرض یکی باشند یک  
کوب و چون چنین بزرگ است که اختلاف نکند و نوع دیگر است از انصال  
انصراف که در انصال طبع خوانند و اندر سایل موالید بسیار یکبار است  
چنانکه انصال از بر ج شفعه الطالع بود یا از بر ج شفعه الطالع شرح و  
بیان و فروز و با دیگر طبع و انصراف آن بود که کوب از یکی منصرف شود و با  
جزم خویش از هر دو شود از انصال از انصراف این را منصرف خوانند و انصراف  
و خالی از آن بود که منصرف شود از انصال از انصراف با نظر و هیچ کوب  
متصل نشود و ادام که امان بر ج باشد و خوشی از آن بزرگ است و اندر جابجا

انصراف  
خالی است  
مشتعل است



نقل

وَقَالَ النُّور

١٠

1911

22

10

و زهره در وجه عطارد اتصال زهره را بر فصل منع کنند آنگاه که عطارد در نصف  
شود و اتصال پس از آن زهره را باشد و تغیب پس از آن چنان که در مسائل کا مطلب  
کند و چنان برسد که زهره دیگر او را پیشتر از آن رسید و یا نه باشد از آن بعد  
و کس و چگونه احوال حکم را بگوید و چه دوم آنست که دو کرب با یکدیگر اندک بیجا  
باشند بیکدیگر متصل شد و مقابل اندر به نظر این کرب که مقدار آن بزرگتر از کرب آن  
نظر را و نهاده و اتصال را در چند درجه نشان بکن بود و چون محاسب اتصال کرب  
ناظر را بود آنگاه که کرب فراتر است و این حال اتصال را طریقی که در آن وضع  
الطبیعی آن باشد که کرب متصل شود و صاحب برج خویش و یا صاحب برج  
خویش و یا صاحب دو برج باشد آن کرب طبع آن کرب بود و در دو  
صفت نام کند دفع النور آن باشد که کرب اندر خانه خویش یا اندر شرف و خارج  
باشد اندر دهنده و وجه خویش نیز بیکدیگر متصل شود و قوت خویش در شرف  
دفع الطبعین بود یا اندک زهره بیشتر متصل شود و در اندر نور و بیشتر در  
جوت و چه دوم آنست که اندر خویش کسب آن اتصال کرب بعد از آن کرب بیخی  
و در دو اندک یا یک روز باشد و بجز کرب که شبی اندر مکان شبی اتصال کنند  
بیکدیگر و دفع النور آن بود که کرب کرب دیگر اتصال کنند و جای که باشد و بجز  
خویش و آن کرب بعد در دو وجه است و جداول آنست که کرب بیکدیگر دیگر  
متصل شود که آن قابل اندر در دست اشخاص و غیره و نه آنکه نور و سیر در یک  
نور و بجز در وجه دوم آن بود که متصل شود و بیکدیگر راجع بود و در آنجا که در نزد  
از جهت رجعت بود که این در صلاح و تنویر و غیره که بیضا و غیره و نهایی اما

دفع الطبيعة

۱۰۰



روصلح بر سر وجه است اول آن بود که دافع التذابر را نذر بر سر وجه دافع  
دوم آن بود که دافع التذابر بر سر وجه دافع التذابر را نذر بر سر وجه دافع  
و تدریجاً باقی الودع سیم آن بود که کوکب دافع التذابر را نذر بر سر وجه دافع  
شود و کوکب دافع التذابر را نذر بر سر وجه دافع التذابر را نذر بر سر وجه دافع  
با محقق با راجع تدریجاً قیام کند و چون رد کند باقی الودع سیم آن بود که کوکب  
و کوکب دافع التذابر را نذر بر سر وجه دافع التذابر را نذر بر سر وجه دافع  
کند شده باشد و اما در بعضی دو تبار بود بر دو روست که اول آن  
بود که کوکب دافع التذابر را نذر بر سر وجه دافع التذابر را نذر بر سر وجه دافع  
الودع چون تدریجاً بر سر وجه دافع التذابر را نذر بر سر وجه دافع  
بهر سوختن بد قالیق یا نام نتواند دادن تدریجاً بر سر وجه دافع التذابر را نذر بر سر وجه دافع  
که نام شده باشد و وجه دوم آن بود که دافع و قابل بر دو ماسقط یا محقق باشد  
کند بر آنچه بر سر وجه دافع التذابر را نذر بر سر وجه دافع التذابر را نذر بر سر وجه دافع  
فوت نام دادن تدریجاً بر سر وجه دافع التذابر را نذر بر سر وجه دافع  
اشکال آن باشد که کوکب بر سر وجه دافع التذابر را نذر بر سر وجه دافع  
شود و اتصال باطل که در اوضاع آن باشد که کوکب بر سر وجه دافع التذابر را نذر بر سر وجه دافع  
باشد و کوکب بر سر وجه دافع التذابر را نذر بر سر وجه دافع التذابر را نذر بر سر وجه دافع  
از اول خواهد که اتصال کند بدان کوکب که نذر بر سر وجه دافع التذابر را نذر بر سر وجه دافع  
بآن کران رو متصل شود بهما جهت آنکه که منصف شود آنکه که کوکب  
را باشد اتصال بدین کوکب راجع نه بدان کوکب که آن دو فوت آن باشد که کوکب

بسیار

روند بود با اتصال کوکب بر سر وجه دافع التذابر را نذر بر سر وجه دافع  
متصل شود و اتصال اول را باطل کند قطع التذابر بر سر وجه دافع التذابر را نذر بر سر وجه دافع  
کوکب خفیف خواهد که اتصال کند کوکب که آن دافع التذابر را نذر بر سر وجه دافع  
پیش از آن کران کوکب اول یا دوم اتصال کند این کوکب که دافع التذابر را نذر بر سر وجه دافع  
باشد راجع شود بدان خفیف متصل شود و بر سر وجه دافع التذابر را نذر بر سر وجه دافع  
چنان بود که خداوند سلسله را حلال از خود دیگر سلسله را حاجت و بر سر وجه دافع  
نظر آید و وجه دوم آن بود که کوکب خفیف متصل شود بهما جهت آنکه که کوکب  
خفیف به تدریجاً بر سر وجه دافع التذابر را نذر بر سر وجه دافع التذابر را نذر بر سر وجه دافع  
و منصف گردد و باطل کند اتصال و این چنان بود که سلسله را نذر بر سر وجه دافع  
خود بر سر وجه دافع التذابر را نذر بر سر وجه دافع التذابر را نذر بر سر وجه دافع  
و وجه سیم آن بود که کوکب بر سر وجه دافع التذابر را نذر بر سر وجه دافع  
حاجتها را نام کند و بر سر وجه دافع التذابر را نذر بر سر وجه دافع التذابر را نذر بر سر وجه دافع  
باشد یا نذر بر سر وجه دافع التذابر را نذر بر سر وجه دافع التذابر را نذر بر سر وجه دافع  
با صاحب شکر یا صاحب مراعی و بر سر وجه دافع التذابر را نذر بر سر وجه دافع  
الدع بر سر وجه دافع التذابر را نذر بر سر وجه دافع التذابر را نذر بر سر وجه دافع  
و انصاف بود و بر سر وجه دافع التذابر را نذر بر سر وجه دافع التذابر را نذر بر سر وجه دافع  
الدع مردان کوکب متصل شود یا دیگر بر سر وجه دافع التذابر را نذر بر سر وجه دافع  
آن بهبوط و آن لغت آنکه که کرده باشد که در راسه و مکافات گذارد باشد  
کوکب در نذر بر سر وجه دافع التذابر را نذر بر سر وجه دافع التذابر را نذر بر سر وجه دافع



































خاصه که زحل مشرق باشد و یا خرماء با ربع مزاج دهد خاصه که ربع مغرب باشد  
 مزاج دهد اصل آنست که زحل سرد و خشک است و ربع گرم و خشک چون  
 اول او در ربع خرماء متصل شود و مزاج دهند یکدیگر خاصه که زحل مشرق  
 باشد و چون مغرب مزاج کند و یا خرماء و ربع زحل مزاج دهند خاصه که مغرب  
 و چون مشرق باشد و یا خرماء و ربع مزاج دهند خاصه که ربع مشرق  
 و چون مغرب مزاج دهند اما که با ربع خرماء و ربع مزاج دهند خاصه که  
 ربع مشرق باشد و یا خرماء و ربع مزاج دهند و یا ربع گرم و خشک و  
 چون مزاج دهند و یا ربع گرم و خشک و یا ربع سرد و خشک و یا ربع سرد و  
 کند و زحل اول او باشد و یا مشرق باشد و یا خرماء باشد و یا ربع گرم و خشک  
 کرد اند ۲۰ در هر دو آن و در آن اوقات سایل به آنکه چون قمر و زحل یک  
 نام و بر آن حاجات حاجت است که با خرماء از آن جهت که با آن که زحل با یک  
 خوشی و اول شود و یا یکگاه دیگر آید و قمر قبول کند و قمر آن یکگاه که آید  
 حاجت بعد آن حاجت بر آید و اگر قمر یکگاه دیگر بود قبول قمر آن که یکگاه  
 و نام و بر آن یکگاه که اول حال بود پس زحل یکگاه و حاجت است که اگر زحل  
 کند با آن اتصال رجعت حاجت است که اگر زحل همان وقت منفرجه یکگاه یک  
 و یا یک که بر آن حاجت تا آنکه که در ربع آن یکگاه که متصل شود منفرجه است  
 چنانکه سلسله از حدیث است که سلسله سلطان جزیره فرزند نو قمر آن ربع و ربع  
 با ذنب بعد اتصال قمر با ربع و دلیل کند بدان که حدیث بر مردم همانند و چون  
 ربع با ذنب بعد و ذنب دلیل مکرر حدیث رسیدن تا آنکه که قمر با ربع و ربع

تصل شود برسد آن حدیث و لیکن کمتر چون کار است کرده آن صاحب طالع و چنان  
 ربع هر دو یک یکگاه باشند و مسعود باشند و از آنسان سافط باشد و شکر  
 عاقبت کار چنان بود که خداوند بدارا کار خود کرد و بعد از سال اگر دلیل خانه از آن  
 سلسله که قبول سال او را در جابجا بکار قبول نیز و صاحب طالع نظر بود و شکر  
 با صاحب خطوط طالع سلسله ال دلیل دلائل کند بر آن مردن حاجت و تا در مزاج  
 و بر آن که نظر نبود و دلیل کند بر مردن حاجت تا آنکه که دلیل کند بر نامی  
 حاجت از جهت اتصال و از آن وقت تمام شود آن حاجت تا آن حاجت تا آنکه  
 بود تا آنکه که قمر یکروز برود و اندر فلک صفا نماید و بعد از آنکه متصل شود  
 چون یکگاه حاجت بر باد و دلیل آن معارف شود و یا متصل آنکه که لا نکال  
 حاجت بر آید و کوکب دلیل کند بر حاجت دفع دفع البیضاء بر یک از عالمی  
 بدید و در وقت معین از طالع زمان یا مود یا بخیر چون دفع بر هر چه خوش  
 هم مانند آن در هر وقت که اندر رود دفع البیضاء پس بر آید یکینا مذکرا  
 حاجت چون اتصال دفع دفع البیضاء نام شود و آن حاجت نیز هم آن وقت  
 نام شود بر آید که دلیل کند بر مسعود و بر روز صاعد تر شود و بعد از آنکه دلیل  
 کند بر آن که دفع و ثلث و جابه باید و در روز تا ثبات خوشی بر هر چه خوش  
 البیضاء دلیل کند بر آنکه دفع و ثلث باید و در روز و اگر دلیل دلائل کند بر تا و حاشی  
 با اتصال یکدیگر پس وقت نام رسید و وقت نیز اول که قمر نقل کند میان این شهر  
 از آنکه آن دلیل یکدیگر متصل شود و مکرر آنکه که در قمر با این ن بار که بر آن  
 نقل البیضاء نیز با اندر وضع حاجت یک که حاجت بر آید و وقت سیم آنکه که











سلاسل

باید کرد و اگر واقع و قابل رجوع باشد بر پنج منتقل باشد اوقات و مقدار باشد و اگر اندر  
 ربع شرق باشد ساعات پنج و اگر دلاست اوقات بر سالها بود و چون انبسط  
 شرق باشد دلیل که در اربع سال و چون اربع سال و چون اربع سال و چون اربع سال  
 کند بر آنها و چون اربع سال دلیل کند بر روز و چون روز بود دلیل کند بر ساعات  
 و اگر دلاست اوقات بر ساعات و اگر دلاست اوقات بر ساعات و اگر دلاست اوقات  
 اندر ایام بعد چون ایام بعد اربع ماهها شود و چون ماهها بعد اربع سال کرد  
 چون اندر اربع موعده ساعات ایام شود و ایام ماهها شود و ماهها اربع سال  
 شود و همچنین در ربع شرق و همچنین واجب کند نگرستن از اندر دلاست دلیل و دلاست  
 که اوقات بقایا بر حساب شایسته است و با این وجوه در مواضع بقایا بر دلیل که در  
 آتقان دلیل بر موضع حاجت و با آتقان صاحب حاجت بطالع ایام موضع دلیل که  
 گوید که شکل حاجت بود با بطالع که مقبول باشد که دلاست کند بر زمان حاجت  
 دیگر که دلاست اوقات از اوقات طالع بود یعنی از دلیل که در وقت باشد تا موقوف  
 بعد سال مضمر در هر سالها و اگر اربع مین یا محقق یا اندر موطأ یا نحو شش  
 یکا نیز در حالها بدو بعد در سال مضمر در هر سال اربع مین یا محقق یا اندر موطأ  
 بود و نحو شش و در حال بدو بعد در سال مضمر در هر سال و اگر جمع شوند کسها بود  
 سالها مضمر ساعات و در بسیاری که اوقات دلاست کند از رسیدن دلیل که  
 حاجت تا رسیدن موضع حاجت بعد در حاجت چنانکه کند طالع و در هر یک که در  
 که سهام را نیز از دلاست قدر کنند احکام تابعی که در نحو شش و محقق یا طالع یا سهام  
 کین و دیگر بیشتر احوال احکام اوقات لایق به بنویسند و یا در هر یک که در



برین توانست چنانکه در رساله کتبی در خورشید طالع بدان مساعد و دیگر  
 صاحب طالع و حال شوقی و سهم سعادت و خداوند و با اجتماع با استقامت  
 که پیش ازین سوال نیز کثیر این دلیلها را و دیگر که کدام قدر شرف است و دلالت بر وقت  
 پس همان دلیل با چنان که سراج را دانند هر دو در مطالع السال در خورشید  
 بمقارنه یا ترمیم یا مقابل بحسب کبر و جوان وقت ملاک سعد و شرف است یا نه پس  
 یا قولن یا شعاع لکن ملاک شود و لکن یک است بر ملاک طالع و برج فلک زمین  
 و اگر نیز مقبول بود و آن ملاک اگر اندر خود بود و بعد از ملاک کبر و اگر در بالا بود  
 بود و ملاک و سطر و اگر در بالا بود و ملاک کبر و ملاک طالع و  
 در ملاک و در طالع بود و یک است و فرجه است و خداوند طالع و خیرات  
 احراقی کبر و در کمال او بعد از آن که طالع و احراق و ملاک و ملاک  
 خداوند طالع و در مجامع بود و ملاک و در مجامع بود و در مجامع بود  
 ما بودند و اگر برج و ملاک بود و در ملاک و در ملاک و در ملاک  
 پس آن آید از خداوند طالع کثر و در طالع و کثر و طالع و کثر و طالع  
 باشد و در ملاک و طالع و کثر و طالع و کثر و طالع و کثر و طالع  
 و بر او کردم و اینجا نیز از آن یاد کردم تا در شرح نیز فهم کردن آسان آید از طالع  
 طالع و خطای طالع از آن جهت که پیش ازین همان در پیران آورده اند و طالع و طالع  
 اعمال عاجز اند و سخنان ایشان پیش ازین خطا ازین جهت باشد  
 ۲ بدانکه طالع و دلیل کند بر ابتدا و در ابتدا  
 کار هر کدام را که شهادت پیش ازین و دلیل نیز و طالع چهارم خداوند و طالع

هم از این جهت است

و خداوند سهم السعاده هر کدام ازین دلیلان که گفتیم سعادت پیش ازین و دلیل  
 عاقبت کار را و در رساله کتبی که بوقت آغاز کار دلیل اندر و در نیز و دلیل عاقبت  
 را این نیز با ساقط آغاز یک است و عاقبت کار بدو که دلیل عاقبت اندر و بدو  
 دلیل ابتدا ساقط یا را با عاقبت کار یک است و اول کار بدو و هیچ حکم که نظر  
 کسان و سعدان و اگر بوقت ابتدا کار و قبل از دلیل ابتدا اندر برج و طالع باشد  
 آغاز کار جنب چنان نیز کار آن کار کند و کار کند و اگر اندر برج ثابت نیز آغاز  
 کار و باشد و اگر اندر برج و در حقیقت نیز این کار و در سبب و در آغاز کرده باشند و  
 از آن کار یکا و دیگر آید اگر برج و طالع باشد و دلیل ابتدا بعدین به وقت نیز آغاز  
 کار است و در یک است و باشد از آن ملاک اتصال اگر دلیل عاقبت سعد نیز یا بعد  
 به وقت بود اندر و در عاقبت آن کار یک است و حکم و اگر نیز به وقت به وقت  
 و شرف و بر او بود ۲ اندر و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع  
 از هر جزو نیز یک صاحب طالع و فرزند از هر دو اندر و در طالع و در طالع  
 در طالع و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع  
 از کبر و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع  
 بود و با طالع و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع  
 که در طالع و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع  
 با کرد و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع  
 به طالع و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع  
 اگر که کواهی کردن و اگر خداوند طالع اندر و در طالع و در طالع و در طالع



و قمر منور من یساقط از طالع باد منور و با بعضی سخنان اندر طالع نیز با اکثر  
دلیل که در کتب حاصل و دانستن وقت و آنکه چنانکه در کتب از صاحب طالع  
درجه اخراجی که جمع شود بشمار که اندر کدام برجست بکدام جایگاه حکم کن بر سال  
ماده و روز و ساعت چنانکه بر تو یاد کردیم و بنده و آن که آن که در طالع باشد یا  
در او نه صاحب چهارم نیز یا صاحب ششم و اگر سعدان طالع شام نیز و قمر پاک  
باشد از سخنان و صاحب طالع نیز پاک نیست و ناظر طالع و قمر نیز صاحب برج خورشید  
ناظر نیز با برج خورشید دلیل کند بر بقا عمر و دراز و زندگانی و دولت اقبال و شقا  
و شادمانی که در صاحب طالع یا در ربع سعدان و سخنان هر دو چنانکه با ما می  
یاد و نیز با ما سخن چنان که گفتیم اینجا که برسد اگر سعدین دولت و اقبال سعادت  
باشد اندران وقت و اگر خیر سعدان نکت و شفت و محنت نیز تا آخرین روز  
الطیر که در یکدیگر عزیزین یا طالع یا اجتماع یا املا که پیش از ولادت یا پیش از سال  
باشد یا پس از سعاده کدام شایسته ترست بهیلاجر آنکه کلاه در حیات یا طالع  
در ربع سعد و قمر که یا شماع هر دو در طالع سال نه و چون در ربع خورشید باشد  
و چنانچه او اگر یکصد یا شماع سعد برسد دولت سعادت نیز و اگر سعد شماع  
اقلند سعادت سعادت خواهد بود و اگر شماع اقلند آن سعادت کم کند و انداخته  
سعد و قمر و قمر بلیشان و زاج ایشان حکم کن و اگر برسد از اول عمر خود و سیاه  
عمر و آخر عمر که در آن برین سببش کدام بخشنند سعادت است و کدام بخشنند  
نخوت و بکسر صاحب ثنات طالع صاحب ثنات اول دلیل کند بر اقل عمر و وقت  
اول و صاحب ثنات دوم بر دوم و صاحب ثنات سیم بر سیم و بکسر بقدر سعادت و شقا

و جایگاه و وقت را با ثنات از هر یکی علیحد و تا چندی از آن حکم چنانکه  
نمودم اندر باب اول از انصاف و ارفاق و مودت و محبت اگر چه از هر یک سال  
کند بکسر بر طالع و ربع وسط الساعه و ربع اختم و ربع چهارم و یکا سعد و ثنات  
و دولت و اقبال اندران قسم نیز و هر یکا سخن نیز یا شماع یا ثنات شفت و محنت و ثنات  
اندران قسمت برنج نیز و نیز بدان که ربع اول دلیل کند بر کوهی و جوله و ربع دوم  
کند بر نانی و مرداکی و آن از وسط الساعت و ربع سیم از مغممت و مرداکی  
کند بر کوهی و میانه عمر و در کتب خواهد بود از کوهی و آنچه گویند و از هر یک سال  
و عاقلست و سر زشتی و اشغال این از خانه چهارم دلیل کند بر فقر و کسب و کسب برسد  
از آن که بر کدام اندام بگوش و سلامت و بکدام اندام درد و ضعیف بکسر صاحب  
طالع و بطالع که از کوهی بعد و کسب کدام کوکبت ناظر و از کدام برجست بکسر از کوهی  
که سعدین آن اندام که بدان برج سعد شایسته بگوش و اگر خیر ناظر نیز بکسر از کدام  
برج نظر دارد آن برج که اندام برین شایسته بر آن اندام صفت بنا هر چه نماید  
حال است که در آن دلور و کشف و دوست جو ز راست سینه و پستان و معده و  
در بر طان راست و معده و سوزان و بعضی از شکم و روده و اسهال راست و بعضی از شکم  
و روده و با بناف و حرار از راست سینه و پستان و پشت تا زنه بران راست  
و عورت و جایگاه و عورت یا پستان یا قوس است تا زنه و جدر راست یا قوس  
هر دو راست قدم و پشت پای و حوت است و نیز گویند که فوق الارض از میان  
اندام راست و تحت الارض نیز چه چون این دانستی حال یکدیگر و نیز نیز  
قیاس نهادن کرد و توان دانست اگر شکست فهم کنی و الله اعلم الله و آن



سال میلادی چند است اگر سال پرست که سال چند است بلکه درجه طالع در چند  
 درجات است نسبت را از هر چند درجه پس از هر سال برع یا نکت یا نصف یا غیر این  
 باشد چون معلوم شد بیک که هر طالع چند است و آن عدد است سال بودیم  
 بدان اندازه از هر یک که چند سال نیز مثال طالع پنج درجه آید پنج سال پس  
 پنج سال پس از هر عدد و نسبت هر یک که است سال نیز و اگر خواست درجه از هر  
 طالع اند چهار درجه که پنج پیران آید آن هر سال بود که اند و است این از  
 قول بود و غیر این است و چون سکون که بیک دلیل طالع که معلوم است یا سفا که  
 است بیک از درجه دلیل یا درجه شمس و اگر سفا باشد شمس که درجه دلیل و بیک که  
 نسبت و در هر فلک چند است همچنان از دور بیک که جمع شود به اندازه  
 قسمت که پنج پیران آید سال باشد آنچه از آن در نصف سلسه روز یا هر چند  
 و نسبت چنان بیک که بیک که آن درجات جمع شده از هر چند درجه پس از هر  
 یا آنچه پس از آن از دور و غیر چندان بیک که بیک که یا در هر دو و بیک که دلیل  
 طالع و در هر از آن است چند است و یا در هر بیک که دلیل از آن است چند درجه  
 و در هر نسبت هر یک که از آن و در هر چند درجه یا از هر یک که در هر یک که از دور و در هر  
 که پنج پیران آید سال بود و هر نصف سلسه روز و بیک که دلیل طالع  
 از طالع چند و در هر درجات با این انسان را نسبت که و اگر اند طالع پنج  
 با این درجات است از نسبت هر یک که بیک که از دور و بیک که از دور و در هر  
 پنج پیران آید سال بود و از هر نصف سلسه روز یا هر چند درجه است  
 پیران آن و در هر سال یک که فکرم و آن علم اند پیران آن و در هر

طالع مولود و سال از هر یک که سال است که سال کند که هر یک که روز یا یک که است  
 و اگر سال و او ناده ام و طالع مولود و هر یک که است که هر یک که و در هر  
 و اگر درجات طالع را اند درجات صاحب طالع هر یک که است که هر یک که و در هر  
 قسمت که هر یک که از هر یک که است که پنج پیران آید نام که دلیل و در هر یک که  
 آنکه بیک که از هر یک که در هر طالع هر یک که است که هر یک که و در هر  
 پنج پیران آید از هر یک که نصف که پنج یا از هر یک که است که هر یک که از هر  
 شمس که و اگر از هر یک که از هر یک که است که از هر یک که است که از هر یک که  
 یا از هر یک که و اگر از هر یک که از هر یک که است که از هر یک که است که از هر یک که  
 صاحب که در هر یک که است که ده شده است از هر یک که است که هر یک که  
 آید سال در هر یک که است که و یا نصف که در هر یک که است که از هر یک که  
 دلیل قسمت که پنج پیران آید سلسه هر یک که است که از هر یک که است که از هر یک که  
 بیک که و یا بیک که از هر یک که است که مولود و روز و هر یک که است که از هر یک که  
 است که بیک که از هر یک که است که هر یک که است که از هر یک که است که از هر یک که  
 و در هر یک که است که با این طالع باشد از هر یک که است که دوم بوده هر یک که است که از هر یک که  
 و اگر با این طالع و در هر یک که است که از هر یک که است که از هر یک که است که از هر یک که  
 باشد از هر یک که است که از هر یک که است که از هر یک که است که از هر یک که است که از هر یک که  
 باشد از هر یک که است که از هر یک که است که از هر یک که است که از هر یک که است که از هر یک که  
 باشد از هر یک که است که از هر یک که است که از هر یک که است که از هر یک که است که از هر یک که  
 خانه و یا بیک که در هر طالع اگر از هر یک که است که از هر یک که است که از هر یک که  
 ربع و اگر از هر یک که است که از هر یک که است که از هر یک که است که از هر یک که

در هر یک که











آن دهر نیز اگر منظر بدیه طالع آید و اگر عطارد را در طالع خط مشهور و اندر دلیلی ظاهر  
 هیچ نام نیاید و اگر که از عطارد منصرف شود و در جبهه طالع بود آن وقت نماید  
 که متصل شود و اگر عطارد متصل بر دلیلی چون در جبهه بدیه آید نام بر ظاهر که اتصال  
 از او بدید و چون اندر ساقط باشد و شوا بر آید و بر کر نیاید و بگذارد و نرسد و  
 اگر عطارد در دوازدهم منز و روزه بدیه در جبهه طالع نام روزه نیاید و اگر در بیستم  
 که گفتم یا خود عطارد رابع باشد یا از دلیلی از ابطال منز بر آید هیچ نام نیاید  
 نیز که نام آید و یا نگردد یا خورشید اگر پسند که نام نوشتم و در ساقط هم چنین است  
 آید بگر اتصال قریب بود و گوید که اتصال دوم دلیلی جواب ساقط و آن باشد  
 در جات قریب اتصال دوم دلیلی که بر ایام و شهر و سال و آن در جواب نام و از  
 اتصال بود و معانی لغت سعادت و محنت جایگاه فلک و بروج حکم که حقیقت  
 و کیفیت جواب بیکی و بدید و یا چنانکه پیشتر در باب آید نام گفتم اگر پسند که  
 خبر که حقیقت یا باطل بگر دلیلی طالع و قریب که سعادت پیشتر بود و آنست  
 پاکیزه و بگویند ساقط متصل نباشد و اندر و تدبیر و بگویند ساقط متصل پیشتر  
 خبر بر بود و لیکن نام نشود و نیز بعضی راست و بعضی دروغ باشد اما بگویند ساقط  
 دلیلی سعادت است و اتصال بگویند سعد و بروج ثابت بروج مستقیم الطریق و تد  
 اینند دلیلی جز حق است و اگر بگویند که ساقط رابع و بروج ساقط اینند  
 دلیلی جز دروغ باشد و اگر بعضی از دلیلی جز دروغ باشد و بعضی از دلیلی جز  
 دلیلی صحیح شود حکم بر غالب کند و اگر در دو برابر بدیه حکم آنچه باید کرد و نامی  
 این فصل در خانه سوم یاد کنم که آنها در خردست اندر و انقیاد آن

آن که منزع زیاد است بود یا نقصان بگر صاحب طالع و قریب که نام گفتم  
 و را دلیلی که اگر دلیلی متصل شود و بگویند که اندر طالع باشد یا بر وسط الساعات  
 آخر یا با هر که آن شود و منزع قریب تر و اگر شود بگر که در بدیه باشد یا بر جبهه بدیه  
 و قریب و خواست باشد بگر بدان که بگر که اندر بدیه و تدبیر که قبول یا قایل منزع  
 خداوند طالع یا قریب دلیلی که بگر که منزع و روانی یا بار و افزونه یا و اگر قبول  
 نباشد و سعد بود هم بیک بعد و قریب و روانی بدیه و اگر دلیلی متصل شود بگویند ساقط  
 غیر قبول آن آخر آن کاسد شود و از آن بدیه و حیران است که نیز و اگر نام  
 قبول منزع از صاحب معام خورشید یا قایل برقرار یا خداوند طالع را خیر یا بدیه  
 آید و کاسد نباشد و لیکن منزع از آن بعد و اگر قریب سعادت باشد و از آن بدیه  
 و العدد و فوق الارض و ساقط سعادت بدیه و وسط الساعات و دلیلی که بر روانی  
 آخر آن کرد و در ساقط کند و اگر باطن بدیه از جبهه ساقط الساعات و الساعات  
 اربع فلک باطن بدیه از جبهه ساقط الساعات و دلیلی که بر کاسد یا از آن آخر آن فلک  
 به از زبان اندر و اما بگویند اگر گویند طالع و تدبیر منزع افزونه کند و اگر قبول  
 یا سعد بدیه و روانی یا زار برده و اگر ساقط بدیه ربح نقصان کند و اگر غیر قبول یا خیر  
 باشد روانی نباشد و کاسد باشد اندر که ساقط ها که شنبه ها که قریب  
 بود یا بخیر یا بدیه و عطارد یا رطل یا منزع باشد هر که بگزیند یا باشد  
 آید هم که ساقط است و اگر قریب سعد بود و سعد آن بود ناظر باشند و دلیلی طالع  
 و امر و ساقط باشد و جهت از نظر سعد آن و کسان بگر که قریب و عطارد این دو گویند  
 را سعدان سعد کنند و کسان بگر این باب بگر طالع و صاحب طالع و قریب



سعدان و نشان نور و جاکاه و راز صاحب طالع و حال عطارد اگر صاحب طالع با  
صاحب برج قرارند و وسط السماء باشد یا جاده عشر اندر خانه نهم از دلایل کثیر  
گشتی و زود رفتن و وسعت آنکاه باشد که اندر دهم نیز اگر یکی ازین دو دلیل  
گفتیم در چهارم نیز باید سوم دلالت کند بر ویرد گشتی و کار اند و اگر دلیل اند  
طالع نیز دلیل کند بر زود و وسعت و اگر ناقص الخلقه و العبد نیز دلیل کند بر کار  
دیر و اگر صاحب برج قریب بمقامه نظر کند و آن مرغ و دلیل که میان در زمان  
گشتی چرب کارزار افتد و اگر زحل نیز اهل گشتی از آب دنیا بخورند یا چنانچه  
بامیان ایشان فقط افتد اگر نظر بقیه نسبت به برج منسل نیز اگر نظر مخالف  
از سعدان دلیل شک و عداوت میان ایشان اما بطریق کوی دیگر در حال  
گشتی از دوازده برج هر کدام برج که گشتی فساد و تباهر و ان گنیم نو به یکا سعدان  
بوجه نیز خسرو و بگوین بیان جایگاه چنانکه سبب گشتی در حلقه و آنچه قوت نیز از این  
مقتضی است بر اکثر نیز در جازا است معلوم از راز طالع است و در گشتی که در آب  
ایستاده است در سعدان است شک نیز در سبب است بجز بر آید و زود از آب  
سبب گشتی از آن راست جایگاه گشتی آن در عقرب است و قوت گشتی از آن است  
خاصه دستهار و در سعدان است سوره ای بزرگ قوتی دلور از سبب  
در حلقه است هر کدام جایی که سعدان نیز با قریب صاحب برج قریب و نیز دلیل کند  
بر سبب و بگوین آن توضیح و هر که گشتی نیز با قریب صاحب برج قریب و نیز دلیل کند  
در دلیل شود و تباهر توضیح نیز و اما قریب طالع دلیل گشتی است و خداوند  
طالع دلیل آن گشتی است که در گشتی نشینند هر کدام را که سعدان یا با سعدان

بوی نظر بود یا با سعدان باشد دلیل سعادت بود و هر که نشان گشتی دلیل تباهر است اگر  
گشتی از این نیز و نحو سبب نیز زحل و زحل طالع دلیل کند بر بلا و موج و باد و طالع و  
تباهر و نظر سعدان شود و اگر نظر از تیف نیز و بطالع نیز زحل و در حلقه نیز یا  
اندک آید و در اندازند بدید با امید را من را و اگر زحل محکم نباشد و بطالع نشان  
باشد و سبب باشد سبب نیز و قریب و اگر اندر بین حال زحل با عطارد بخارن باشد  
تباهر و شدت بخار باشد و اگر سعدان نیز با طالع باشد از راست زحل و جایگاه قوی  
از آن گشتی کند و اگر یکی از اینها قریب نیز و قریب زحل نیز از فوق لارض و دلیل کند  
بر شدت بلا و موج و باد و چنگ کارزار و عداوت میان اهل گشتی و بدتر  
آنکاه باشد که عطارد نیز با در باشد و اگر یکی از اینها قریب نیز و گشتی طالع دلیل تباهر  
و به هلاکت نیز خاصه از نظر جمیع و مقابل و اگر نیز با سعدان باشد و قریب نیز دلیل  
مسلم است نیز و اگر زحل نیز با طالع باشد و بگوین و اگر قریب زحل نیز از فوق لارض نیز و سعدان  
باشد از سعدان دلیل سبب باشد و منفعت و اگر این همه در وقت الشوع باشد  
هم سبب است زحل و سبب و شک و غرور و شتاب است مرغ دلیل چنگ کارزار  
و سوغتی و صاعقه و وزدان است از جایگاه جازا و باد و آتش و خاک و  
کن و اگر قریب زحل است و آن گشتی را جمع باشد گشتی از نیر را و بر کرد و  
بیکر که قرارند کدام مثله است از آن دور باشد باز گشتی و کو که جامع دلیل از گشتی  
باشد اگر سعدان سلامت بود و اگر گشتی نیز و تباهر باشد و سبب نیز دلیل  
باز گشتی باشد و بطالع نیز با سعدان دلیل کند از باشد و هر قریب دلیل با محان باشد  
یا محان مستور باشد دلیل هلاکت تباهر نیز و چون سعدان با طالع باشد از آن







بر خور کنند آن سنده یکبار برج و کدام رجعت بکند که آنگاه است و بدان قوت  
 بود و اگر خوش بخت بود آن روز که نخستین آنگاه است باشد بود که هر هلاکت باشد  
 چنانچه حال بود که خواهر از اتصال فرزند اول دوم و اگر خواهر بار بار بکند  
 خواهر بر طالع و دوم و سوم بکند و اگر خواهر بار بار ساعت بکند و اگر خواهر  
 بخت داشت و نخست از آنگاه حکم کند و الله اعلم  
 ۳ در وقت حال یا فتن مال نفع اگر پرسد از مال یا بهر حال و حال  
 روز و کسب معاش چگونه بود بکند صاحب طالع و فرزندین هر دو دلیل مال بود  
 بخانه دوم و صاحب برج دوم اگر خواهر صاحب طالع صاحب طالع چنانچه و با آن  
 برج دوم بود و دلیل کند بر فتن مال برج و تعب و اگر چه نظر نمودست و اگر از نظر  
 در برج و معادل بود آن مال سخت دشوار باید و بسیار برج و تعب بکند و اگر صاحب  
 مال بخانه طالع متصل شود و یا اندر طالع نیز متصل شود مال یا بهر برج و  
 مختلف خواهد بود بر سر ساندن که نظر نمودست بعد و اگر ترجیح و معادل بود یا بر نظر  
 و اندر نبوده و اگر بر سر بود و اگر میان و بطلان از اتصال نبود و کسب نیز فتن  
 التور مال یا بهر سبب کسب مال التور بکند که کدام کسب است و صاحب کسب  
 برج است و در کدام خانه است از آن سه جاره دلالت کند بر فتن مال و اگر  
 زهره و مشتخیز اندر بیت المال نیز دلیل فتن مال نیز و اگر میان و در بیت المال  
 دلیل کند بر ادب و صاحب سنده و اگر قرخانه اسیر بر سایل و مولود بهینه کند  
 آن برج که هست بر فروزا و نیز نقصان و اگر متصل شود بعد صاحب و زاده نظر  
 باشد بر طالع بر مال باید و بکوش و قدر و فتن و اگر آن سنده خوش بخت باشد

در وقت حال یا فتن مال نفع اگر پرسد از مال یا بهر حال و حال

از مال التور روز بروز و جاده و فتن مال نفع اگر پرسد از مال یا بهر حال و حال  
 مال اگر اندر طالع باشد بکند خوش بخت بود و اگر اندر دوم باشد از دست برج باید و اگر  
 در فتن نیز از زن و اینها باید و اگر در سوم باشد از برادران و اقربا باید و سواد  
 نزدیک همچون احکام دیگر خانه و اگر از صاحب طالع نیز دلیل کند بر سر شایسته چنانچه مال  
 که کدام جایگاه است سعادت نخست مال آن جاره باید و فاید که هر طالع  
 که دیگر صاحب طالع و فرد سهم السعاده و نخست از آن جاره سهم السعاده  
 به صاحب طالع یا بهر متصل شود و معادل مال بسیار باید و اسید بر کسب باید و  
 اقبال سعادت باید و اگر با این طالع نیز سهم السعاده بکند فتن و کسب فتن  
 و سهم السعاده را شهادت بکند اندر تو کسب و در وقت از یکدیگر یا بر خور و  
 خافق یا سبب که اصل سهم السعاده است که بارت و فاید و بخت و دولت شایسته  
 که حال بعد از این از دور توان دانست اگر سهم السعاده متصل بهر شمس و مشتخیز  
 آن سعادان ساقط باشند یا بهر از ایشان در شرف باشند و معادل باشند سهم السعاده  
 و اندر او را باشند و قربان سعادت نیز دلیل بر بقا و حیات جمع مال بهنایت  
 و بر اشتهای نیز نشان و در کسب کسب باشند و اگر عطار و زهره ناظر باشند سهم السعاده  
 و معادل باشند و در سهم السعاده نیز معادل و نشان از و ساقط یا اگر میان  
 کسب از مردمان مباد است و مال بسیار بدست آورد و ریاست بزرگ آورد از  
 قبل تجارت یا از قبل کتابت و بغایت بر کسب که هر کس سیر شدند نباشد و اگر با این  
 و عطار و زهره و سهم السعاده یا یکی از این سه شخص مستقبل نیز و معادل نیز  
 کسب کنند تا فرزند فرزندان وی و اگر نشان از اول سهم السعاده ناظر باشند

باید















باشد دلیل که بر شش تقاضا و جنگ خاصه نظر بر جمع و مقابل اگر عطار بطل  
 متصل به و غور سبب الی است و باز به غور باز کرده از دروغ و اگر بر غور  
 باشد دلیل که بر خصوصیت و جنگ عداوت و اگر فرحت الشعاع باشد دلالت  
 شمس که بر قرقر و اگر قمر در موضع بدین طریقه حرکت نماید باشد و دلیل  
 مال و اگر قمر با عطار باشد یا بر شش و دلیل آسان و نیکو و اگر در وقت حال  
 باز نکند اگر رسد از نجاست و باز نکند بکسر عطار و وقت و ضعف و قوت و اگر  
 تقریب استقامت و جهت و جایگاه و اول و آخر و اتصال و انقطاع و حال و بقا  
 و قوت و ضعف که قمر زاید انور و العدد و کما به و وسیع السیر و عاصه  
 بشان و فوق و ازین به دلیل که در کرا و در و این آن چه که برسد و اگر بکلاف این باشد  
 دلیل که بر اندازد و کاسد و اگر درین دلالت که قمر انقضای بعضی دیگر است و بعضی  
 بر جمع هر کدام دلالت که باشد و قمر بر حکم بر و کن و انما اعلم سیکانند که از  
 مال که یکجا بیست و نه روز یا ده اسید دارد بقدر عطار و در وجه بیت المال و غیر  
 بیت الرجا و اگر قمر عطار و متصل شود و از عیال پاکیزه و بی اثر است و ساقط باشد  
 خاصه که زهر و بقدر ظاهر و یا بدین بیت الرجا یا صاحبش و دلیل که بر بسیار و زیاد  
 و سود و اگر این که گفته به بیت المال به بیضا صاحب بچرا باشد و اگر این معادست و جمع  
 بقدر عطار و در وجه باشد یا در نقصان اند و اگر بر خلاف این چه که گفته از مساوت  
 دلیل زبان و نقصان و کفر و انما اعلم اند معرفت خرد و فروخت که بر آید  
 باشد و چگونه حال در این خردان و فروختن برسد بیکر دلیل و سبب و سبب  
 از طالع و بعضی همچنان که در حد کتاب گفته که اگر این دو دلیل یکدیگر اتصال کنند یکی

کتابخانه



بهر آمدن حاجت از جمع و شش و آسان از آن که گفته به زود و تیر و اگر کوکب  
 ایشان زود و نقل کند آن معی و منبر بر آید و سلطان و هر دلیل که قمر بر شش  
 اگر قمر بر شش و هر کدام دلیل که سعدان ظاهر باشد یا نیکو حال باشد و اگر بر شش  
 از زاید باشد و سود کند و اگر خداوند طالع اندر غنم به و یا بصاحب غنم اتصال  
 سبیل و دم رونده و جوینده به و اگر خداوند غنم اندر طالع به یا بصاحب طالع  
 اتصال کند سبیل دوم رونده سبیل و جوینده به و اگر سعدان طالع به یا بصاحب  
 کندی آسان معی و شش و در شش و نیکو و اگر کندی به و دلیل که بر شش و شش  
 و در وجه الاحال نیک و بد و معی و مقدار بهار و از وسط به صاحبش و این چنین  
 و در چهارم و قمر دلیل اندر کوکب هر آن چه که معی و شش از بهر است و اگر قمر اتصال  
 باشد و انقطاع باشد این با معی این حرکت که فروشد و خرد به بهر باشد یافته  
 بود یا بهار و در شش و بعد و اگر انقطاع باشد آنچه را که در بهر شش و نیکو و یا بهر  
 بقدر معی و دوم که بیکر اتصال میکند اگر بعد متصل شود اگر به سبب خرد به بهر  
 و اگر آن سعدان و بهر شش یا زاید خرد آن چیز را سود میزد و حق بکند  
 و اگر معی بهر یا معی بهر سبب که از دنیا بقدر و در قمر اندر دوم معی اتصال  
 شود و آنچه بر کردن و معی بکند و در بهر که بکند و باندند و اگر باندند که خرد  
 شود بیکر و معی بهر و در معی و معی و شش و اگر اندر و در چهارم کوکب  
 بشان آن که باندند و اگر معی بهر کن و اگر اندر شش و دلیل که بر شش  
 حسن آن اخوان و اندر شش و وجه فروزان این بهر و اندر و بهر  
 بهر تا بکار و اگر قمر اندر معی مستقیم الطولج باشد زاید انور و سعدان



بود تا ظاهر صبح که خبره شود آن روز زیاده است و بسیار و رسو کند و اگر یک رسو کند  
 نیز دلیل زبان و نقصان نیز اگر قریب باشد و هیچ تا آخر نیز دلیل خصوصیت نیز و غیر  
 نیز و اگر با نسبت نیز چنانکه زبان و نقصان نیز و اگر قریب است معوج الطالع باشد  
 و ناقص النور و العدد و ناظر چنانچه در کتاب مذکور زبان و چنانکه گفته و اگر پیش  
 که با چند درم است از صاحب سطل السما و یکبار چنانکه اندر باب عددان صفت  
 کردم در معرفت آن آفرمان نیز دو خشن آن نیکو تر آید داشتن آن نیز  
 نیز و در این صورت بزرگ صاحب طالع و قریب که آن از پیش آن که قریب نیز دلیل نیز  
 دلیل نیکو حال نیز و یکبار چنانکه پیش و بعد متصل نیز داشتن آن آفرمان بهتر نیز  
 و آنچه اگر صاحب طالع یا مسعود و مقبول از صاحب طالع یا از طالع داشتن بهتر نیز  
 و اگر این نیز زیاده داشتن و فروختن بهتر باشد در معرفت آن آفرمان  
 بسود فروخته شود یا نه بزرگ صاحب طالع و صاحب طالع و قریب که آن را که شایسته  
 بعد و در این نیز اگر دلیل ساقط نیز و اندر وقت که یکبار متصل شود که اندر وقت باشد  
 یا اندر شرف یا برشته دلیل نیز که بسود فروخته شود خاصه و نه طالع و در سطل  
 و اگر اندر با طالع نیز میانه نیز شود و زبان و اگر دلیل اندر و نیز با طالع سطل  
 شود و یا یکبار نقصان آن که ساقط نیز دلیل آن که اندر آن فروخته شود و اما با کلا و  
 دلیل زیاده نیز و با طالع یا از است ساقط دلیل نقصان و کاسه و در  
 بهتر و چهارم میانه است اگر کسی که آفرمان دارم که فروخته تا سود یکبار دیگر آن  
 آفرمان با بسهم آن آفرمان و بعضا جزیی و قریب که اندر وقت که یکبار نقصان آن که  
 نایب مسعود و مسود باشد و اندر وقت نیز زیاده یا فروخته که مسود از یکبار دیگر

خلاف این نیز زیاده کند و اگر کسی که جز خرام خرمین بخرم با از آن خبره شود  
 دلیل آن آفرمان با بسهم و صاحب آن آفرمان هر وقت که دلیل که با ساقط یا یکبار  
 دلیل با ساقط متصل شود و اندر آن روز کار را به خریدن خاصه که انصال یکبار نیز که یکبار  
 ساقط بود و ناقص النور و العدد و با طالع و از آن خبره و آید و نیز به هر دو چون  
 شکل کرد و اندر آن روز شود و سعادت و عیادت با است به مثال که گفته یکبار  
 اندر وقت آن حال برادران یکی  
 که اندر خانه بسود بود و نمی رسد و دلیل یکبار برادران و نیز ناخوش را ایشان و یکبار  
 که اندر آن بسود نمی رسد یا محرق و اگر کوکبان سعد باشند دلیل که بر صلاح حال  
 برادران و در آن سکه آن با یکبار که یکبار بسود و وجه بین نیز و در هر که یکبار  
 سده یا پیشتر دلیل که این برادران از یکبار که روماد باشند هر که یکبار با اول نیز  
 برادران نیز و اگر سانه نیز میانه نیز و اگر آن نیز میانه نیز و باید نگاه کردن  
 که این ساراگان این خانه را چگونه است هر وقت که نیز هم بدان سان حکم از یکبار و  
 بهر مسود و کسی و شرف و بهر و غیره و یکبار یکبار با یکبار شش است خانه دوم  
 که ایشان نیز دلیل برادران با خانه شهادت نظر ایشان و یکی را نیز  
 اندر این با بسهم شاد است چون میانه شاد است که اندر وجه طالع نادر بهر وسط  
 السما اگر میانه اندر این با بسهم سایل با برادران نیز جلد و شایسته و نامار خاصه که  
 میانه اندر شرف نیز اگر دلیل برادران در وجه طالع بعد با وجه خانه نیز میانه برادران  
 از سایل نیز اگر صاحب بسود با آن کوکب برادران است چون با خداوند طالع نیز میانه با یکبار  
 بود و دلیل که سایل با برادران حضور و وادری آید و اگر خداوند طالع با یکبار

الیه الثالث الطالع



این سیوم هر دو متصل باشند بخداوند دوم یا خداوند چهارم یا بخداوند پنجم و هر چند  
 میان برادران خصوصیت رود از جهت مال که آنست ترجیح بخداوند دوم بود  
 مال سابق بود و اگر بخداوند چهارم بود از جهت مال برادران بود و اگر بخداوندان  
 چنان بود مال پدری بر هر که برادرین سد جایگاه است حکم و نیز خان است که بخواهد  
 که بیشتر از چهارم بود دلیل آن آنست که او و الله و الله مقدر و الله مقدر و الله مقدر  
 آنست که از او پیشتر گوید بیکریا صاحب سیوم و آن که برادران رسیدم به شریک  
 و او اگر است و غریب بخداوند دلیل آنست که برادران است که او برادران است که او  
 و مقابل آنجا که در میان بود و اگر است و الله مقدر و الله مقدر و الله مقدر و الله مقدر  
 برادران بسیار بدین که او خداوند هیچ سیوم هم از استارکان بدو و بود و بیک  
 ازین دو سعد بود و اگر برادران بسیار بودند اگر او تحت الشیخ بود و برادران  
 کمتر باشند و بدتر آنست که بود که از حق بیخ و در کجا صاحب سیوم منحصر است از آن  
 با ترجیح با معادله که برادران است که او که برادران است که او که برادران است که او  
 و اگر خداوند طالع را چنان باشد بیکریا صاحب سیوم یا بخداوند طالع اگر از نظر  
 اتصال کند آن برادران او را بدوستی نگردد و اگر از نظر عدولت بود میان  
 ایشان عدولت بود و دشمنی افتد و اگر از معارنه یا معادله یا برادران یا برادران یا  
 و با هر چه ( در معرفت حال با برادران از یکجا و در استارکان او که  
 اگر پدر کسی که برادر را حال حیات بیکریا صاحب سیوم یا بخداوند طالع  
 هیچ سیوم هر کدام که در ترجیح و دلیل برادران است که خداوند سیوم را با دلیل  
 برادران را الله مقدر و الله مقدر یا بخداوند سیوم یا بخداوند سیوم یا بخداوند سیوم

[illegible]











منقلب باشد زمین نیز از نوع چون یکت و چون خاک خوش و آب و خشک و از  
نوع چمن باشد و در هر اگر هیچ ثابت نیز زمین با قوت و یکسب نیز بهر دو هر دو  
بلند بلند برین صفت شرح کرده اند اعلم اندر صفت خانه و کدنه و کدنی  
و مبارک که چنانچه جایگاه اگر برسد که صفت خانه چنانچه از آجیان که خانه چنانچه  
خانه است و صاحب چه نام با آن کوکب که اندر دست بلبل است و بدر و نور و کدنی  
و نایباری و مبارکی چنانکه صفت کرده و طالع و یکدنه خانه است و موضع دلیل  
در خانه است و موضع خمر و دلیل صاحب که کدنه و میان سر و سر و حمار خانه است  
و جایگاه زهره دلیل خمر خانه است جایگاه خمر است و مشا در زمان و در با جان  
و طریقه جایگاه عطارد و دلیل خمر نیز و کدنه و درم خانه و جایگاه در طریقه  
آب خانه و کشف و جایگاه نایبار که کدنه است و جایگاه مشر و دلیل بلبل که و  
جایگاه علامه بزرگ ایشان است و جایگاه خمر و نایبار و جایگاه سر و دلیل عطارد است  
و نور و آتش و آن جایگاه خور و کدنه و موضع راس و کدنه که در میان بود و چنان  
که بالا بر آید و جایگاه و در نایبار که کدنه و جایگاه خمر و نایبار که کدنه و جایگاه خمر و نایبار که کدنه  
و جایگاه که خمر و کدنه و نایبار که کدنه و نایبار که کدنه و نایبار که کدنه و نایبار که کدنه و نایبار که کدنه  
جایگاه نیز بدان نایبار که کدنه و موضع جنوب شمال و هر کوکب که کدنه و نایبار که کدنه  
و انوار و نایبار که کدنه و نایبار که کدنه و نایبار که کدنه و نایبار که کدنه و نایبار که کدنه  
آن بر چه کدنه و دلیل است خانه است و بر چه کدنه و دلیل است خانه است  
نیمه فلک که در وسط السماء و دلیل است خانه است و نیمه فلک که در وسط السماء و دلیل است خانه است  
فوق الارض بر سر خانه است و نیمه فلک که در وسط السماء و دلیل است خانه است و نیمه فلک که در وسط السماء و دلیل است خانه است

باشد در خانه خود باشد و بر سر بالا و اگر اندر هیچ ثابت نیز در خانه کدنه و نایبار که کدنه  
محکم و یک نایبار که کدنه و نایبار که کدنه و نایبار که کدنه و نایبار که کدنه و نایبار که کدنه  
یک نیمه خانه و کدنه و نایبار که کدنه و نایبار که کدنه و نایبار که کدنه و نایبار که کدنه  
جایگاه آتش نیز نایبار که کدنه و نایبار که کدنه و نایبار که کدنه و نایبار که کدنه  
اندر هیچ خالی نیز نایبار که کدنه و نایبار که کدنه و نایبار که کدنه و نایبار که کدنه  
بر در خانه نایبار که کدنه و نایبار که کدنه و نایبار که کدنه و نایبار که کدنه  
در نیز و دلیل که اگر قمر جل و سر است نیز در خانه نایبار که کدنه و نایبار که کدنه  
دیگر است و نایبار که کدنه و نایبار که کدنه و نایبار که کدنه و نایبار که کدنه  
نایبار که کدنه و نایبار که کدنه و نایبار که کدنه و نایبار که کدنه و نایبار که کدنه  
نایبار که کدنه و نایبار که کدنه و نایبار که کدنه و نایبار که کدنه و نایبار که کدنه  
بر در خانه آتش کدنه و نایبار که کدنه و نایبار که کدنه و نایبار که کدنه  
خانه با در و نایبار که کدنه و نایبار که کدنه و نایبار که کدنه و نایبار که کدنه  
آب نیز نایبار که کدنه و نایبار که کدنه و نایبار که کدنه و نایبار که کدنه  
خانه طالع این الکاه نیز که بقوت یکدنه و نایبار که کدنه و نایبار که کدنه  
آن نیز که صاحبش قمر نیز و بدر و طالع نایبار که کدنه و نایبار که کدنه  
باشد و اگر قمر از آفتاب مشرق نیز در خانه نایبار که کدنه و نایبار که کدنه  
نیز در خانه نایبار که کدنه و نایبار که کدنه و نایبار که کدنه و نایبار که کدنه  
و کشف نیز و کدنه و نایبار که کدنه و نایبار که کدنه و نایبار که کدنه  
مسافت نیز و کدنه و نایبار که کدنه و نایبار که کدنه و نایبار که کدنه



















و اگر در این اندر طالع باشد اندر جایگاه بلند و مرتفع باشد و اگر در قوت باشد اندر جایگاه  
 باریک و تنگ که در آنجا درجه صاحب ساعت چند است اندر و از ده درجه که  
 اندر در طالع بیک جایگاه در هر سر گان ایجا که برسد سهم دین ایجا باشد اگر اندر  
 شش است آتش افروز بشود و اگر شش است خاک افروز بشود و اگر شش است  
 باد افروز بشود و اگر شش است آب افروز بشود و اگر شش است آتش افروز بشود و اگر شش است  
 سهم آن ربع را بجا قسمت کن هر قدر در هر ربعی را بدی که مشرق و مغرب  
 جنوبی شمالی و دیگر که خداوند آن ربع که سهم اندر در افراشته است اندر کدام  
 ربع است چند درجه است آن درجات و بر کار از موضع خداوند ربع که بجا  
 هر ربع وقت نیم درجه هر یک برسد خداوند آن ربع و دین هر یک را بدی که شش درجه  
 شرقی باقی باشد یا شمال با جنوبی آن ربع را نیز بجا قسمت کن اگر در هر یک را بدی که در دست  
 آن درجات و از هر وقت نیم درجه اندر هر ربعی را بدی که برسد هر یک را بدی که  
 افراشته آن ربع را نیز بجا قسمت کن باز هر یک که خداوند آن ربع را بدی که شش درجه  
 است آن کوکب لیل از آن درجات و از هر وقت نیم درجه در هر ربعی را بدی که  
 برسد دین ایجا باشد هر یک که برسد شش درجه یا شمالی یا جنوبی قسمت کن اگر در  
 دست هر ربع در دست افراشته طالع حال که در صاحب ساعت عطار و از ده  
 او را اندر ده و از ده درجه که در مجموع را بر سر در هر ربعی که برسد هر یک را بدی که  
 زمین بجا شش درجه است خداوند هر ربعی که در هر طالع و در ده درجه و در ده  
 بود در سلطان هفت نیم درجه سلطان را شش نیم هفت نیم شد و دیگر که باند  
 بدی که برسد هر یک که شش درجه دین ایجا شش درجه است و باز بر سر دین ایجا شش درجه است

خداوند هر ربع عطار و در هر ربعی که در هر طالع و در ده درجه و در ده درجه  
 برسد هر یک را بدی که شش درجه است و اگر صاحب ساعت از ده درجه است و در ده درجه  
 که در هر ربعی که در هر طالع و در ده درجه است و اگر صاحب ساعت از ده درجه است و در ده درجه  
 رسیده هر یک را بدی که شش درجه است و اگر صاحب ساعت از ده درجه است و در ده درجه  
 که در هر ربعی که در هر طالع و در ده درجه است و اگر صاحب ساعت از ده درجه است و در ده درجه  
 و خط جنوبی شمالی و دیگر که در هر ربعی که در هر طالع و در ده درجه است و در ده درجه  
 و عوض خط و در آن ربعی که در هر طالع و در ده درجه است و در ده درجه  
 تقبل کل لیل چند است باصل و در هر ربعی که در هر طالع و در ده درجه است و در ده درجه  
 سدس ربع و شش نصف هر یک را بدی که شش درجه است و اگر صاحب ساعت از ده درجه است و در ده درجه  
 و دین ایجا شش درجه است و اگر صاحب ساعت از ده درجه است و در ده درجه  
 که در هر ربعی که در هر طالع و در ده درجه است و اگر صاحب ساعت از ده درجه است و در ده درجه  
 او را خداوند آن ربعی که در هر طالع و در ده درجه است و در ده درجه  
 و ضعف هر یک را بدی که شش درجه است و اگر صاحب ساعت از ده درجه است و در ده درجه  
 باشد با بعضی از در ده درجه و اگر صاحب ساعت از ده درجه است و در ده درجه  
 ربع باشد و اگر صاحب ساعت از ده درجه است و در ده درجه  
 سخن در هر ربعی که در هر طالع و در ده درجه است و در ده درجه  
 یا غیر هر کدام که در هر ربعی که در هر طالع و در ده درجه است و در ده درجه  
 آن اتصال قبول هر یک را بدی که شش درجه است و اگر صاحب ساعت از ده درجه است و در ده درجه  
 نباید و شمال بدون آوردن دین ایجا شش درجه است و اگر صاحب ساعت از ده درجه است و در ده درجه















بروز کار تمامه قول بود آنست که یکبار پنج و یکبار یکاه صاحب و نظر نگاه  
 بدو و کار تمام از یکدیگر بدو اگر پنج و صاحب بدو از ایشان و از سناگان  
 ثانیان کار دو بر پنج آن از طفل و پنج و صاحب ششم و دوازدهم و ششم  
 پس دلیل کند بر بسیار فرزندان و صلاح ایشان و دور بودن ایشان آنست  
 که پنج و پنج و از جمع و مقابل و افتاد به پنج و صاحب پنج از جمع و مقابل و  
 مقابل ایشان افتاد پنج این فصل را یکبار موشی که تا خط کشد که صاحب پنج  
 اندر جایگاه یکبار و یکبار و نه طالع اتصال کند دلیل کند که موهود را فرزندان  
 بوده خاصه که اندر پنج بسیار فرزندان بود و با سعه بود پس اگر اتصال صاحب  
 طالع را بود بر فرزندان که پنج و یکبار و اگر اتصال نشان بود و صاحب پنج  
 جایگاه یکبار بود و از پنجها دو بر پنج فرزندان بود پس یکبار و دوم از پنجها  
 صاحب پنج تا بدو که موهود و سعه و کس با اندک که بر نظر سواد بود با سعه فرزندان  
 باشد فرزندان را سلام از یکبار و آنست بود و اگر یکبار باشد با نظر بود دلیل  
 کند بر وفاد حال فرزندان پس از آنکه آید باشند هم یکبار پنج و اگر صاحب آنست  
 سخن باشد فرزندان آنست و اگر صاحب پنج اندر حراق بود یا یکبار و سیم و پنج  
 و اندام با نعل و پنج نظر واد با یکبار و تا خط کشد دلیل کند بر فرزندان و پنج  
 یکبار و آنست سعه و یکبار و آنست خود را ایشان و اند و یکبار و اگر صاحب پنج  
 اندر سعه باشد پس پنج و پنج بر پنج بر پنج با مقام خورشید اول و اگر ایشان کار  
 پنج و آنست سعه و دلیل کند بر وفاد فرزندان از جابری و اگر سعه پنج بر پنج  
 دلیل کند بر ملاک آن افتاد و اگر سعه باشد با اندر پنج و نقل با و صاحب

دلیل کند بر سواد و اگر صاحب پنج اندر پنج عظیم پنج و دلیل کند بر فرزندان و اگر پنج  
 بسیار فرزندان بر پنج با صاحب نعل خاصه بود و دلیل کند بر فرزندان و پنج  
 و یکبار که فرزندان و هر که فرزندان باید و دلیل با و آنست با اندر بسیار سعه  
 از دلیل از طالع دلیل کند که این فرزندان بسیار که تا فرزند و سعه و آنست  
 اگر صاحب سعه بسیار را فرزندان را با سعه بسیار که شود باشد که اگر پنج  
 با اندر خط پنج بر پنج با اندر سعه و آنست با یکبار که یکبار که یکبار که  
 خانه فرزندان بر پنج و اگر پنج فرزندان بر پنج که فرزندان و دلیل کند بر فرزندان و کس  
 بودن سالی از آن و اگر صاحب پنج اندر خانه و پنج بر پنج با نظر بر دلیل فرزندان  
 پنج و پنج اگر کس سعه بر پنج اندر پنج چون زهره و شمس و عطارد و قمر و پنج  
 بر پنج و اگر سعه را اندر پنج پنج با یکبار که باطل از آن بود است با یکبار که فرزندان است  
 با کس را سعه را سیدان با نظر افتاده است و اگر سعه و پنج بر پنج با زهره و سعه  
 پنج با زهره و سعه طالع با زهره و سعه سعه اندر پنج میان پنج و فرزندان که آنست  
 بر پنج بر پنج و هر که یکبار که دلیل فرزندان است با خداوند طالع سعه بر پنج با پنج  
 میان پدر و فرزندان سعه و دوازدهم از آنست که اتصال بود است بر آنست  
 پنج و با یکبار که صاحب پنج اندر سعه بر پنج فرزندان است با سعه و اگر سعه  
 پنج فرزندان یکبار که پنج با سعه با سعه و اگر صاحب پنج از پنج سعه  
 پنج و سعه که کس با سعه و آنست دوازدهم فرزندان و در سعه و اگر سعه که کس  
 با سعه سعه با سعه و سعه و اگر سعه بر پنج و سعه با سعه و با سعه که کس  
 دلیل سعه بر سعه با سعه بود از پنج و اگر پنج فرزندان که از سعه و سعه











ولد به یکدیگر در چند روز برسد آن وقت نیز با اجتماع صاحب خیم اندر طالع ماند  
چون آنوقت نیز هر دو فکر صاحب خیم بداند اشکال کرد و آنوقت نیز از آن چنین شد  
و ولادت که گفتم هر کدام که قوت تر شد رت غایت حکم کرد و هر یک که طالع چنین  
دوازدهم است و چنین آن فرزند نیز که اندر شکم مادر نیز هر دو فکر کرد و صاحب  
ناتوانی متصل شود و اتصال طالع دلیل کند که زن با باز اندازان وقت کار  
نهند و چون کرد دلیل چنین معنی صاحب خیم و غیر صاحب طالع انشای کند با این اندک  
ساعت بنماید در وقت حال سایل فرزند آن بدو مستحق و در وقت کار  
سوال کند که میان مرد و میان فرزند حال هر یک که است از یکدیگر بدو دوستی  
و شکر کند صاحب طالع و فکر کرد و در چند روز نیز قبول نماید صاحب خیم اندر طالع  
بشر و مقبول بشود و با میان این دو دلیل نیز از صورت با آن بروج متفق الفقه و  
یا از متفق المظالم یا از متفق الطریق به یکدیگر نظر کنند از صورت بی توهم و متعبد  
طبیعی و دلیل که در موافقت الفقه و صورت و مصالحت میان پدر و فرزند  
اگر صاحب طالع اندر خیم نیز صاحب خیم اندر طالع نیز مقبول شود و مستحق میان  
این دو دلیل اتصال می آید و نیز از یکدیگر ساقط باشند و باید اتصال فساد و قضا  
زیادت شود و دلیل که در عداوت و مخالفت میان پدر و میان فرزند و اگر  
اتصال موافق نیز باشد در شفاعت کند سعادت و دوستی می آید و اگر متضاد  
انگند از سعادت کم کند و محظوظ اندر میان در آید و فساد و بیکدیگر و دلیل که  
مقبول است و اگر آن محظوظ استوار دارد و نشود و اگر اتصال الفقه و عداوت  
مخالف است و انگند تا بهی زبانه شود و اگر سعدی شفاعت کند مستحق میان آن

و میان این صلح انگند و دیگر سن حال رسول که رسالت چگونگی  
اگر برسد از رسول که یکی فرستد چگونگی نیز از رسول که یکی میاید چگونگی نیز  
و خیم و صاحب خیم ایند و دلیل بر رسول که راه یا صاحب خیم از صاحب طالع خوف  
شود صاحب طالع متصل شود و باید از صاحب خیم و دلیل که بر رسول را یکی  
که فرستد برسد و اگر رسول چشم دارند از جای دیگر قرار صاحب خیم از بخت  
شود صاحب طالع متصل شود و باید از صاحب طالع دلیل که رسول باید و اگر از سلسله  
چشم دارند از طرف صاحب طالع و شکر کند که باید و اگر صاحب خیم را هر کدام  
دلیل که قبول می سخن رسول که بفرستد نیز هر کدام دلیل که قبول شود سخن رسول که  
ناروان بشود چگونگی که از آن رسالت از اتصال و اندر طرف کرد و از شریع و  
مقابل و تنگ است و تدبیر سعد و کن از جایگاه و یکدیگر همچون این را میان یکی  
هر سخنی که بدو دلیل رسول هر کدام کوکب که مستطورت دارد و یکی که بدو  
در میان بدو عداوت کند و بیکدام کوکب که نظر عداوت دارد و یکی اتفاق می آید  
و در بدو یکی کند و اگر نظر سعد و در دخی و سعادت و یکدیگر نیز و اگر نظر خیر باشد  
شود و تیار و ملاک و اگر دلیل رسول اندر سبوط را جمع نیز و اندر دلیل محرق  
یا محض رسول خاین نیز و بدو و بدو سب که اندر شرف یا اندر خط خیر باشد  
در صورت و صف و صفت و جاد رسول دلیل و از آن برج که دلیل اندر صورت  
از یکی حکم که چنانکه اندر باب و در دخی یا یکدیگر نیز از آن نظر اگر پس بدو  
رسول کار نام کند یا نه که اگر دلیل رسول اندر و تدبیر یا مقبول و سعد و بدو  
کار نام کند و یکدیگر و آسانی و اگر دلیل رسول ساقط بشود یا محض یا غیر مقبول



الكتاب الثاني من المطابع

بوقت

بوقت سوال بخشد طالع بنزد طالع کند که دست طالعینان گاه نیز به چند حال  
کند مرض بیمار هرگز نماند شود و منفعت کمتر بود و اگر سعد اندر طالع بنزد طالع  
دست بنزد و نیکو قدم و اندک بد رفتن و عداوت کند و امید بر منفعت بنزد و اگر طالع  
وسط السبا باشد و دلیل کند بر سبب احوال بیمار و خوش باری و این بیمار خوشین را دارد  
نباشد آن کند که بیمار را بد شود و اگر سعد بنزد دلیل کند که این بیمار خوشتر است  
که بد بخشد و راحت بنزد و اگر بد بنزد و این بیمار را زیان کند و بود که بد  
راحت باشد اگر خوش بنزد غم بنزد آن بیمار که نیکو قدم کند و دلیل کند بنزد و اگر  
و بنا بر حال و اگر سعد بنزد دلیل کند که بیمار را بر سعادت بود و اگر بد بنزد که بیمار  
زیان شود و اگر خوش بنزد و اگر بد بنزد و هر دو وجه دارد و خوش بنزد و اگر بد  
و هیچ غذا و سر و نیست دارد و نشاید دان و اگر سعد بنزد بیمار را بر سر دارد و غذا  
سود کند و منفعت یابد و همچنان که از این باب یاد کردیم از اقبال و غیره که بر نفس  
بر همان سعدان و کسان و از اتصال و انصاف قیاس گیریم که سعد بنزد دلیل  
و اقبال غم و نیکو بنزدی دلیل خوشی است بر سر صاحب هر کدام هیچ که سعد بنزد و خوش  
بیمار و خوش حکم در معرفت آنکه علت برین است یا بر جان یا بر  
آب یا که طالع و قدر دلیل بر است و صاحب طالع و منفعت صاحب هیچ قدر دلیل بر  
و ما شاء الله که دیگر طالع یا قدر خوش بنزد یا خوش تر نظر دارد و علت برین بر آن  
صاحب طالع یا بر شایع صاحب هیچ قدر خوش بنزد علت بر جان بنزد و اگر بر دوش  
باشند یا نا خوشان علت برین و جان بنزد و اگر سعدان نور افکند بیمار  
شود و اگر اندر سعدان خالص باشد خوش بنزد یا بر دوش و معرفت آنکه















انکار حکم بر حق و تمسک بر کفر و اگر شب بود و قریب که بسبب نادر بود هم مشرب  
 انکار حکم بر بهتر و نیکوتر که علاج پذیر بود و اگر عکس این بود یعنی قریب که شل  
 بگویم شرب و شسته فصل بگویم که در مزاج انکار حکم بر زیادتی عکس که در شواکی  
 علاج و هم بر کمال در بنویس که بگویم که صاحب طالع اندر عیون بود یا منوط  
 یا حقیق مریض مملکت شود و اگر این سخن صحیح شود دید و اگر کمال عکس نیز  
 منوط سخن هم نبرد اندر حال چاره که طالع مولود در معلوم باشد بگویم که اگر طالع  
 که طالع مولود در ولادت باشد و آنجا که در ابتدا بر سر زبان جاری باشد  
 که اصل را حاصل آنجا بوده است یا اصل با و بود یا ناظر بود دلیل مختصر ما را  
 بود و نشود و اگر قریب یا بجا که هرگز در اصل آنجا بوده است یا با و بود  
 یا ناظر بود و در دلیل مختصر است بود و هم که قریب یا بجا که هرگز در اصل آنجا  
 بود و نشود و در دلیل مختصر یا ناظر بود هم که بجا که هرگز در دلیل  
 آنجا نکرده باشد و در معلوم باشد که ناظر بعد از اوقات سلامت  
 بزرگ و اگر قریب یا بجا که اصل معلوم باشد یا چاره یا چشم و اندر اصل  
 یک اندر این جایگاه بعد از دلیل مختصر یا بزرگ و اگر مختصران ناظر قریب یا بجا  
 علت دلیل مملکت بزرگ و چون بعد از ناظر بود دلیل عاقبت بزرگ و اگر قریب  
 جان بر بزرگ و در اصل معلوم بزرگ و اگر کوکب زبان کار بزرگ و آن صاحب نشسته چاه  
 یا بزرگ و ناظر بزرگ و در اصل ولادت که این کوکب نیز بزرگ و قریب بود دلیل هم و در سخن  
 بزرگ و نیز بزرگ و در اصل که مادر نشسته چاه در نشسته بود با هفت ماه از روز  
 ولادت بزرگ و چاره را روز جمع کن و در مولود نه ماه را هر سال را چاره را بزرگ و

روز که فروان از سال است با و هر چه کنی آنچه شود مولود هفت ماه را هر سال را  
 روز و زیاده روز که فروان از سال است با و هر چه کنی آنچه شود مولود هفت ماه را  
 هفت هفت هفت و مولود نه ماه را نه هفت که اگر چیز را نه ماه حساب آن چاره را  
 باید و بر مدار چاره را که هر چه نه ماه آن مریض مملکت شود و نیز بزرگ و بزرگ که باین  
 نیز چند است از چاه و بگویم عدد روز از وقت ولادت تا روز چاه را از عدد  
 باین بر چاه و اگر چه چیز نه ماه که بزرگ و اگر چیز نه ماه که بزرگ و اگر چیز نه ماه که  
 قریب بزرگ و اگر چه از وقت ولادت تا روز چاه را از عدد باین بزرگ و اگر  
 بر چاه بزرگ و اگر چه بزرگ و اگر چه بزرگ و اگر چه بزرگ و اگر چه بزرگ و اگر چه  
 شود و در بزرگ که بزرگ و اگر چه بزرگ و اگر چه بزرگ و اگر چه بزرگ و اگر چه  
 آن کوکب که بزرگ و اگر چه بزرگ و اگر چه بزرگ و اگر چه بزرگ و اگر چه  
 بعد از شفاعت آنکه یا بزرگ و اگر چه بزرگ و اگر چه بزرگ و اگر چه بزرگ و اگر چه  
 آن کوکب که قریب و در شفاعت بزرگ و اگر چه بزرگ و اگر چه بزرگ و اگر چه بزرگ و اگر چه  
 و اگر شفاعت بعد از اتصال کند چون درجه بدرجه برسد با اتصال علت پاک شود  
 چاه بزرگ و اگر چه بزرگ و اگر چه بزرگ و اگر چه بزرگ و اگر چه بزرگ و اگر چه  
 ساد و اصل اتصال کند امید بزرگ و اگر چه بزرگ و اگر چه بزرگ و اگر چه بزرگ و اگر چه  
 کند بدان وقت که درجه بدرجه برسد و آن وقت امید راحت بزرگ و اگر چه  
 و اگر دلیل چاه را در ساد و اصل بزرگ و اگر چه بزرگ و اگر چه بزرگ و اگر چه بزرگ و اگر چه  
 دو از درم دلیل و درم و بزرگ و اگر چه بزرگ و اگر چه بزرگ و اگر چه بزرگ و اگر چه  
 با و کوکب اتصال کند که آن کوکب نه ماه و درم باشد و اگر چه بزرگ و اگر چه بزرگ و اگر چه



راحت باید و اگر در او خورد تنفس بند و اگر نفس بند و از دم در او نرسد  
کند عافیت و راحت و اگر خرابی در سینه باشد که منطالع با صاحب طالع و دلیل مرض  
برود اندک یکسایح باشد پس دلیل کند بر سستی و دوام مرض و سخت کردن کار و اگر در  
مخالفه سینه مرض نمود گشته شود و اگر صاحب سینه صاحب طالع متصل شود و در دو  
فوق الارض باشد از درج شرق و یا صاحب طالع متصل شود و در دو فوق الارض  
باشد از درج شرق و یا صاحب طالع اندر وسط السیاق قرار یابد و صاحب نام را  
مقبول کند و از آن مرض راحت یابد و اگر خرابی در سینه و اگر در سینه  
وقت ببرد شدن مرض و اگر کسی بدان احوال و وقت مرگ گشت که بر وقت مرگ تها  
طالع متصل شود با صاحب سیم یا کسی که دلیل سستی و سنج با مقادیر  
مقابل دلیل و اگر در دلالت احوالی بر وقت مرگ تها احوالی بر وقت مرگ تها  
در کس که بکار یابین طالع و قمر و این کس قاطع احوالی یا دلیل مرگ تها  
این را جمع کند بعد از آن در چهار روز یا سال یا ماه یا نهار یا شب مقابله و جبهه  
و ثابت باشد از آن سستی بر و بطور قابل اندر دلیل و اگر دلالت از دخول کوکب سینه  
بر وقت مرگ تها صاحب سینه در طالع بر صاحب طالع با قمر و جبهه است و سستی  
آن وقت و وقت ملاک بود از آن وقت بهتر شدن آنست که صاحب طالع قمر شود  
و مسعود شود یا نهار یا شب یا بر احوال سستی باشد که سستی بر مشرق  
شود و از احوال بهجت مستقیم شود و صاحب سینه از سستی مستقیم بر مشرق یا شب  
بر نهار سعدان بدرجه طالع رسد یا درجه طالع بدرجه دلیل سیدی چون درجه  
برسد آن وقت دلیل بهتر شدن سینه از مرض و معرفت حال بکران و آن

معلوم بکند بر وقت مرگ تها سستی باشد یا سستی در سینه یا سستی در سینه یا سستی در سینه  
که بشاع سعدون رسد یا بجای و سعادت عافیت و راحت رسد اما در حکایت  
که بکار مبتدا علت تا بر وقت سوال که قمر گشت ده درجه بر و در نهار کن و بکار  
بجد و مشاع برسد اگر سستی در سینه یا سستی در سینه یا سستی در سینه  
و راحت بر بعد سال و اگر آن کوکب بکند از روز عافیت بر و از یک یا کمتر  
چهل درجه زاده کن و اگر بکار سستی یا سستی یا سستی یا سستی یا سستی یا سستی  
قمر که ده درجه زاده است کرده باشد یا سستی یا سستی یا سستی یا سستی یا سستی  
قمر آن کوکب متصل شود و بکران یا ترجیح با مقابل دلیل شدت سستی و جبهه  
ده درجه یا چهل درجه سعدون رسد یا سستی یا سستی یا سستی یا سستی یا سستی  
یا سستی یا سستی یا سستی یا سستی یا سستی یا سستی یا سستی یا سستی یا سستی  
بر نهار و زوال مرض و بودن شفا و راحت یا بکار قمر و دلیل سستی و سعدان دلیل  
و راحت و نهار بر چون سعدان مستطاب باشد از نهار و قمر بر نشان سعدون بر نهار  
قمر باشد بر سستی کردن مرض اگر نهار باشد از مرض سعدون یا مشرق از سعدان یا از  
کوکب مقبول دلیل کند بر آن یا بکار نهار و اگر قمر صاحب طالع اندر ابتدا از مشرق  
بر نهار یا از جبهه و سعدون بر یا مشرق از سعدان یا از کوکب مقبول دلیل کند  
بر سستی یا سستی یا سستی یا سستی یا سستی یا سستی یا سستی یا سستی یا سستی  
کوکب اتصال میکند اگر بکار سعدان اتصال کند بر نهار یا سستی یا سستی یا سستی  
اتصال کند از علت و مرض زاده شود و بکران نام باشد و اگر بر مشقت  
نکند و اگر سعدون اتصال کند بر نهار قمر بر حکم نهار و اگر نهار بر نهار



باشد که اتصال بر سر او باشد که اگر از آنجا که شش است بر سر او بود و اگر از آنجا  
باشم که بر سر او باشد که اگر از آنجا که شش است بر سر او بود و اگر از آنجا  
بطول عرضی که بر سر او بود و اگر از آنجا که شش است بر سر او بود و اگر از آنجا  
روز چهارم و روز نهم و روز دهم و روز بیستم و روز سی و چهارم و روز شصت  
هستم چون فرمود روز شصت و یکم و روز شصت و دو و روز شصت و سه و روز شصت و چهار  
آسمان بین دید آید و چون بر شصت و پنج و روز شصت و شش و روز شصت و هفت و روز شصت و هشت  
و نهم و روز شصت و ده شود بر چهار یک باشد و اگر از آنجا که شش است بر سر او بود و اگر از آنجا  
زیادست که بر سر او بود و اگر از آنجا که شش است بر سر او بود و اگر از آنجا  
کن بر سر او بود و اگر از آنجا که شش است بر سر او بود و اگر از آنجا  
نیم و روز شصت و یک و روز شصت و دو و روز شصت و سه و روز شصت و چهار  
و روز شصت و پنج و روز شصت و شش و روز شصت و هفت و روز شصت و هشت  
با قول علت بود تا بوقت سوال و چون دولت و جل و زیادت که بر سر او بود و اگر از آنجا  
رسد از شش و اگر از آنجا که شش است بر سر او بود و اگر از آنجا  
از شش و اگر از آنجا که شش است بر سر او بود و اگر از آنجا  
بود و چون رسد و اگر از آنجا که شش است بر سر او بود و اگر از آنجا  
آن علت بود تا بوقت سوال و چون دولت و جل و زیادت که بر سر او بود و اگر از آنجا  
مواضع عقد که بر سر او بود و اگر از آنجا که شش است بر سر او بود و اگر از آنجا  
بهر روز و چون بر سر او بود و اگر از آنجا که شش است بر سر او بود و اگر از آنجا  
روز و بر سر او بود و اگر از آنجا که شش است بر سر او بود و اگر از آنجا

علت بر سر او بود و اگر از آنجا که شش است بر سر او بود و اگر از آنجا  
باشد که بر سر او بود و اگر از آنجا که شش است بر سر او بود و اگر از آنجا  
شش که بر سر او بود و اگر از آنجا که شش است بر سر او بود و اگر از آنجا  
و اگر از آنجا که شش است بر سر او بود و اگر از آنجا که شش است بر سر او بود و اگر از آنجا  
و خوشی و باطنی و اگر از آنجا که شش است بر سر او بود و اگر از آنجا  
و خوشی و باطنی و اگر از آنجا که شش است بر سر او بود و اگر از آنجا  
انوار کن و اگر از آنجا که شش است بر سر او بود و اگر از آنجا  
موضع بر سر او بود و اگر از آنجا که شش است بر سر او بود و اگر از آنجا  
ناظر بر سر او بود و اگر از آنجا که شش است بر سر او بود و اگر از آنجا  
ناقص و اگر از آنجا که شش است بر سر او بود و اگر از آنجا  
موضع بر سر او بود و اگر از آنجا که شش است بر سر او بود و اگر از آنجا  
شفا باید و اگر از آنجا که شش است بر سر او بود و اگر از آنجا  
ازین طبیب بر سر او بود و اگر از آنجا که شش است بر سر او بود و اگر از آنجا  
بود و مقبول و اگر از آنجا که شش است بر سر او بود و اگر از آنجا  
کنند و اگر از آنجا که شش است بر سر او بود و اگر از آنجا  
طالع از صاحب مضمون مقبول و اگر از آنجا که شش است بر سر او بود و اگر از آنجا  
صاحب طالع صاحب مضمون مقبول و اگر از آنجا که شش است بر سر او بود و اگر از آنجا  
بسیار کنند و اگر از آنجا که شش است بر سر او بود و اگر از آنجا  
و تبار دارند و اگر از آنجا که شش است بر سر او بود و اگر از آنجا



و بیشتر بهر مقبول از طبیب اندکار صاحبان قریب و صابر است باینکه باین  
 علاج در بعضی وقت شود و هر چه بکند بکند بهر حال آمد و اگر مریض بهر طبیعت  
 قوی شود و دفع کردن مضر و علاج سحر بسیار کند و بسیار بهر علاج تواند آورد  
 و اگر مریض بهر باطن مقبول شود دست مصلط کار و بهر طبیعت بهر چون حوائی  
 که صفت طبیب بداند اینچنین صاحبان و از صاحبان دیگر صفت و فرست طبیب با چنگ  
 اندر باب و نه را در کرده اند و اندک و اگر مریض که بداند که در در بعضی از  
 باینکه بیکر صاحب طالع اگر صاحب وسط السما را قبول کند یا اندر وسط السما  
 مقبول بود و در بعضی دارد و پذیرفته بود و هر چه بکند بکند و اگر مریض مقبول  
 بهر دارد و پذیرفته نباشد و کم نفع و اگر صاحب وسط السما صاحب طالع را  
 قبول کند در در بعضی نافع بود و اگر غیر این بهر نافع نباشد و اگر بپرسند که دارد  
 بهر طبیعت و چه مریض بهر بیکر صاحب وسط السما که چنانچه دارد و چه مریض دارد و ناظر  
 کبست از مزاج کوکب ناظر و از طبع و جوهر مزاج حکم که بهر طبیعت و مریض دارد  
 در احکام مریض سایل یا مریض از قول بهر مریض بیکر صاحب طالع و قریب صاحب  
 بهر که خداوند طالع با قریب که کدام قریب تر بود یا اندر و نه بود یا بطالع ناظر و ی  
 و لیلیت بصاحب ششم متصل بهر یا اندر ششم بهر یا بصاحب ششم اندر طالع  
 بهر یا صاحب طالع ناظر بهر مریض یا سایل یا بعضی بهر و تبا و نه نگاه نکرد و لیلیت  
 متصل باشند بیکدیگر و اندر و نه باشند یا اندر بهر ثابت نگاه و لیلیت کنند بهر  
 و در از مریض و اگر از یکدیگر ساقط باشند و کوکب باشند که نور ایشان بیکدیگر  
 نقل کنند یا بکند یا جمع کنند مریض یا سایل قریب تر است بهر و با کبر و از غلظت مریض و کوکب

کنیم

صاحب طالع بصاحب سایل متصل بود و صاحب سایل را سید تر متصل  
 سید تر بود و لیلیت کند بر سایل حال از بهر و در و مندر و نه در و حوائی یا سایل  
 و در بان آن علت بدست آوردن اگر صاحب ششم ناظر بهر بهر یا متصل او خاصه  
 بهر یا بصاحب ششم انگاه مریض بود پس اگر چنان بود که صاحب ششم را بصاحب طالع  
 اتصال بود آن بهر و خاصه که صاحب طالع ناظر بهر بود یا متصل ایشان خاصه  
 بصاحب ششم انگاه بهر مریض و خوف و هلاکت بهر و بهر چند و وقت شود که هر که خداوند  
 طالع و صاحب و مریض شود بصاحب ششم و ششم و لیلیت کند بر یک یا بصاحب مریض و سایل  
 و در و مندر و قریب علت دارد و بهر و ناظر بهر و نه شود و طبیعت از طبیعت اینچنین  
 توان دانستن که صاحب ششم اندر و بهر و لیلیت کند بر کوکب و مریض و صاحب  
 بهر ششم مستحق صاحب طالع بود یا متصل او کوکب که نقل کنند بود اندر میان خاصه  
 که بهر فاسد شود و کوکب صاحب ششم را بیکر و بصاحب مریض و جدا نگاه هم اندر و نه  
 حال بگرد و علت بوجود کرد و مریض زیاده شود و این سلیل از شمار را بر سر  
 سنا کنند و بهر که بیکر انگاه بهر که نقل کنند بهر اندر میان سایل صاحب طالع  
 اندر یا بصاحب ششم دهد و صاحب سایل مستحق بهر صاحب طالع و حال فساد  
 وقت اجل را بهر چنین دانند از صاحب طالع و صاحب سایل این باب را بیکدیگر و نه  
 اگر بهر بر صورت مردم بهر صاحب طالع را بلا و فساد و لیلیت اندر میان بهر سایل و کوکب  
 بود که چون صاحب این مزاج اندر بهر آتش بود و صاحب طالع مریض و سایل و اگر بیکر  
 بر صورت بهر مریض و کوکب و لیلیت کند بر سایل و صاحب طالع و انگاه بود که صاحب  
 آن مزاج اندر بهر مریض بود و صاحب طالع مریض و سایل و کوکب و انگاه بود که صاحب



که بود آن بود که صاحب این برج بر هر موی که طبعش می افتاد این برج بود و صاحب  
طالع بر هر موی بود که طبعش می افتاد و در معرفت آنکه این طالع  
با نیت اگر پرسد فلا کس می است باشد و این بر هر موی که طبعش می افتاد  
چون برادر یا پدر یا فرزند طالع می کرد یا صاحب طالع با هر که در نیت آن بود یا  
و تر باشد یا طالع ناظر بر نیت و طالع اگر دلیل اندر بر هر موی که صاحب این طالع  
هم یا متصل یا باند و طالع اندر و با هر که در نیت طالع می کرد و اگر بر هر موی  
بنا می شد و اگر بر هر موی که صاحب این طالع برادر یا پدر یا فرزند طالع می کرد  
برج که بر هر موی که صاحب این طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد  
کن و از هر طالع در معرفت آنکه طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد  
که طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد  
طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد  
شود و این طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد  
بر هر موی که صاحب این طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد  
صاحب طالع اندر آن که طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد  
دوم بر هر طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد  
اندام بر هر طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد  
حق طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد  
یا حال یا راحت و در معرفت آنکه طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد  
اگر سبب بود که طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد

اندر سبب بود که صاحب این طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد  
و با هر که صاحب این طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد  
انصال بود و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد  
و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد  
حکم کن و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد  
و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد  
در معرفت آنکه طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد  
زحمت بر هر طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد  
شهادت بود و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد  
با هر موی که صاحب این طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد  
مشت بر هر طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد  
عراق و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد  
دارد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد  
اندر سبب بود که صاحب این طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد  
صاحب طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد  
دوم بر هر طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد  
اندام بر هر طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد  
حق طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد  
یا حال یا راحت و در معرفت آنکه طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد  
اگر سبب بود که طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد و طالع می کرد







فرموده در معرفت انکه این بنده از دست صاحب بیرون شود بانکه  
پرسد بنده که از دست آن خداوند بیرون آمدن بهتر باشد بیرون بیرون آمدن  
بدست چند صاحب دیگر بر سر طالع و صاحب طالع و قراین بنده است نه  
که سایل بنده است و وسط السما و صاحب طالع و آفاق سایل طالع و خداوند یا ندانم  
و صاحب طالع و خداوند و دست و دوازدهم و صاحب طالع و خداوند و سیوم است  
پنج طالع و خانه دوم و خانه سیوم خداوند که از پس یکدیگر باشند بر کوب  
اتصال کند و قبول برادران خداوند در و یکویس جز اگر صاحب طالع از وسط  
السما یا از آفاق باشد و صاحب طالع یا ندانم اتصال کند ازین خداوند  
بخداوند دیگر برسد اگر صاحب طالع اندک ندانم که بر جاقط متصل شود و  
دست خداوند بیرون نیاید اگر کوب متصل شود و اندک سیوم یا ندانم دلیل کوب  
آنکه از دست خداوند و اگر صاحب طالع بر جاقط متصل شود بیرون آمدن نیز اگر صاحب  
طالع خوشتر از ترسیم یا مقابله یا اندک انحراف نیز اندک پس از آن که از دست  
این خداوند بیرون آید بگوید و اگر صاحب طالع السما از آفاق باشد و صاحب  
خداوند متصل شود و اندک بیرون آید و خداوند دیگر رسد و اگر صاحب  
باز هم منفرد شود باز صاحب طالع دوازدهم متصل شود از دست خداوند و دوم  
آید بگوید و سیوم رسد و یکدیگر با صاحب طالع اندران برج که هست یکدیگر کوب  
اتصال کند بعد بر اتصال یکین خداوند نیز و بر اتصال که منورست نیز با کوفت  
بیش و بر اتصال که بهمانست نیز انجا عداوت نیز و با هر کجا قبول و سعادت  
بیش انجا خیر و نیکویی و منفعت نیز و هر کجا قبول شود و خوشتر از انجا شود و تنها

و معرفت نیز در معرفت انکه در سوال کند که بنده از دست خداوند  
طالع و صاحب طالع و خداوند است و سادس و صاحب طالع و خداوند است  
و صاحب سادس و دلیل بنده است و آن خداوند که یکدیگر دوم است و صاحب طالع  
و خداوند که از پس و سیوم است صاحب سیوم و پنج نیز و از دست خداوند و اگر  
با صاحب سادس و صاحب طالع منفرد شود و صاحب طالع دوم متصل شود و اندک  
دوم نیز این بنده فروخته شود و خداوند دیگر برسد و اگر صاحب طالع دوم باز  
برج سیوم منفرد شود و اندک سیوم آید صاحب سیوم متصل شود و از دست  
آن خداوند بیرون آید و بگوید و اندک سیوم رسد و اگر صاحب طالع بر اتصال بود و از دست  
نبود الا اتصال صاحب طالع با اندک رسد بود و خلا السیور از دست این خداوند  
بیرون نشود اما جایگاه قبول و نظر و دست دلیل یکویس و سعادت و موافقت  
بیش و دلیل که خیر قبول بود یا خوشتر از ترسیم و مقابله دلیل چهارم و عداوت  
زبان نیز از ترسیم خواه صاحب طالع بود و خواه دلیل بنده یکدیگر رسد  
بنابر انکه در معرفت انکه بنده سوال کند که در چند خداوند بود و چند  
بیشتر که خداوند طالع با فرزند کردیم برج است و اندران برج از چند کوب  
منفرد بعد هر یک کوب یکین خداوند بوده و بیش و بعد با یکدیگر کوب یکدیگر  
خواهند شد بعد آن کوب که اتصال خداوند خواهد بود اما بدان که خداوند سیوم  
و خداوند سیوم دلیل خداوند ان که نشسته اند وسط السما و خداوند سیوم از دست  
کوب و راست و باز هم خداوند از دست آن خداوند است که با راست و باز هم  
آن خداوند است که بعد از آن خواهد بود اگر خداوند طالع با فرزند خداوند







اندر جنوب یا باطل بنظر شمال دلیل خلاص یافتن در این صبر و صبر و اگر  
بعد متصل بن صاحب طالع اندر اوراق بنظر منحل اندر خانه رابع بود بر خفا  
باید و لیکن کمتر زنده و با نیک به روزگار ببرد و اگر بکار منحل مرغ بنظر پس از آنکه  
راحت بر نکات یا بر عکس بنظر خور از جوهر مرغ اندر آن عکس ببرد و اگر فر  
مجموع کس بنظر و عطارد بنظر یا در بنظر اندر بنظر و اسیر بود و اگر کس بنظر و زهره بنظر  
نکات یا در پس از آن که از جوهر بنظر و عطارد بنظر و اگر کس بنظر و زهره بنظر  
مصلح بنظر دلیل که بر ضعیف دل و دشوار و خلاص بنظر نکات و اگر کس بنظر و زهره بنظر  
و متصل بنظر بعد از آنکه استوار کرد و اسیر بنظر خلاص باید یا بکس بنظر و اگر بعد متصل  
شود و باز بنظر پس از آن که راحت باید باز داشته شود و اگر کس بنظر و زهره بنظر  
بعد دلیل که بنظر خلاص یافتن پس بنظر و اگر کس بنظر و زهره بنظر  
و اتصال و از سعاد و کسان اگر متصل بنظر و بکس بنظر و زهره بنظر  
اخر اقی تمام تر سیده بنظر خلاص بر بنظر و اگر از زهره بنظر و اگر  
کس بنظر پس از آنکه کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر  
سر کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر  
السماء یا بنظر و دو نعلک یا بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر  
یا باطل یا خلاص اندر و بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر  
و بر ماند و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر  
زاید بود و اگر کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر  
جس بنظر و اگر کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر

و اگر عطارد بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر  
بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر  
بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر  
و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر  
کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر  
یا اندر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر  
بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر  
و اگر کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر  
زهره بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر  
یا کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر  
خلاص بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر  
بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر  
بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر  
السماء یا بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر  
خلاص بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر  
اندر کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر  
این و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر  
از جهت مال یا زهره بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر  
باشد اگر کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر و کس بنظر



















بهمی وقت کوکب را صفت کن و در مکتوب اگر صاحب طالع را با قرآن حاضر کن  
یا اندر چشم زهره را اندین جایگاه شهادت بعد از نظر اندین پس از سایه هاشمی  
و هوادار و دستار بر سر کرسی ناطق بنشیند و هر دو در سر تا و قیوم بنمایند  
بر خنجر و کربطار و کمر و صلاخ و جراح و کمر و کمر و کمر و کمر و کمر و کمر  
بودن زن و دختران بود و اگر زن ناطق بود یا بیشتر کمال و نیکویش بود و اگر  
یا شش ناطق بود و اگر نه نیکویش حال و صلاح تن و جان خوشتر بود و اگر نه جایگاه  
خواب بود و بعد از طالع یا با دلیل مسؤل عنه کند و دیگر که آن کوکب خداوند و خداوند  
و چه کوکب است دوست و معشوقه آن کوکب بنده و اگر اندین مواضع که گفته شد در طالع  
عنه ناطق معشوقه در سر و در سایل زن بنده معشوقه در سر و در سایل زن بنده  
دلیل که از دلیل مسؤل عنه اگر اندین چشم بنده یا اندر بار زدیم و بطالع یا صاحب طالع  
ناظر بود مسؤل عنه بر سایل هاشمی بود و اگر صاحب برج دیگر یا کوکب دیگر نکرد و  
بکسر دیگر ناطق بنده اگر سایل ایشان قبول بود آن کار برآید و محکم شود و اگر قبول نبود آن  
کار زیاده شود و بر نیاید اگر اتصال از صورت بود و در سر حقیقت بود و اگر اتصال  
از عداوت بود و در سر حقیقت بود و در سر حقیقت نبود و اگر اندین بر چهار شرط است  
یا منفقه القوه یا منفقه الطریق بنده همی و دیگر که اندین اتصال در معرفت  
صفت چو در خلقت زن بنده دلیل که اندر و در بنده این زن که اندر بود و نیکو  
کار و تبار و اسلاف خان و مان بود و اگر ساقط بود که اصل بود یا پاره و اگر اندین  
نهم بنده یا رسا بود و همی اندین خانه سیوم اگر مقبول و مسعود بنده و اگر بکسر این معنی ناطق  
باشد و اگر دلیل آن مسعود بود این زن نیکو و خوش طبع و پاک فطرت بنده و اگر بکسر

باشد بدخ و بد طبع و ناسازنده بنده خاصه که بر جمع و مقابل بنده طالع یا دلیل طالع  
اگر برج سایل یا آن برج که دلیل آن آمد اندین بر چهار صورت بنده زن که  
خوب و در باشد و اگر چنین نبود زشت و بر سر و اگر دلیل زن بعد از ناطق زن  
خوب و در سر و اگر حرف ناطق بنده زشت و بر سر و اگر دلیل زن اندین بر چهار شایسته  
و بعد از ناطق بنده این زن مسعود و بار سینه و همی و اگر در بر چهار صورت جید و  
بعد از ناطق بنده این زن مسعود و بنده حکم است و اگر در بر چهار صورت جید  
اما اگر در بر متصل بنده خاصه مرغ و ناپر بنده کار و معنده بنده و اگر اندین بر چهار شایسته  
بنده زن بجزا بود و در بنده نادر و مصلحت بنده خاصه که مرغ ناطق بود و ناطق  
بود و اگر بعد نکرد و بار سینه و دیگر بنده زن و در بنده و اگر دلیل اندین بر چهار شایسته  
الطوع بود و با کوکب علم و در ناطق بنده و اگر کوکب علم بنده و با برج معوج  
الطوع بود که ناطق بالان بنده و اگر دلیل کوکب علم بنده و برج مستقیم الطوع یا  
طالع زن مستقیم الطوع بود و یا دلیل کوکب علم بود و بر چهار معوج الکفر  
و یا دلیل کوکب علم بنده و دیگر که سایل بالان بنده و اگر سایل ناطق بنده و اگر سایل  
قامت بود و اگر برج ذو جید بنده و ناطق بنده و اگر سایل ناطق بنده و اگر سایل  
جنان معنده و اگر دلیل زن شش بنده زن جوان بنده یا شایسته بالان بنده  
بنده ناطق بنده و اگر سایل کوکب علم بنده و مسعود بنده و اگر سایل ناطق بنده  
زن بنده ناطق بنده و اگر سایل کوکب علم بنده و مسعود بنده و اگر سایل ناطق بنده  
سایل بنده و اگر سایل کوکب علم بنده و مسعود بنده و اگر سایل ناطق بنده  
و کس بنده و اگر سایل کوکب علم بنده و مسعود بنده و اگر سایل ناطق بنده



زن بکلی جامع حریص بنمونه و دوست بود و اگر زن فعلی تا نزد مرد زن کند بر مرد با بر  
 طبع و اگر خداوند سابع اندر هیچ منقلب بعد با ذوق جبین منفرد گشته از خلایق  
 طالع بهر سبب برنج یا عطارد بر سر خداوند با ذوق هم منقلب بود آن را شوهر زن بود  
 جز از شوهر حلال و اگر دلیل زن اندر زایل و متعبد با اندر هیچ منقلب و منفرد گشته  
 از دلیل مرد برده دلیل کند زن مستجاب بر مرد و در میان و نیز و اگر زن بر هیچ کفایت  
 باطل و متعبد با و در مرد با برنج ثابت بود امکان دار و در این زن باز در هر دو  
 و این که کفایت دلیل زن است و اگر از دلیل دیگر همچنان حکم کند که از زن کفایت و اگر  
 دلیل زن منقلب بنمونه و منفرد گشته با بیشتر و زهره بهر طالع یا صاحب یا بیشتر  
 بر این زن نو که بر شوهر و اگر هر زن بر شوهر نکند باشد و حال مرد بر هر چه منقلب  
 در بعضی از آنکه زن بیشتر منفرد بود و یا اگر بعد با از یکدیگر نه شوهر باشد  
 بکلی شش و زهره اگر شش اول اند و اندر فوق الارض و زهره مغرب بر و راجع  
 این زن بشوهر باز کرد و بخور خود و خوش و در مطمح بر پیشان شوهر رفتن و از  
 در خود منفعت بر شوهر و اگر زهره مشرق بر راجع هم باز آید و بکلی پیشان نشود و اگر  
 و اگر شش همچنان اند و فوق الارض بر زهره ساقط بر همچنان بر کفایت و اگر  
 قران اما اگر شش بر وقت خشم بغض زن باز گشتن نشود نباشد بشوهر خویش  
 و اگر بر وقت رفتن زن قرساقط بر زهره راجع با مقیم در جبهه مغرب یا از یک  
 بخور خود باز آید اگر شش تحت الارض باشد و زهره فوق الارض باز آید آن بشوهر  
 بر شوهر و اگر زهره مشرق بر وقت و اگر تحت الشعاع بر وقت آمده بود و راجع بود زن باز نکرد  
 شوی پیشان شود و لیکن هر چه باز بماند تا پیشان آید اگر بر وقت سلسله شش و زهره

خویش

هر دو ساقط باشند بگوید که این زن باطلی کند که از دلش خود منفعت و شادی  
 نباشد و اگر زهره مستقیم بر این زن بر شوهر یا بر شوهر و از یکدیگر جدا کرد و مرد  
 پیشان شود و خوشی را طاعت کند و اگر دلیل زن یا زهره راجع بر شوهر باز  
 کرد و شوهر شود و اگر دلیل زن تا طالع بر بدج طالع این نباید بماند شوهر اگر ساقط  
 بود این زن بماند منفرد باشد و اگر صاحب طالع بر هم دلیل آید بر شوهر و اگر اندر  
 هیچ منقلب بعد زود پیشان شود و اگر بر هیچ ذوق جبین بر پیشان ایشان پیشان باشد  
 و اگر بر هیچ ثابت هیچ پیشان نبود و اگر پیشان بود و در سینه خود بر این باب بکا  
 آید زن را که بخت رفت بر شوهر از خانه شوهر و زن که از شوهر جدا بکلی کفایت بر شوهر  
 دیگر مرد که هر دو ساقط بود و زن بماند شوهر آید و زن بداند که آید یا نه  
 آید بماند که کدام وقت آید و از دلیل مرد بر پیشان قیاس کرد که از دلیل زن کفایت  
 است هیچ دلیل و در دست و زهره و دلیل زن هر دو ساقط اند و فوق الارض و در شش  
 و عطارد نیز همچو آید اندر باب و لیکن بعباس حله زندگانی گذرانند و میان  
 ایشان با تحلیط نباشد هر دو بکلی بر قیاس چوبند با خیال و در سینه بکلی  
 زن بدلیل مرد تا طالع بر با منقلب بر نظر مودت یا از بر هیچ منفعت طالع و طالع  
 این زن بشوهر باز کرد و دیگر بشوهر و خوشی و اگر اتصال نظر مودت بر با ناظر باشد  
 و قبول نباشد میان ایشان و یا دلیل زن اندر بر هیچ کمال طالع را یا دلیل مرد است  
 اندر در راجع بند این زن هرگز باز نباشد و پیشان بر شوهر کار با شوهر که  
 چرا با او روزگار کرد و اگر با این قبیل بر شوهر یا اندر بر چهار ساقط دلیل بر شوهر پیشان  
 نبود و لیکن باز آید آن باز نشود بخوابت و ناخوشی بود و اگر دلیل زن



ناظر بکبر نباشد و از اندام بکبر کند و بکبر نائل شود و از نور با جمیع  
میان ایشان هم این زن هرگز باز نباشد بجا نشوید آنکه که در میان شکل کند  
یا متصل گردد بکبر که از اتصال و نظر قبول و سعادت و اگر دلیل این و در میان  
هر دو مخصوص باشند با اندام صوط بکبر یا اندام بال یا اندام ترجیع و مقابله بکبر  
باشند و در میان ایشان نیز زبان در چهره و کبر نباشد در وقت  
حال زنانشو هر مرد و در او سبب را قبول بود و در آنست که بکبر بدلیل مرد و در  
آن چنانکه بر تو کفتم اگر اتصال مرد با طالع را بهر دلیل صاحب غنم مولود را  
رجح بر رجحان زن و زن دشوار یا بدو اگر اندام غنم بر مرد و مقهور زن بر غنم  
که دلیل زن مستطیع بر زن و در این مرد مقهور زن بر زن و قهر و قاهر بر زن  
اگر اتصال صاحب طالع را بهر دلیل و در آن فرود زن بر زن را بدو غنم بود  
چنان زن خواهد یا غنم و اجابت یا بدو در غنم و در غنم زن و اگر صاحب طالع  
اندر طالع بر زن مقهور باشد و اگر صاحب طالع مستطیع بر صاحب غنم بود  
قاهر بر زن و قهر و قوت دست بر زن و در این صاحب طالع را با زن و قهر  
و فروخت و غنم را از او صید و کار و آنچه بدین مانده و اگر اتصال مرد و زن  
میان ایشان و در میان آن زن و مرد باشد و اگر قبول بود بهتر بر میان ایشان  
مواظقت بر غنم و الف و مصالح با و اگر اتصال سعادت بود میان ایشان و غنم  
و مقصد و نه سزاوار باشد که اتصال قبول بر میان ایشان در هر مرد و زن  
سعادت بر خود ابر باشد و بکبر بکبر نباشد و اگر صاحب غنم بکبر و حال  
و نیکو جایگاه باشد و از ناظر سعادت و خوشی پاک بود و زن نیکو حال و خوش

خلق و با خود و هر چه کار بندد و از کوه بر یک بود و از بر کوه را ن و با میان  
باشد و کوه ضلایی آ و در آن هم و اگر فاسدیم یا ناظر کوه بر میان را جمیع با حق بر علم  
بر عکس افتد و از غر خود و اندوه بید بکبر بصاحب طالع یا بکبر علم خانه یا به  
او را و بر چه حال بنی اتصال اندام بصاحب طالع اگر اندام و بنی زن از شوهر  
خوش کند و اگر اندام با بل و لوت و بنی از دوستان و نزد بکان کند و اگر در میان  
بنی از بکان بکان کند و از جادو و کبر حبه و ناله را ناله اند و در هر کوه  
اندر شرف بود و در زمان شریف و اصل کند و اگر اندام صوط بود و از در حال  
کند و در وقت محنت رسیده بود و اگر در رجحان غنم بود از غنم بود و اگر مرد و زن  
شکست بکبر باشد زن از خوشی و پیوند بر و اگر زایل بود صاحب طالع  
زن از مردان نیکو کند و آشکار و اگر رجحان فاسدیم کارش نباشد و اگر غنم  
بود با محنت الشعام بر شکر کند و اگر ناظر صاحب طالع بود آن کار بهر دلیل  
کننده اگر صاحب طالع ترجیع یا غنم یا صاحب طالع بر مرد و برادر و کسان  
بدان راضی نباشند و اگر صاحب طالع بود پدر و کوه بدان راضی نبود اگر کوه  
عاش بود و مادر و کسان مادر راضی نباشند و سلطان اندام را ایشان در کسب  
و پیوند همه که اکابر ترجیع و مقابله از خداوند و از نه ترجیع بصاحب طالع  
جنس و بهر نظر نامرد و کوه سپید شود و حکم کن و از بار از رجحان و پدر و سلطان  
از آفتاب و مادر از راه تا از خواست و ناخر است ایشان آگاه باشد و اگر  
صاحب طالع ترجیع و در وجه بنی و در مطارد و شکر را بهر دلیل و در کسب و در کسب  
و اگر از ایشان یکی یا بهر دلیل کسب چنان بود و اگر هر دو را بهر دلیل کسب باشد











که یکشنبه با چند قیاس است

اگر خواهر کردید آن که یکشنبه اندر شهرت بیرون شهرت کردان  
کوکب که قریب و در مشعلات آن کوکب که صاحب بود مشعلات و صاحب  
اگر این سه اندر و تا و طالع باشد با اندر او تا و صاحب سبط السار با اندر  
او تا و آفتاب باشد با اندر او تا و صاحب بیت قریب باشد این که یکشنبه از شهر  
رفته نیز و اگر اندر ربع شرق باشد اندر شرق آن شهر نیز و اگر اندر ربع جنوب  
اندر ناحیه جنوب آن شهر بود و اگر در ربع جنوب ناحیه جنوب آن شهر  
اگر اندر ربع شمال بود اندر شمال آن شهر نیز و اگر اندر ربع  
دلیل اندر باطل و تا و در شهرت و یک آن شهر نیز از شهر بیرون و اگر قطب باشد از شهر  
رفته نیز و بدان ناحیه و در شهرت و یک آن شهر نیز از شهر بیرون و اگر قطب باشد از شهر  
کشم از شهرت و یک آن شهرت و یک آن شهرت و یک آن شهرت و یک آن شهرت و یک آن شهرت  
بهر صاحب طالع و صاحب غیر نیز و در سه یکی کوکب غیر این دلیل و طالع قریب  
بدلت و نیز که در یکی بر غیر شهرت و نیز که یکی را طالع و دلالت بر آنکه یکشنبه  
را که اندر باب یکشنبه شهادت بیشتر در دلیل نیز که یکشنبه و اگر دلیل یکشنبه اندر  
و نیز که کوکب مشعلات و یک دلیل و صاحب طالع نیز که یکشنبه اندر شهرت بیشتر در دلیل  
آنگاه اگر در تمام اندر طالع نیز که یکشنبه اندر قلب شرق نیز اندر شهرت و اگر در دوازده  
بهر که یکشنبه بدان شهرت از صاحب شرق و اگر اندر دوازدهم نیز اندر شهرت و اگر در دوازده  
بهر و نیز یکشنبه نیز که کوکب مشعلات و یک دلیل از آن کوکب که یکشنبه و دوازده خانه قول  
عاجان هر شهرت و مصنف این کتاب که یکشنبه دلیل یکشنبه اگر کوکب مشعلات نیز

و اتصال قول بود و آن کوکب را اندر باب یکشنبه شهادت بیشتر در دلیل و کوکب  
کوکب که یکشنبه چنانکه تر اصفیاء که در دلیل یکشنبه اندر طالع نیز و طالع ربع آتش نیز و کوکب  
مشعلات و در آن کوکب اندر ربع جنوب نیز و در ربع خالی که یکشنبه و در شرق بیرون رفته  
بهر و در ربع ناحیه جنوب شهرت که در اندر ربع جنوب ربع آتش نیز و در شرق جنوب ربع  
و اگر ربع آتش نیز و در ربع جنوب ربع و اگر ربع باد و در ربع جنوب ربع و اگر طالع ربع  
باد و در ربع این که یکشنبه از آن صاحب شرق بیرون رفته نیز و اگر ربع خالی نیز و در ربع  
جنوب بیرون رفته نیز و اگر ربع آتش نیز و در ربع شمال شرق بیرون رفته نیز و اگر دلیل یکشنبه  
اندر طالع نیز و کوکب مشعلات و در اندر ربع شرق این که یکشنبه اندر ناحیه مشعلات  
بهر و کوکب ربع قابل هر ربع است اندر ناحیه مشعلات و در ربع جنوب ربع و اگر دلیل یکشنبه  
بدین قیاس حکم و کوکب دلیل که یکشنبه و اگر اندر ربع مشعلات و از آفتاب نیز شرق  
بهر و کوکب مشعلات و در ربع شهادت و در ربع که یکشنبه حکم از دلیل که یکشنبه و اگر  
دلیل شهادت و در ربع که یکشنبه و در ربع که یکشنبه و در ربع که یکشنبه و در ربع که یکشنبه  
مشعلات و در ربع که کوکب ربع که شفق نیز و این چنان نیز که دلیل یکشنبه و در ربع شهادت  
بهر و در شرق و کوکب مشعلات و در ربع که در ربع شهادت و در ربع که در ربع شهادت و در ربع که در ربع شهادت  
یا شمال حکم بدان کوکب نیز و در ربع شهادت و در ربع که در ربع شهادت و در ربع که در ربع شهادت و در ربع که در ربع شهادت  
و اگر در دلیل که یکشنبه خالی و در ربع که در ربع شهادت و در ربع که در ربع شهادت و در ربع که در ربع شهادت  
بهر و در ربع شهادت و در ربع که در ربع شهادت و در ربع که در ربع شهادت و در ربع که در ربع شهادت و در ربع که در ربع شهادت  
شمال جنوب و اگر در ربع که در ربع شهادت و در ربع که در ربع شهادت و در ربع که در ربع شهادت و در ربع که در ربع شهادت  
اربع و در ربع که در ربع شهادت و در ربع که در ربع شهادت و در ربع که در ربع شهادت و در ربع که در ربع شهادت







و قرا کر متصل شوند بر دو صاحب وسط است و یا شمس یا بصاحب خانه قریبتر  
ظن بود اگر اتصال از خانه یا شمس یا صاحب خانه و اگر دلیل کرکینه اندر او و در میان  
کرکینه را اندر شهر یا بند و لیکن از نظر مودت بمن با دلیل کرکینه با قطب باشد یا  
یا مایل بود پس خطی باید و لیکن بیرون شهر مایل باشد و الله اعلم  
میان صاحب غنم و صاحب و قرا اتصال بمن دلیل کرکینه یا فان کرکینه اگر اتصال  
کنند صاحب طالع بمن این جوینده ظفر باید بر کرکینه مطابق حوس و اگر اتصال  
کنند یا صاحب غنم بمن این کرکینه باز باید بود و اگر اتصال اندر او و بود اندر او  
و اگر صاحب طالع بصاحب طالع متصل شود از او و این کرکینه خود یا ذکر و دیگر خود  
پیش از آنکه از شهر بیرون آید و پیچ اگر متصل شود صاحب غنم از راست طالع اندر  
چپ طالع یا اندر راست طالع این کرکینه باز ذکر و پیش از آنکه از شهر بیرون آید  
اگر متصل شود و صاحب غنم از چپ طالع کرکینه باز باید پس از آنکه از شهر بیرون بقسمت  
اگر صاحب غنم متصل شود بمن از او و این کرکینه قرا شود و اگر صاحب طالع بخاطر  
بهره یا بصاحب طالع بر کرکینه ظن یا خداوندش پس از آنکه رمان لغا و بمن و اگر صاحب  
غنم نفوس من و قریبتر متصل بمن بر کرکینه ظفر یا بد صاحب آن کمال طالع بود  
صاحب طالع بود اگر متصل بمن قرا در شمس و لیکن کرکینه بر ظفر یا فان کرکینه اگر  
قرا متصل شود بگویم اندر او و از هم با شمس دلیل یا هر سه و یا فان اگر صاحب  
طالع اندر طالع بود بر کرکینه ظفر یا بد پیش از آنکه از شهر بیرون رود و اگر کرکینه  
نیز بر دو صاحب طالع ناظر باشند جاکر کرکینه پوشیده نشود و ظاهر بود  
و اگر هر دو نیز بر صاحب اتصال بود کرکینه قرا شود و همچنین در

و مطلوب دیگر قرا شود خاصه که نظر رمان از مودت بمن اگر سعدان از وسط  
است یا با اندر الطالع باشند یا الله یا ندانم این دلیل کرکینه قرا شود و اگر صاحب  
طالع با او و از هم با بصاحب غنم متصل شود دلیل کرکینه قرا شود و اگر صاحب  
پست شدن که صاحب بمن و در خانه همان نظر کند که فصل و ربع کند و یا به تارکاه  
بمن که صاحب بمن و از هم اندر تحت الشعاع بمن چون قریبتر متصل شود کرکینه قرا  
شود و اگر آن کس طالع بمن پیش از آنکه از شهر بیرون آید از ابل بود پس راه  
قرا شود و اگر آن کس مقبول بمن خداوندش از او خوشند شود و اگر قریبتر متصل  
بمن کرکینه یافته شود که آن سعد با حواقی رود دلیل یا کرکینه بمن و اگر کرکینه  
دلیل کرکینه نقل کند خداوند او را و نور بود که سبب و در منتهی کند اگر صاحب طالع صاحب  
طالع بود جوینده کس فرستد و اگر از صاحب غنم بصاحب طالع بود از کرکینه  
یا آگاه بود و اگر کرکینه و اگر قرا اندر آن ربع کرکینه اتصال بمن و ربع کرکینه اتصال  
نمود ربع دوم بمن اتصال و دلیل کرکینه و اگر اتصال پذیرنده کوکب ربع بمن دلیل  
کرکینه خود را جمع خود یا ذکر و اگر سراج ربع بمن و در رمان آید و اگر بطر ربع  
در رمان یافته شود و اگر مستقیم بمن یا خداوند سیر و رمان یا فان و اگر آن کس که تیر قریبتر  
اندر او و بمن این کرکینه از او سراج رمان نزدیک اهل دور شود هم بدان حال  
و یافته بمن شود و اگر اندر طالع بمن از اهل سراج دور و بمن بیشتر از دیگران  
اندر سیر طالع بمن از شهر بیرون بمن و اگر ربع صاحب ربع خوشش متصل بمن کرکینه  
بمن از مودت بمن یا آید اگر صاحب ربع قرا و در وقت بمن اگر یا بد بمن دور رفتن بمن قرا  
شود بطریق کس بود اگر ربع صاحب ربع خوشش متصل بمن از او یا دلیل و ظفر



باید از کینه و اگر جز این به طغیانی بد قول مکار و بعضی حکام اسرار گویند که اگر از سر خود  
 شود و بجز متصل نباشد و این کینه باز آید و خداوند شش شش شود و اگر مکارانه  
 به یمن یا شتر را صبح میز این کینه باز آید از خود را با چون قمر از انوار العبد به  
 دیر و دیر و اگر اندر طالع سعد میز و اندر عده هفتم میز و این کینه را بسته بدارند  
 و اگر اندر طالع خشم میز و اندر عده هفت سعد میز این کینه هرگز قادم نشود  
 و اگر از سعد منفصل میز و بعد و متصل نباشد برین کینه طغیانی مکار  
 خشم از عده چهارم میز و سعد از عده وسطا باشد و اگر از پنج کینه کینه  
 شود و بعد متصل میز به کینه طغیانی مکار که آن سعد را صبح میز و نگاه  
 دلیل کند بر باز آمدن کینه بخود خود و بود که خوشن را بخود و از او شود که  
 از کینه صرف شود و هیچ کینه متصل نباشد برین کینه گرفتار شود و عده کینه  
 شود و دیر بیند یا میرد و اگر منفصل بود و بجز متصل میز این کینه گرفتار شود و  
 عذاب در پنج بیند و اگر آن کینه که قمر بر متصل میز مقیم اول میز که بر بیند و چند  
 بسته بکند و عده شش سپارد و اگر مستقیم میز نباشد یا رند بکند و عده شش و اگر از کینه  
 غلام میز و اگر عده را گرفته شود و باز بکند و دیگر بانه گرفتار آید و اگر صاحب  
 هیچ قمر متصل میز و قمر متصل میز این کینه از بیند که برید و خوشن میز  
 و اگر از عده و مقابله خبر باز کرد و بعد متصل شود حال کینه نماند و میگویند  
 و او را باز و او را باز نتوان یافتن اگر از عده شش سعد میز و اگر کینه  
 پیوند کینه و کینه را نتوان باز یافتن و گرفتار شود و کینه را پیوند  
 و هیچ و سخن میزند و اگر ماه اندر صبح مقیم میز و کینه کینه اتصال کند که اندر عده شش

معظم

به کینه و باز کرد و اگر ماه صاحب طالع بر نهد و صاحب طالع بعد از آن کتاب  
 یا صاحب خانه خوشن را و دلیل باز یافتن کند و بجز اگر بوقت کم شدن یا کینه ماه بکار  
 بوده است چون ماه باز همان جایگاه برسد یا کند او ندان خود پیوند و کینه و کینه  
 خود را بکار باز آید قول در برین کینه یا اگر طالع قمر بعد از پنج متصل شود  
 بکار اگر طالع با قمر اندر حال کینه حلقه با اسد یا قوس یا حوت بود که کینه را نماند  
 گرفته بیا نماند یا بجز خود باز آید و اگر طالع بجز این برجه اندر میز این کینه طغیانی  
 به چندی که گرفتار است و اگر طالع با قمر اندر میز گرفته شود به دشوار و سخت و اگر طالع با  
 قمر اندر احوال جز میز این کینه اگر اندر روز و روز طغیانی بر پس از آن دو شود جز نشود  
 جایگاه دور و اگر اندر شب آخرین میز نماند یافته شود و اگر طالع اندر سلطان باشد  
 طغیانی بیدار کینه هر روز کار دارد و گرفته شود و اندر عده شش و اگر طالع اندر شب اول  
 اسد میز این کینه بخانه مدبر بزرگ میز و از جهت گرفته شود و اگر اندر شب آخر  
 به میز نماند گرفته شود و اگر طالع با قمر در سلیم نماند گرفته شود و سخت گرفتار شود و اگر  
 طالع با قمر اندر میان میز نماند گرفته شود و اگر طالع با قمر اندر عو تب میز نماند گرفته شود  
 با خود باز آید و اگر طالع با قمر اندر قوس میز اگر رخ روز یافته شود و اگر نه بکار نماند  
 و ندانند که گرفتار است و اگر طالع با قمر اندر جد میز از جابری بکار و دور افتد که  
 طالع با قمر اندر در لوب میز اندر و جد اول طغیانی بد و اگر جز این به طغیانی بد برود  
 و اگر طالع با قمر اندر اول حوت میز طغیانی بد و اگر از عده شش طغیانی بد  
 بکار طغیانی بد

بکار طغیانی بد



شریک صاحب وسط السه با صاحب بیت قراند هفتم نیز و مختار ششم بود  
 جوینده با خداوند کریم پیش از آنکه بر و غفر با بند و اگر صاحب طالع اند  
 هفتم نیز و عطار داند ششم هفتم نیز این کریمه میر و اگر تیر بعد و دوازده  
 سعد اند از حق بود کریمه میر و اگر یکا سعد میر بود از حق طفر با بند به میر  
 و اگر قوت الشعاع به بر با بر نیز با ناظر بود این کریمه خوش شتر به آتش بسوزد  
 یا با آتش خوش شتر بکشد و اگر یکا بر سر زحل خوش شتر خف کند اگر سعد ناظر باشد  
 سلامت نیز بیکر سبب ملاک کریمه اگر ناظر بر فقر و قراند بر صورت صورت آید  
 آن جا از دمان رسد و اگر بر ج به بر شتر با هم رسد آن بلا و اگر اندر ج آید  
 اندر آب غرق شود یا با بر شتر بود ش و اگر عطار داند زحل خوش شتر کریمه خوش شتر  
 بدست خوش شتر بکشد و اگر قراند شتر در د و خوش شتر شود این کریمه اندر کریمه  
 ببود و اگر از بر ج منفرد شود زحل منفرد و بر دست به باشد این کریمه  
 بشتر کریمه شود و اگر راج خوش شتر را خف کند و اگر بر ج بطر السه بر زحل مستقیم  
 نیز بمیرد بعد از آنکه شت خاصه که بر ج اندر بر ج ثابت به و اگر قوتی آید  
 او تاد باشد بر د بر کشت و دست و پایش بر بند و اگر بوقت که بختن با بود  
 مسکده و دلیل بختن نیز و اندر کشت الشعاع به بر شتر شمس کریمه موجود باشد  
 و بر و غفر با بند و اگر از کشت الشعاع بر د آن آید به بر با ناظر از و طالع کن  
 چنانکه واجب کند و اگر صاحب بیت قراند کشت الشعاع به بر صاحب ج فقر  
 ناظر باشد طالب کریمه با خداوند شتر میر پیش از آنکه بر کریمه طفر با بند و اگر  
 شریک صاحب ج قراند هفتم نیز و اندر شتم هفتم نیز این دلیل کند بر طالب

با خداوند کریمه پیش از آنکه بر کریمه طفر با بند قول کند و بر شتر سبب کند و اگر یکا  
 اگر صاحب طالع به بر شتر ناظر و متصل شتر آن کریمه مرده نیز و اگر صاحب طالع  
 بر ج شتم متصل شتر کریمه و کشته مرده نیز و اگر صاحب شتر و متصل شتر هم مرده باشد  
 ماه نیز کریمه و اگر صاحب و د نیز به بر شتر دلیل کریمه از صاحب شتم کفتم و اگر از یک  
 بلا که در دم شت با کریمه و یکا دلیل کشته و کریمه اگر شتر شتم با حقیقت اندر بر ج  
 آتش نیز در دم کشته نیز و اگر اندر سراج بود سراج کشته نیز  
 اگر از هر که بداند که خود زنده است  
 یا کریمه است بیکر شتر کریمه شتر از صاحب ج خوش شتر از صاحب شتر یا از  
 صاحب شتر خوش شتر از صاحب طالع این کریمه زنده خود زنده و اگر از صاحب  
 طالع شتر ج نیز خود زنده شتر و اگر کریمه از صاحب ج قراند شتر ج نیز کریمه  
 و اگر در آن کریمه شتر ج نیز خود زنده شتر و اگر قراند شتر ج خوش شتر شتر در ج  
 قراند کریمه کریمه شتر از و در دلیل کریمه و اگر قراند ران بر ج که هست شتر  
 نیز و متصل آن کشته هم بر آن جابری که نهاده نیز  
 و اگر قراند شتر ج صاحب ج خوش شتر  
 بصاحب طالع کریمه سبب نیز و اگر صاحب وسط السه با آفتاب متصل شتر  
 یا اندر وسط السه به بر با آن کریمه متصل شتر که اندر وسط السه به بر با یک کریمه شتر  
 بود کریمه ران کریمه را سلطان نیز و اگر اندر و از دم شتر با متصل یک کریمه اندر  
 و در شتر با صاحب و از دم یا یک کریمه ساقط مانده در جبهه شتر و اگر راه یک کریمه  
 متصل شتر که بر شتر آفتاب بود و همچنین اگر راه چون زیر شعاع با بند یک کریمه متصل



اما بدانکه احکام کرکشته و کشته در دو یک است و یکی از اینها فصاحت  
یا مکث است اگر کشته باشد با هم در آن آسان تر و نیز بعضی بگویند که کرکشته حیوان نیز در  
حیوان بود و کرکشته نیز حیوان نبود بدانکه در این کرکشته و کرکشته قرصه و اگر قرصه یا  
طالع یا بصاحب حج خرجش متصل نگذرد یافته شود و اگر متصل شود و اندک طالع  
بمن و اندک از ششم یافته شود و اگر صاحب حج قرصه یا ششم یا نه متصل طالع نیز باشد  
یا فاق نیز چون در در طالع متصل شود وقت یافتن بود و اگر از صاحب ششم یا فاق  
منصرف حج یا از صاحب ششم یا از صاحب ششم و متصل منکر طالع یا بکر یا بقر  
المال از هر وجه که بمن نظر صورت با عداوت امید یافتن نیز خاصه که صاحب  
قرصه یا فاق بود و اگر جز این بمن نگذرد یافته شود و اگر قرصه یا ششم یا بصاحب

اتصال بود و صاحب طالع مسعود بود و پاکیزه بنم از نموس از آن بهم برآید  
این بنم بنم در روزیانی بوزن رسد و اگر صاحب طالع سعد بنم در روزیانی  
بود و صاحب طالع از تریج و مغایر بنم بک صاحب برج فخر اگر قور باشند اند  
سرف بنم بنم باشند و بریس زبان نذر و نظر نموس بقر این بهم و ترس بر  
و باز سلامت را پیش باید و اگر کنان قور باشند و حد تریج نموس بنم بنم بنم  
شود و از آن جبر این بنم یا بوقت مکن مکن که سعد بنم قور از جایگاه قور  
بقر ناظر شود و بنم بنم بنم آن شود و بلا دفع کند و سد متر و این باشد  
و از آن جبر خوف برون آید **باب دوم** معرفت حال کسی که در پیغم را  
بجزن قصاص کنیم یا نه اگر سایل سوال کند و پیغم را بجزن قصاص بنم بنم بنم  
حال خون را مطلوب دوم خوانند و سایل را طالب و اگر سکن اندرین باب بر دور  
و راست اگر بیکر که این طالب سلطان است یا بجز سلطان اگر طالع سلطان  
بود طالع سایل را بنم و عاشر در سلطان را که دم است و برج سابع و آن بنم  
که خون بکشد و در این عاقبت کار راست اگر صاحب سطر السما بصاحب  
طالع ناظر بنم یا کوکب میان اینان نور نفل کند یا هیچ کند یا در کند و در یکی بیکر  
این طالب بطور غلبه باید و اگر طالب بجز سلطان بنم طالع سایل را بکنم و سابع  
طالب دوم را و بیکر طالع و صاحب سابع را که در دور و بیکر که ناظر باشند یا کوکب  
میان اینان نور نفل کند یا هیچ کند طالب بر مطلوب غلبه باید و اگر بجز این  
بنم غلبه بنم باید و اگر نظر تریج و مغایر و مقابل بنم بنم بنم بصاحب  
طالع و صاحب سطر السما خون مطلوب بکشد شود و اگر اتصال زود است

مجلس



بمن قبول با سدر آن سرانگشته کند و خوشش بکشد نشود و نظیر و مطلوب با  
 بجز و نیز بیکر طالع و بر رابع اگر این دو بر یک منقلب بجز و رقا در نشود بر فضا  
 و اگر هر دو ثابت باشند قادر شود و اگر هر دو در وجه بین حال باشد بود  
 قادر نشود بقصاص و لیکن بدین خشنود شود و نیز بین که کشنده سر چارتن بجز  
 یکی را بکشند و دیگران را باین یا بند و آنچه اگر قمر اندر هر یک منقلب بجز قادر شود  
 و اگر ماه صاحب خانه خوش بگذرد و صاحب طالع نیز طالع بگذرد و صاحب رابع  
 بر رابع مگر در حوان آن کشنده بکشد نشود مگر در متصل نیز بعد او یا آن سعفا  
 السیمین این پس دست شدن بجز و خشنود شدن خضم و اگر آن سعد بجز  
 بودند از پس صلح کشنده شود مگر اتصال بودت بجز بند و زندان افتد و اگر  
 آن خصل اندر رابع ثابت بجز و راند زندان بجز و اگر منقلب بجز نبود برون  
 آید و اگر قمر اندر رابع منقلب بود دلیل بود برون آمدن از بند با آسان و اگر  
 نظر ترسیم و مقابل بود بجز برون از زندان بسبب جنگ و اگر مقارنه بجز اندر  
 او را کنند و یا بنیان بگزیند و آگاه نگردد و اگر زحل اندر طالع بجز خضم قاهر  
 بجز و اگر زهره بجز بدین خشنود شود و اگر عطارد بجز خضم کوکب و نارسیده  
 بجز یا بند نارسیده نشود و تا او چه فراید این حال از سبب کوکب انداده  
 بود و هر کس اندر این باب بخیر گوید و تعبیر کند و مردمان بد کرده و اگر فرغ  
 زود کشنده شود یا زود بگذرد یا نرسیده و صاحب طالع خوشتر شود  
 خضم یا پیش از زود گرفت رسد و اگر صاحب سیمین اندر این میان بصاحب  
 طالع مگر سایل را خود بکشند و اگر اندر طالع سعد بود و یا آن کشنده باشند

بجز و اگر

از دور برافزار و از رابع ششم طرح کن و یکا برسد سیم عذاب آنها بود و اگر قمر آنها  
 طالع بدین سیم یا صاحب متصل بجز از ترسیم و مقابل و مقارنه و لیکن بجز عذاب سیم  
 القتل و الصلب بجز از قمر تا میخ و در جات خانه ششم بر و راز و از ششم  
 طرح کن و هر جا که برسد یا بگذرد و اگر صاحب طالع یا قمر برین سیم یا صاحب متصل  
 شود دلیل کشنده بر کشن و بدار کردن و اگر اتصال نبود بجز چیز نباشد و از حلیه  
 اما بقوبلین سیم کشنده بر کشن و بدار کردن و اگر اتصال نبود بجز چیز نباشد و از حلیه  
 بجز هر کس محسوس را اگر و اگر دلیل بجز سیم از شهر برون مانده رابع بجز یا بجز  
 متصل شود یا بجز خوشتر بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز  
 سعد و کس صفت کند اما معرفت حال مرض محسوس اگر صاحب طالع یا  
 قمر صاحب سیم یا سیم المرض یا صاحب متصل بجز دلیل کشنده بجز بجز  
 که اتصال از ترسیم و مقابل و مقارنه بجز و اگر اتصال از مودت بجز دلیل کشنده  
 بر مرض پس از آنکه برون آمد و بجز اگر دلیل اندر مودت یا و بال بود یا محسوس  
 بود اندر سیم یا صاحب سیم یا قمر بود دلیل کشنده بجز محسوس اما معرفت حال  
 مگر محسوس اگر قمر یا صاحب طالع متصل بجز بصاحب ششم از ترسیم و مقابل و  
 مقارنه دلیل کشنده بر کشن و بدار کردن و اگر اتصال از ترسیم و مقابل و مقارنه  
 از برون آمدن از حلیه و اگر دلیل صاحب بجز غرض متصل بجز یا بجز بجز بجز  
 آن کوکب اندر رابع بجز محسوس برون نیاید آمده و اگر دلیل محسوس باشد  
 یا محسوس یا اندر مودت یا از خانه خوشتر بجز دلیل کشنده بر کشن و بدار کردن  
 و معرفت حال سیم بجز بجز که سایل از زندان زود و اگر سایل از زندان

محسوس







دوم باشد اندر مغرب جنوب بود و اندر دهم اندر قلب مغرب بود  
 و اندر چهارم اندر مغرب شمال و اگر اندر بیج آن جز اندر بیج طالع اندر شمال  
 مشرق بود و اندر بیج دوم اندر شمال آن جز جنوب مغرب بود و اندر بیج سوم  
 اندر شمال مغرب بود و اندر چهارم اندر قلب شمال بود و اینست چنانکه آوردن  
 حاجت کشنده و اگر اندر طالع بیجا بود و اندر وسط الشهابی  
 خانه بود و اندر مغرب آخر خانه و اندر چهارم بنواحر خانه و اندر دهم چون مرقد  
 بود اندر دهم وسط خانه بود اندر چهارم چون اندر حقیقت بیجا بود زمین بود و اندر  
 چهارم صاعده هم بر زمین بیجا اندر بیج شقیب بیجا بود یا بیجا که اگر دهم بود  
 و اندر بیج ذوج بین اندر دیوار بود یا زیر درخت یا بر لب یا بار دهم و اندر بیج  
 ثابت یا بحر حکم نهاده بود اگر اندر طالع بیجا بعد کاها که کشند آن و یا کشند یا بود یا  
 بخانه بیجا شقیب یا بصواب و اگر اندر مغرب بیجا اندر کشتن از بود یا بیجا یک تنها و  
 کوه پای و بوستان و باغها و درختان است و چهار کاروان و اگر اندر جزو بیجا  
 و کشت شد با بود و تنها و جایگاه صیادان و بود ما زان و سر و کوبان و طالع  
 بیجا و اگر اندر سلطان بیجا بیجا نشاند و غارها و بوستانها و بهار و حوض و آبگیر  
 آبجو و بیجا یک تنه و خان و غار و اگر اندر دهم بیجا بیجا و بیجا و او بیجا  
 صعب بیجا و زمینها و کوه و درودنی که بیجا و وسیع و اگر کان باشد و جایگاه  
 و کوشکها و قلعه و تختها و تنها و کوهها و بلندها و حصنها بود و اگر اندر  
 سبیل بیجا یک تنه و اگر اندر بیجا زان و بار نرنگند کان و سر و کوبان و جایگاه  
 حرم و نشکها و بیجا و اگر اندر بیجا بیجا یک تنه اندانی که بر سر کوه بود و جایگاه

درختان میوه دار و جایگاه صید و زان و در کشتن و درها و جایگاه بلند و صحرای  
 و بیابان و اگر اندر مغرب بیجا کشند و تاریک و سوراخها و زندان و چاه  
 و جایگاه غم و مصیبت بیجا اندوه و بیجا و سوراخها و زان و درختان و بیجا  
 باشد و در جایگاه درخت انگور بیجا و اگر اندر قوس بیجا بیجا و بیجا و بیجا  
 و در کشتن و در حوا و سازه و جایگاه سوزان و کا و کوسار و معدن آهن  
 بیجا و اگر اندر جبر بیجا بیجا و در کاها و بوستانها و بوستانها و آبگیرها  
 و جویها و کانها و کنه و درختان که بیجا بیجا و بیجا و بیجا که بیجا  
 و درخت و کباب بیجا و بیجا و بیجا و بیجا و بیجا و بیجا و بیجا و بیجا  
 و بیجا کان و کاها و بیجا بیجا و درختان بیجا و بیجا و بیجا و بیجا  
 آبها و جویها و روان و دریا و بیجا و بیجا و بیجا و بیجا و بیجا و بیجا  
 درخت انگور و بیجا و بیجا و بیجا و بیجا و بیجا و بیجا و بیجا و بیجا  
 بیجا و بیجا و بیجا و بیجا و بیجا و بیجا و بیجا و بیجا و بیجا و بیجا  
 و بیجا و بیجا و بیجا و بیجا و بیجا و بیجا و بیجا و بیجا و بیجا و بیجا  
 اندر بیجا بیجا که بیجا و بیجا و بیجا و بیجا و بیجا و بیجا و بیجا و بیجا  
 بیجا و بیجا و بیجا و بیجا و بیجا و بیجا و بیجا و بیجا و بیجا و بیجا  
 و اگر بیجا کشند و اگر بیجا و بیجا و بیجا و بیجا و بیجا و بیجا و بیجا و بیجا  
 که بیجا و بیجا و بیجا و بیجا و بیجا و بیجا و بیجا و بیجا و بیجا و بیجا  
 اندر بیجا و بیجا و بیجا و بیجا و بیجا و بیجا و بیجا و بیجا و بیجا و بیجا  
 و بیجا و بیجا و بیجا و بیجا و بیجا و بیجا و بیجا و بیجا و بیجا و بیجا



بنظر او نشانی نماند بجز آنکه بایست برین آوردن اندر صدر کتاب بفصل دهم  
 یاد کرده شده است و این باب را چون باید که برین بگویند که خود را نشانی  
 کس کرده است  
 بگویند صاحب طالع اگر اندر خانه زحل بنظر او از زحل مشرف بنظر سبب کشیدن و انشای  
 غم و وسواس یا چارها از جهت سوز و بده با از جهت برین از جهت کشیدن و انشای  
 بوده بنظر او که بنظر او مشرف بنظر سبب کشیدن غم و وسواس یا چارها از جهت سوز و بده با از جهت برین از جهت کشیدن و انشای  
 عبادت بوده بنظر او که بنظر او مشرف بنظر سبب کشیدن غم و وسواس یا چارها از جهت سوز و بده با از جهت برین از جهت کشیدن و انشای  
 اشتباه و سوز و جگر و خضوع آتش کار را با شوق و فقر و بده با و اگر آفتاب  
 از جهت سلطان و کار را بنظر او کشیده بنظر او کشیده از جهت اشتباه و سوز و جگر  
 بنظر او که عطار و بنظر او از جهت امور و لعب و طرب و شادی و سماع با از جهت نانی و بنظر او  
 و اگر عطار و بنظر او از جهت کسب نامه و مشغول بودن اندر احوال و تجارت و بنظر او  
 با از جهت کسب نامه و مشغول بودن اندر احوال و تجارت و بنظر او  
 و بگویند که مشغول است هم در آن سبب باشد و اگر صاحب طالع مستقیم البرزخ  
 از جهت نانی کردن کار کشیده بود و اگر قیسم بنظر او کشیده بود

یا بگویند که مشغول است هم در آن سبب باشد و اگر صاحب طالع مستقیم البرزخ  
 از جهت نانی کردن کار کشیده بود و اگر قیسم بنظر او کشیده بود

یا بگویند که مشغول است هم در آن سبب باشد و اگر صاحب طالع مستقیم البرزخ  
 از جهت نانی کردن کار کشیده بود و اگر قیسم بنظر او کشیده بود

یا بگویند که مشغول است هم در آن سبب باشد و اگر صاحب طالع مستقیم البرزخ  
 از جهت نانی کردن کار کشیده بود و اگر قیسم بنظر او کشیده بود

طالع یا صاحب طالع بنظر او کشیده از پهلوی خود این است که گفته  
 بود یا صاحب طالع بنظر او کشیده از پهلوی خود این است که گفته  
 بنظر او کشیده از پهلوی خود این است که گفته  
 بنظر او کشیده از پهلوی خود این است که گفته







سرخ است مشتمل بر لیل زرد و سپیدت زهر و سپیدت و عطار و کبود و سفید  
 با اتصال و انحراف و طبع برج حکم کن و هر یکی را بطبع و مزاج برج و کجای اتصال  
 و انحراف و جایگاه موضوع بودن مار را که نیز با حقیقت رنگ بیرون آید را بگویم  
 حیوانات اما بدانکه طالع دلیل است و در دوازدهم و در دهم دلیل کردن است بهیچ  
 و باز دهم و دلیل زرد و کثیف دست و وسط السه و دلیل پشت است و چهارم  
 شکم و پنجم و دهم و دلیل پهلو است و ششم و ششم و دلیل پاها است و هفتم و دلیل  
 دم است هر یک را بعد باید بگویند آن اندام است هر یک که ششین و دلیل عصب و عروق  
 اندام است بنده فلک السب و سوسن شال غیر چیست از اندامها و بنده وسط السه و دلیل  
 راست است که از اندامها تا و انشعاب باشد

و اگر دلیل فعلی نیز و انحراف بهیچ یا فانی یا برج نیز سیاه باشد  
 و اگر از زهره منفرد شد این کبود سیاه و اسودت و اگر کجای عطار در دهم  
 سرخ اسودت نیز که چند درجه منفرد بهیچ در جانب یابین چند بهیچ وسط السه بعد  
 آن در جانب سبونی بهیچ و اگر دلیل زهره نیز و اگر با مزاج زحل بهیچ و لون برج و لون  
 و لون اربع برابر باشند سیاه رنگ بهیچ و اگر لون بعضی مختلف بهیچ از برج و از  
 موضع و از ربع فلک السه بهیچ یا بیشتر و اگر کجای عطار بود کبود و ششم و اگر  
 کجای عطار در ششم بهیچ و در دهم بهیچ و اگر کجای سر شتر عطار بود در ششم بهیچ  
 بهیچ و اگر در دهم بهیچ سرخ سرخ بهیچ و اگر بعضی فوق الارض و بعضی تحت الارض بهیچ زهره  
 اندر طالع بهیچ هفتم و چهارم بهیچ وسط السه ناظر بهیچ و قزو زهره را بهیچ اگر تیره بر زحل بود  
 سیاه و اگر بهیچ ناظر باشد سرخ و اگر بهیچ و اگر بهیچ و آفتاب بود زرد و اگر

بود و اگر بهیچ زرد بود کبود و اگر بهیچ زحل اندر طالع بود دلیل زهره بهیچ زحل هفتم  
 ناظر بهیچ سیاه و اگر بهیچ زحل و اگر عطار بود کجای زحل بود و اگر بهیچ و اگر دلیل کلا  
 دلیل بگویند که دلیل کلام کوکب است و اندر چپ و راست کلام کوکب و بگوید  
 کلام کوکب نظر دارد از مزاج کوکب ناظر و از طبع برج و موضع ربع فلک دلیل  
 بیرون کند اینست بیرون آوردن رنگها تا در است یا شتر و نام لونه اندر باب  
 جزئی که در دم و این باب را از جهت آن یاد کردم تا کفایت بهیچ و بسیار فایده  
 و بسیار بگویند از هر معنی از این بیرون آید و خود خلق صفت کبود و اگر طالع  
 مستقیم الطالع بهیچ راست برود و راست بیاید و اگر معوج الطالع بهیچ  
 چار منبسط و اگر دلیل بعد متصل بهیچ منقلب بهیچ و آید بهیچ و اگر بهیچ  
 بهیچ بیاید یا زهره و یا زاید و اگر بهیچ ثابت بهیچ و اگر بهیچ و سلامت آید و اگر بهیچ  
 بهیچ آفت رسد از کجای و طبع و از بهیچ و هر چه حکم کن از زهره و بایل و ملاحظه  
 اگر دلیل بطالع ناظر بود زهره و آید کجای خوش نشیند و اگر بهیچ دیگر ناظر بهیچ یا بهیچ  
 دیگر نشیند و اگر دلیل بهیچ بهیچ خوش را یا آفتاب یا بهیچ بهیچ سطل السه  
 متصل بهیچ و مسعود بود سلامت بهیچ خوش را یا آید و اگر بهیچ بهیچ بهیچ  
 بهیچ منقلب یا زاید و از ثابت یا زنیاید و اگر بهیچ ناظر بهیچ بهیچ منقلب بود  
 یا زاید و اگر بهیچ ناظر بهیچ زهره و هلاک شود و اگر بهیچ بهیچ ثابت بهیچ یا زنیاید  
 و اگر بهیچ ناظر بهیچ بهیچ زهره و کار بهیچ است بهیچ یا زاید و این باب بهیچ  
 دلیل کشته و کرمیده است از آنجا باید دلیل کن فتن و حکم فتن و ناظر که  
 دلیل اندر بهیچ و وجه بهیچ بهیچ و بعد از ناظر بهیچ بیاید بطالع و اگر بهیچ























راه بود با اندازه و در روزی یکی و با اندازه پنج ثابت و منتقلی بحسب و با اندازه  
 و تدوین و با اندازه یکی و در روزی یکی چنانکه یاد کردیم و الله اعلم  
 در معرفت آنکه در آشناسی با یکدیگر بدلیل و زو اگر اندر خاندان او اندر طالع  
 باشد این دزد و خداوند که را نزد یک و خوشی نیز و اگر خرابی نیز دزد خوب  
 و یکدیگر بود یکدیگر نیز این اگر هر دو بطالع ناظر باشند با اندک طالع باشند با ناظر جدا  
 طالع این دزد از اهل و بیت خداوند که به بنی خورشید و در روزی یکی و اگر  
 این نیز برین بطالع نیز با ناظر بود میان سایل و دزد خوشی نباشد و یکدیگر معرفت  
 به نیز مرد زو را با سایل و میان ایشان آند و شد به نیز و اگر هر دو ناظر باشند  
 با ساقط باشند از نظر طالع این دزد و غریب به نیز و از اهل بیت سایل باشند  
 و نیز میان ایشان مخالفت به نیز و اگر صاحب طالع اندر سایل به نیز و با اهل بیت  
 متصل به نیز با صاحب برج قزوین و ناظر باشند با یکی با صاحب برج خورشید  
 متصل به نیز و لیکن کند که دزد از اهل بیت سایل بود با ایشان مخالفت  
 و معرفت بود و اگر صاحب طالع اندر طالع به نیز و با صاحب سایل و دزد و غریب  
 این سایل دزد بود با سایل یکی باشند و اگر هر دو برین اندر به نیز خوشی باشند و یکدیگر  
 ناظر این دزد از اهل بیت سایل به نیز و اگر اندر شکست خوشی به نیز و بطالع ناظر نیز از  
 اهل بیت بود و لیکن با ایشان اندر یکدیگر را نشاند و اگر اندر وجه خوشی باشند  
 و بطالع ناظر با اهل بیت معرفت دارد و آند و شد و گوید که میان ایشان قریبی  
 و اگر دلی و زو یا صاحب طالع اندر طالع به نیز و الله و ند که این دزد با سایل یکی باشد  
 یا خود سایل دزد بود و اگر دلی سایل اندر یکدیگر بود و هر اندر خاندان خوشی به نیز و

ناظر بود و دزد از اهل بیت سایل بود اگر یکی از این دلی و دلی و دلی و خوشی به نیز  
 و بطالع ناظر بود و صاحب طالع نیز بطالع ناظر بود با اهل و بیت آند و شد به نیز  
 و اسامی بود یا صاحب به نیز و اگر دلی و دزد و طالع بود یا صاحب طالع آن که  
 به نیز و خود دلی و دزد و این سایل خود دزد به نیز و دزد با سایل خود یکی  
 آند به نیز و اگر دلی و دزد و دزد به نیز از خانه خوشی این دزد و غریب به نیز و اگر اندر  
 دوم به نیز و اندر شکست به نیز و اگر یکی و خوشی این دزد و دزد به نیز و اگر اندر شرف  
 خوشی به نیز از شرف به نیز با از معروفان شهر و اگر اندر شکست با حدی و وجه خوشی  
 به نیز از معروف محبت به نیز با از معروف اهل بیت خوشی به نیز و اگر طالع سایل  
 بود و قراند و در سایل به نیز و ناظر بود دلی و دزد و دزد به نیز و دزد و دزد به نیز  
 یا خود از خوشی تن و دزد به بود و اگر دلی و دزد به نیز و اگر یکی و خوشی ناظر به نیز  
 صاحب بیت و ناظر به نیز و دزد به نیز و دزد به نیز و دزد به نیز و دزد به نیز و دزد به نیز  
 طالع اندر طالع بود و این به نیز و دزد و با و اگر یکی و دزد به نیز و دزد به نیز و دزد به نیز  
 بود و دزد با سایل یکی باشد با آن روز و چون معلوم کرد که دزد از اهل بیت  
 اگر آفتاب بود دلی و دزد به نیز و دزد به نیز و دزد به نیز و دزد به نیز و دزد به نیز و دزد به نیز  
 و اگر از هر به نیز و دزد به نیز و دزد به نیز و دزد به نیز و دزد به نیز و دزد به نیز و دزد به نیز  
 غریب و اگر شرف به نیز و دزد به نیز و دزد به نیز و دزد به نیز و دزد به نیز و دزد به نیز و دزد به نیز  
 به نیز و دزد به نیز و دزد به نیز و دزد به نیز و دزد به نیز و دزد به نیز و دزد به نیز و دزد به نیز  
 و اگر دلی و دزد به نیز و دزد به نیز و دزد به نیز و دزد به نیز و دزد به نیز و دزد به نیز و دزد به نیز  
 یا دزد و دزد به نیز و دزد به نیز و دزد به نیز و دزد به نیز و دزد به نیز و دزد به نیز و دزد به نیز











بکرمی بی بوقت آفتاب فرو شدن کرده بنزد اگر و نرسد تا بوقت بزرگ روز  
 و طلوع و باد و بوقت طلوع فرو زده کرده بنزد اگر کوکب لیا آن بنزد طلوع  
 و غروب بود و روز آن بنزد که طلوع و غروب بود کوکب نوبت نرسد بزرگ  
 و کوکب دو و برج ماه شبی بنزد در معرفت آنکه دزد جوان اسب پر  
 بکر دلیل دزد اگر اندر اول برج بنزد یا مشرق بنزد و دزد جوان بنزد و اگر اندر  
 برج بنزد و مشرق بنزد و مغرب و آن آنکه بنزد که میان دلیل و میان آفتاب  
 درجه بعد بود از پیش از آنکه دزد میان بنزد میان هر دو جوان و اگر اندر  
 آخر برج بنزد و مغرب بنزد و دزد بنزد و اگر نصف آن بنزد که به شاد است بیشتر بود  
 حکم هر کس اندر ربع طلوع کوکب و جوان بنزد و اندر ربع جنوب بنزد و اندر  
 ربع غرب بنزد بنزد نایل به هر دو اندر ربع شمالی بنزد هم برین قیاس بگویند که دلیل  
 دزد و عطار بود و جوان بنزد و زهره بنزد و جوان بنزد و لیکن از عطار و کلا نترسند میان  
 و برج جوان بنزد یعنی بعضی کمال مشرق کمال عطار بنزد و کلا نترسند و بعضی  
 بگویند مواضع آفتاب مشرق دلیل کند بر جوان و مغرب دلیل کند بر هر دو عطار  
 اول دلیل کند بر جوان و استقامت دلیل کند بر کمال فاصه که میان مشرق و  
 مغرب بود و مقام نایل دلیل کند بر هر دو نزدیک بود به هر دو و اندر ربع اول  
 از راه نود دلیل بر جوان و ربع دوم بر بنی و ربع سوم بر کلا و ربع چهارم بر هر دو  
 ششمی ربع جوان بنزد و اندر ربع وسط الساجوان نوبت بنزد و اندر ربع رابع  
 غریبه کمال بنزد و ربع رابع بنزد و زحل اندر ربع مشرق جوان به طبع بود اندر  
 آخر شنبی کمال به طبع بود و اندر مغرب سخت چه هم بنزد مشرقی اندر شنبی

بسال

جوان کمال طبع و کمال خرد بود و اندر آخر شنبی کمال بنزد و اندر اول مغرب کمال  
 طبع بنزد و اندر آخر مغرب بر بنزد و در اول شنبی جوان بنزد و آخر شنبی کمال جوان  
 طبع بنزد و اول مغرب کمال بود و آخر مغرب کمال به طبع بود و زهره و عطار در انتر  
 ماضی بنزد زهره جوان بود و عطار کوکب بنزد و مستقیم بنزد اندر شنبی بنزد و جوان  
 به طبع بود و عطار کوکب به طبع بود و مستقیم تعزیت عطار در جوان بود و زهره  
 اندر اول کمال بنزد اما سال اندر اول دلیل و از دجه طلوع دزد یعنی بنزد  
 کبر و سال بنزد و در میان آنکه اندر اول کتاب بیرون آوردن سال کمال فصل  
 دیگر است که آنجا بود که درم و لیکن کنون آنجا بود که کمال است بنزد که دلیل است  
 و سال کبر و حقیقت و دیگر که دلیل اندر آن ربع که است بچند و بیست از برج  
 بنزد با سراسر یافت با نصف است هم میان قدر سال کبر که کبر بیرون است که آن  
 بنزد سال دزد و این دلیل که کفر معقول است و بنزد در معرفت آنکه دزد  
 شدت با بیرون شهر بنزد دلیل دزد اگر عصاره دم با بیرون فصل با بیرون  
 فصل بنزد که اندر آن جایگاه بنزد با دلیل دزد اندر بنزد جایگاه بنزد این دزد از شهر بیرون  
 رفت است و قصد و تر جا کرده و اگر دلیل دزد اندر و بنزد اندر شهر بنزد و  
 جایی رفت است و اگر این و بنزد ربع ثابت بنزد این دزد بر این جا و اگر بنزد  
 و اگر ربع دوجید بنزد بنزد که از شهر بیرون رود و اگر شهر رفت بنزد و اگر ربع  
 منفی بود هم اندر آن شهر از جا بیرون کرد و بنزد بنزد و اگر اندر نایل او بنزد که  
 شهر بنزد و اگر ساقط بنزد بیرون شدت و دور رفت است و اگر دلیل آن اندر  
 آخر ربع بنزد که نایل هوای که در آن دزد و هوای که از آن جایی که است بیرون







که آنرا بحسب و نسب و ستودن و حاجت مند بودن و از درون بیخارست و اگر از  
وجه دوم و سوم و چهارم باشد با تمام یا یک کس باشد که آن و خاندان به  
برادران باشد در معرفت نگارین در آشکارا شود یا نه اگر صاحب  
دلیل در دوزخ باشد و نیزین یکدیگر ناظر باشند و یا هر دو بدلیل  
ناظر باشند آن کار در دوزخ نباشد و آنکه را نشود و اگر یکی از این یکدیگر ناظر  
نباشد و بدلیل نزد صاحب هیچ دلیل در دوزخ باشد و ناظر نباشد و این  
دلیل در دوزخ است از طالع این در دوزخ نباشد و آنکه هرگز آشکارا نشود و اگر  
دلیل در دوزخ بر این صفت هر که گفتیم و یک صاحب هیچ دلیل در دوزخ نباشد و ناظر  
باشد و او تا و نیز آشکارا نباشد و بعد از آن که پوشیده شده و اگر صاحب  
دلیل در دوزخ ناظر نباشد و نیزین بر ناظر باشد خاصه با این طالع  
باشد آن کار در دوزخ آشکارا شود و بدین آید اگر برین را این نظر باشد و او  
بیشتر پس آنکه مشورت باید و اگر ساقط باشند از او تا و مشهور نشود و  
باشد اتصال فرما صاحب طالع یکدیگر که از طالع باشد و ناظر وسط السه و اگر  
بر آشکارا شدن در دوزخ و اگر بدان کوکب مقبول بود دلیل کند بر آشکارا شدن  
و کال نیز باید و اگر ساقط نباشد و از این پاک بنظر دلیل کند بر آشکارا شدن  
در دوزخ اتصال فرما صاحب طالع دلیل کند بر آشکارا شدن در دوزخ اتصال فرما  
جنسی زود دلیل کند بر آشکارا شدن در دوزخ و آشکارا شدن در دوزخ و ناظر  
معه سال بود و اتصال با سدر ساقط از دوزخ دلیل کند بر پوشیده شدن  
در دوزخ اگر اندک و طالع آشکارا شود و در طالع دلیل آشکارا شدن در دوزخ

و بدین آید و ان شاء الله و در معرفت نگارین در دوزخ نباشد و اگر از  
دلیل در دوزخ طالع نباشد و دلیل با یکدیگر ناظر باشند در دوزخ طالع  
اگر اتصال از ترسیع یا مقابل یا قاره نباشد و نیزین در دوزخ طالع نباشد و اگر یکی  
و اگر اتصال از دوست نباشد و نیزین با ساقط و یکدیگر از بیرون شهر و اگر میان ایشان  
اتصال از نظر نباشد و نیزین نقل السور و وجه الزور و انوار که بود بدین تو سلطان و  
سیکیزان طالع باید بر کوکب طالع جامع السور یا در السور و از طبع و در طبع  
و در اگر صاحب طالع با دلیل نزد صاحب طالع متصل نشود و در دوزخ باید  
کال با زود و اگر صاحب طالع یکدیگر متصل نشود و اندر وسط السه اندر دوزخ  
بر طالع با فتن بر دوزخ و اگر کوکب طالع متصل نشود طالع نباشد و دلیل کند بر این  
با قیود و اگر از این طالع نباشد و بعد از آن که هر دو صاحب طالع با طبع و در معرفت  
الشیع نباشد و یکدیگر در طالع نباشد و نیزین در دوزخ آشکارا شدن و اگر صاحب طالع ناظر در دوزخ  
بود و طالع با فتن بر دوزخ و اگر برین حال صاحب طالع نباشد و ناظر بود و صاحب  
طالع متصل نشود و در دوزخ باید و کال بدینا از بی سلطان و اگر صاحب طالع بود  
مصلح نباشد و نیزین در دوزخ سلطان و کال بدینا از بی صاحب طالع و صاحب طالع  
یکدیگر ناظر نباشد و سلطان بدینا از بی صاحب طالع باید و کال بدینا از بی صاحب طالع  
در دوزخ و صاحب طالع صاحب طالع صاحب طالع در دوزخ و کال بدینا از بی صاحب طالع  
بدینا از بی صاحب طالع صاحب طالع صاحب طالع بدینا از بی صاحب طالع و اگر کوکب  
معه سال بود و اتصال با سدر ساقط از دوزخ دلیل کند بر پوشیده شدن  
باشد از منسوب است که کال بدینا از بی صاحب طالع و در معرفت نگارین در دوزخ















بود بر اندام زشت آواز و فریاده بنم چون ملولات کوکب داشتند  
بزرگدام کوکب متصل است و اندر کدام برج است از نون و فوات و طبع  
آن کوکب و آن برج نیز نصف کن تا درست آید اکنون با کلمه حلیت فوات و طبع  
برج را نیز ماسا تراشد اگر دلیل اندر محل چشم دلیل کند بسیار بود برایش آید و  
تیر بود کشاده آواز بود بر چشم بود و کلام چشم بدون آمده پشت از بود و طبع  
رو بر چشم بلند و بر کشیده بین بود با یک و کوه ننگدان بود کلام و کوه ننگ  
ساق و سینه بالا بود و نگارنده بود بر چشم نگارنده درشت بود و کوه ننگ  
بر چشم و ساق فریاده بود و کوه ننگ بر چشم ننگدان و ننگدان اندام  
باز و بود و کوه ننگدان در چشم ننگدان و دوست از ننگدان و ننگدان  
دلیل بود بر چشم ننگدان و بر کشیده بر کشیده بود و بلند و اسطرلاب  
بود بهاش اسطرلاب بر سرش آید و درشت بود و بزرگ چشم و اسطرلاب  
و فواج سوراج بین بود و ننگدان بر ننگدان بین پشت بین قدم  
باز و ننگدان بر ننگدان بود و کوه ننگدان بر ننگدان کوه ننگدان  
بود بسیار چشم سیاه دیده بر ننگدان ننگدان بود و اگر ننگدان ننگدان  
بالا بود بین سینه و کوه ننگدان بود و ننگدان ننگدان بود و ننگدان  
بود و ننگدان ننگدان بود و ننگدان ننگدان بود و ننگدان ننگدان  
و بود که اصل چشم و دور بین و ننگدان بود و اگر ننگدان ننگدان  
بود بدون آمده بود و ننگدان بود و ننگدان ننگدان بود و ننگدان  
باش چشم بدون آمده و ننگدان ننگدان بود و ننگدان ننگدان

بود چشم ننگدان ننگدان بود و ننگدان ننگدان بود و ننگدان ننگدان  
نباشد با یک و ننگدان ننگدان بود و ننگدان ننگدان بود و ننگدان ننگدان  
و بر و ننگدان ننگدان بود و ننگدان ننگدان بود و ننگدان ننگدان  
اسطرلاب بین بود و سوراج ننگدان بود با یک بسیار بود و کوه ننگدان  
بود اسطرلاب ننگدان ننگدان بود و ننگدان ننگدان بود و ننگدان ننگدان  
و کوه ننگدان ننگدان بود و ننگدان ننگدان بود و ننگدان ننگدان  
ساق بود و ننگدان ننگدان بود و ننگدان ننگدان بود و ننگدان ننگدان  
و اگر ننگدان ننگدان ننگدان بود و ننگدان ننگدان بود و ننگدان ننگدان  
بود و ننگدان ننگدان ننگدان بود و ننگدان ننگدان بود و ننگدان ننگدان  
و ننگدان ننگدان ننگدان بود و ننگدان ننگدان بود و ننگدان ننگدان  
پوست دراز بین بود و ننگدان ننگدان بود و ننگدان ننگدان بود و ننگدان ننگدان  
و ننگدان ننگدان ننگدان بود و ننگدان ننگدان بود و ننگدان ننگدان  
و کوه ننگدان ننگدان بود و ننگدان ننگدان بود و ننگدان ننگدان  
حاضر جواب بود و ننگدان ننگدان بود و ننگدان ننگدان بود و ننگدان ننگدان  
و اگر ننگدان ننگدان ننگدان بود و ننگدان ننگدان بود و ننگدان ننگدان  
و ننگدان ننگدان ننگدان بود و ننگدان ننگدان بود و ننگدان ننگدان  
کرد و ننگدان ننگدان ننگدان بود و ننگدان ننگدان بود و ننگدان ننگدان  
ساق بود و ننگدان ننگدان بود و ننگدان ننگدان بود و ننگدان ننگدان  
و ننگدان ننگدان ننگدان بود و ننگدان ننگدان بود و ننگدان ننگدان







اگر خوش بود نام او یا برادر آن بود چون خلیل و صدیق و اخوت و اخوین و اگر اندک  
 رایج بود نام قدیم چون آدم و نوح و نام مشایخ قدیم و نام پدید آمده و مانند ائمه  
 و اگر اندک بود معنی و لفظ و لید و سجد و عطا و رسول و آنچه بدین مانند و اگر  
 اندک ششم بود و معنی و عید و مانند این و نام حیدر و دوان و موافق نام بنده گان  
 و اگر اندک رایج بود زنان را و نام زنان نیز و از نام مرشد چون ضد و مشایخ  
 و مقابل و اگر اندک نام نیز معنی و میراث و ظلم نیز معنی نام و اگر اندک ششم  
 بعضی نام دین و بنوت و دانت بود چون مسلم و مانند این و نام انبیا و اولیا و ائمه  
 بنی ائمه و مریدان فاطمه و بریم و اگر اندک عایشه معنی نام بر سر عطا و رفعت  
 چون عا و عطا و ابو العلاء و ابو العلاء و نصر و رافع و فایده و فایده و اگر اندک  
 یا زده بود معنی و مرید و صلاح و حبیب و محبوب و رجا و حسن و حسین و  
 صادق و سید و احمد و اگر اندک نام ناقص و حیدر و معنی احمد و  
 عدوان و عمار و کلب و کلاب و بدین مانند اما در پیران آوردن ترکیب نام  
 اگر دلیل از اتصال اجزای نیز اگر از تعلیق یا تدریس پس ترکیب نام بر حرف یا  
 بیخ بود یا هفت حرف بود و اگر از تدریس نیز بر حرف بیخ یا بر شش حرف و اگر  
 از ترکیب و مقابل بود چهار حرف بود یا هفت حرف و اگر دلیل از اتصال و از اجزای  
 نبود و اگر اندک طالع نیز یا اندک و نام چهار حرف بود و اگر اندک رایج نیز هفت  
 حرف نیز و اگر اندک تعلیق طالع بود سه حرف بود یا بیخ یا نه و اگر از تدریس  
 طالع نیز بر حرف بیخ یا بر شش حرف و اگر اندک رایج و دو حیدر بود نام بر دو  
 ترکیب نیز چون عباد الله و عبد الرحمن و مانند این و اگر اندک رایج معنی بیخ یا نه

مقدر و ناقص و اگر در بیخ نام است نه مفرد و جمع نیز و باشد که نام بر معنی آن رایج  
 نیز که و نیز که نام دلیل اند و است و اگر دلیل از طالع و از نظر ساقط نیز که رایج  
 رایج عدد حرف نام و در هر عدد حرف رایج رایج بود چنانکه حمل ثور است و ثور  
 جد و دلو و حوت هر یک بر حرف دلیل اند و جزا و مغرب بر چهار حرف دلیل  
 کند و سرطان و سنبل و میزان بر پنج حرف دلیل اند چنانکه زحل بر حرف و عطارد  
 و راس و مشتری بر حرف و مریخ بر چهار حرف و مریخ بر حرف و زهره بر چهار حرف  
 و عطارد بر پنج حرف و قمر بر حرف و کواکب بر حرف و کواکب بر حرف و عطارد بر شش حرف  
 بود و آن حرف بیخ نیز که بیخ بر دلیل اند و حرف بیخ نیز است و حرف بیخ نیز  
 یعنی شش و کدام حرف است آن حرف بیخ چنانکه از زحل تا دحا و از شمس تا شنبه  
 و تا از زنجی تا دحا و از شمس تا شنبه و شنبه و از زهره تا و از عطارد  
 همین و طالع و از قمر تا ف که بیخ که اندک نام رایج است و حرف شش و کواکب  
 نیز بیخ لفظ و کواکب و حرف منزل نیز که بیخ آن منزل که دلیل اند و راس و سنبل  
 بیخ نام رایج نام بر چه دانت کند از و قمر تا بیخ که و نام بیخ که آید بدین معنی که  
 حرف دلیل شش و بیخ بیخ نام چنانکه دلیل بود اول حرف اول از آن  
 نام باشد مانند حرف ال و دلیل نیز یا مانند حرف اقل حرف منزل و اگر دلیل اندک  
 و در دوم نیز اول حرف ان نام باشد حرف دوم نیز از دلیل ال نیز که دلیل  
 یا حرف بیخ نیز منزل و اگر اندک و در سوم نیز اول حرف ان نام باشد  
 حرف آخر نیز دلیل بود یا حرف آخر نیز بیخ یا حرف آخر نیز منزل و حرف دوم  
 از صاحب نشانی بیخ دلیل اول دانستن و حرف سوم آن صاحب نشانی دوم



و حرف چهارم از نشانه سیم برج دلیل توان دانش چنانکه در دلیل صفت هم  
 مثلا دلیل اندر حلقه نبوده اول و دلیل ششم اول حرف هم و حرف از نام آن  
 صاحب نشانه ح که فیم ششم حرف سیم از صاحب نشانه دوم که فیم ششم و حرف سیم  
 از صاحب نشانه سیم و آن زحل بود و همچنین از هر چهار دار باشد نشانه و مثال  
 ایشان بقیاس فهم یا ریکت نام و حرف جمع کن بدست نام بیرون آید و  
 بود که یک نام بر معنی نام کوکب ثانیه که با دلیل مقدار نیز و نیز قیاس که  
 اندران زمین که با شمس اغلب نامها جمع است بدان قیاس بیرون آید و  
 نام با رسیان نیز و نام نجم نام کوکب و هر دو مثال با سر کن بر نقطه  
 قوم و از دوز نام بیرون آید که نام ترک نیز نام کوکب و دلیل بر وجه و  
 مثال بر نقطه آن قوم نام آنکه چون آید و همچنین قیاس که با کوکب و دلیل  
 و از طبیعت هر که دلیل ششم اندر طالع با اندر وسط السام بود نام بیرون نام  
 کوکب و اشراف بود و اگر دلیل فیم بود نام بیگان و جاسوسان و عاقلان  
 بود و اگر سیم بود بر معنی نام سرملکان و شکریان بود و اهل حرب بود و اگر  
 ناظر بیشتر بر معنی موافق نام اهل عجم معانی بود و اگر عطارد بود بر معنی نام کوکب  
 و نیز کان بود با بر صفت خوانند و نام بیضا و نام اهل شام بود و اگر زحل بود نام  
 بر معنی هندکان و مردمان و دل خدیش نیز و اگر دلیل ششم ششم نام بر معنی  
 صالحن و اربابا و اولیا بود و اگر زهره نیز نام بر معنی اهل بیت نبوت بود و  
 آن نام خانان اولیا و اربابا و صالحین بود و اگر جایگاه شمس یک بعد اندر  
 شرف یا اندر طالع و جایگاه شمس مقبول و اگر جز این نیز نام مقبول و زمان

مظهران بود و نشان و نشان و اگر دلیل اندر و تدبیر یا اندر شرف طالع  
 خطوط خورشید نام معروف و مشهور و نیکو بود و اگر اندر بیضا بود یا باطل  
 و یا اندر مال و جایگاه مقبول نام بیجان نباشد یا نام دست بود و نیز و همچنین  
 دلیل آنکه اندر کدام برج است بود که نام بر معنی جمع یا بر معنی صورت جمع یا بر معنی  
 بیانی که حکم تقدیر بران معنی باشد و آنالیف حرف نامها چون خواهر یا یزد  
 کن حرف نامها را حکم که دلیل اندر کدام برج است و یک نام نزل زنا نزل فرطند  
 آن برج صورت کدام که کتب شایسته صورت از آن صورتها که بر وجه جمع یا  
 بیست است و از صورتها که نزدیک اصحاب طلاس است از معنی دوازده خانه که نام  
 معلوم شد نیکو و اگر معلوم نشود حرف دلیل و حرف جمع دلیل و حرف ترکیب  
 همه را که گفته بر معنی سیم که بر حرف دلیل که چند که بر معنی دوم که حرف نشانه  
 و فاحش بر نقطه و کشتار که که نام است بیگان نباشد که نام نگاه دار بیکار دلیل اندر  
 ربع اول از ربع اول حرف بود و اگر از ربع دوم بود معنی تا نام زده و نیز حرف  
 دوم بود و اگر از ربع سیم بود یا بیست و پنجم و نیز حرف سیم بود و اگر از ربع  
 ربع آخرین بود حرف چهارم بود و دیگر از صاحب نشانه سیم بیجان که از ربع  
 صفت کرد و اگر نام زیاده از چهار حرف بود دیگر حرف که ترکیب دیگر از صاحب  
 برج فرجه یا که از دلیل صفت کرد و این باب را یکجا بنام نگاه دار که نیز بیان نام  
 بیرون آورد و نام دوم درست آمد و اگر سیم نام خود پس از طالع و از دلیل  
 قیاس که بر نام که بر سیم از آن جمع و از صاحب بیجان جمع حکم کن و اگر دلیل سیم  
 بود از طالع و از ربع دلیل قیاس کن وجه دیگر و یا نشانه که حرف نام معنی که



آید و آن چنان است که بیت و شش حرف تا بر دوازده برج کن و باز به رفت  
 کوکب نسبت کن تا هر چه بود و هر کوکب چند حرف آید و حرف در نگاه دار و بگو که دلیل آن  
 کدام برج است و بگو که در جاست و اول حرف آن بود و وجه دوم حرف دوم  
 وجه سیم حرف سیم بود و بنده اول حرف آن بود و بنده آخر حرف دوم و هر کوکب را چهار  
 حرف آید بگو که دلیل آن کدام ربع است از ربع اول و دوم حرف آن بود  
 و ربع دوم حرف دوم و ربع سیم حرف سیم و ربع چهارم حرف چهارم از اول آن نام  
 و باز به صاحب شش اول بگو که کدام ربع است از ربع حرف دوم از نام آن حرف  
 بنام حرف سیم از شش دوم و حرف چهارم از شش سیم و حرف پنجم از شش  
 بیج هم از آن نوع قیاس کن تا نام بیرون آید و حروف بروج اینست حل  
 امد و نوره و جزا و خط سلطان ماکله اسد و سبزه  
 میزان فیض عقرب و قوس شمس جدی شمش و نوذر حوت  
 غ زحل بدوی مشتری و دج ربع طرکله شمس و دج زهره  
 فخر فار عطارد و شمس شمش و ربع طرکله و بدوی مکر حل و کم له  
 نوره و جزا و جزا و سلطان سطرطان اسد و سبزه سبزه  
 میزان میزان عقرب و قوس قوس و جدی جدی و دلو و دلو  
 حوت حوت زحل زحل مشتری مشتری و شمس و شمس  
 شمس و سبزه زهره و عطارد و طرکله و دج ربع اول از ربع  
 بیفت و نیم و ربع دوم تا با نوره و ربع سیم تا بیست و  
 دود و ربع و نیم و ربع چهارم تا آخر بیج و بیست و دلیل بیست و نوره تا

بر تحقیق یک یک کوکب کن تا مفهوم شود و در صورت که خصوصیت دعوی  
 و در آن فن دلایل اسباب خصوصیت بدانکه طالع و صاحب طالع و فر و کوکب طالع  
 اند و طالع دلیل مایه است و آن کوکب که قرار از شصت و سیع و صاحب طالع  
 و آن کوکب که قرار بر شصت و آن کوکب که اندر سیع و نیم دلیل سؤال است  
 و وسط اسد و کوکب که اندر وسط اسد و دلیل حکم از قاضی و صاحب طالع و کوکب  
 که اندر در است و صاحب طالع و دلیل عاقبت که خصوصیت صاحب طالع و دلیل عاقبت  
 و عاقبت و صاحب طالع و دلیل سؤال و دلیل عاقبت و سؤال است آن دلیل  
 چیز است که خصوصیت از بیست و آن و قرار از خصوصیت که قرار بر شصت و سبزه  
 بود و بنظر بیست و آن که میان ایشان بود و بنظر یک یک کوکب و کوکب  
 مقبول بود و بنظر سبزه و بنظر عاقبت بود و بنظر یک یک کوکب و ربع دوم و  
 صاحب طالع و کوکب که اندر دوم و بنظر لارض و کوکب که میان سیع و شصت و نیم  
 بیستم و صاحب طالع که اندر شصت و بیست و لارض و کوکب که میان سیع و شصت و نیم  
 باشند از دلیل سیع و سؤال است که کدام کوکب قرار از شصت و خصوصیت آن  
 دلیل بیست و دلیل که قرار از شصت و خصوصیت بیست و کوکب که قرار از شصت و بیست  
 آن خصوصیت از طالع و کوکب که میان آن خانه و از کوکب و موضع او از فلک است و فلک  
 کننده خصوصیت دلیل سیع و بنظر سبزه و زحل و زحل اندر خانه و از آن  
 و خداوند خانه شصت و شصت خصوصیت بیست و کان است و برادران یکی از بیست  
 و آن فن و بیست خصوصیت چنان حکم که از ربع اول و حاکم از بیست و آن و  
 باشند و از دوازده خانه و بیست و آن است و در صورت آنکه







و اگر صاحب وسط السامان بلیس سابع یا بلیس مسئول عنه ناظر از مودت سلطان بانی  
 کران انکس سابع شکر دلیل منظر بود و اگر عدالت کرد و بیکر می زد عدالت ظلم کند  
 اگر نظر کرد بر صاحب وسط السامان سابع منظر دلیل کند که سلطان جوهر و بیخ نایب و خلعت  
 و زنده و اگر پیش از انکه این دو دلیل بهر نظر کند گوید که صاحب وسط السامان صاحب  
 بیکان این دو دلیل انصاف کند یا نقل العزیز بود یا جیح العزیز منقطع شود و  
 سلطان نروند و اگر صاحب وسط السامان ساعد کند و هر دو دلیل غیر بیکان سلطان  
 خیر و منفعت بیند و اگر کسی کند غیر منزهت به چه عیب و تبا هم و اگر کسی از این منظر  
 غیر یا اندر خانه دلیل غیر و لیل کند بر قوت و سبب و کمال حال انکس که در آن مشورت  
 و اگر صاحب طالع بصاحب وسط السامان متصل به سایل سلطان فرای خواهد  
 و اگر اینچنین صاحب سابع بود مسئول عنه و فرای خواهد از سلطان و اگر صاحب وسط  
 السامان بصاحب طالع متصل شود سلطان در سایل را باری کند و اگر بصاحب سابع اتصال  
 کند سلطان در مسئول عنه را باری کند و بهر دلیل که صاحب وسط السامان متصل شود  
 سلطان باری کند که سابع شکر دلیل منظر است که صاحب وسط السامان اتصال  
 نباشد و بیکر می شود منظر و سلطان اتصال کند میان این دو ختم منظر  
 معهود بیکر می شود و سابع منظر و اگر نظر عدالت بود تبا هم و غیره و اگر  
 نظر مودت بود صلح کند میان ایشان و اگر صاحب سابع وسط السامان بود یا از وسط  
 السامان بود حکم می کند میان ایشان و اگر نظر عدالت یا در بیخ سلطان و  
 یا حاکم باید نام رسد و اگر سابع اندر وسط السامان و شتابند و یکسایر و اگر شتاب  
 باشد عادل بود و یکو طبع و اگر نه بود در منظر است و بیکر می شود و اگر عطار بود

و در بیان و سخن شناس و در دیگر نکرده بود و اگر اتفاق بود با بیت و سابع  
 و اگر سابع وسط السامان و جبین منظر یک حکم کند نشود و بیکر حاکم افند و اگر صاحب  
 اندر و هم بهر صاحب وسط السامان و هم بهر صاحب و هم ناظر از این حاکم مال سایل  
 طبع کند و این که ختم بصاحب ختم بنظر اندر سابع مال سایل منقطع کند و اگر  
 مقبول بود مال باید اگر غیر مقبول نیابد در معرفت اگر ختم با کوان  
 چگونگی منظر اگر صاحب و هم بصاحب طالع ناظر منظر بودت یا یکیک متصل باشند  
 یا در کران سایل و کوان باور یا باشند و اگر مقبول بود و واقعی او باشند  
 و اگر نظر عدالت بود بر و ختم کردند و اگر معهود بود مقبول و در شکار و بهر  
 باشند و اگر منظر سابع و غیر مقبول دروغ کو در باطل چو باشند و اگر صاحب سابع  
 بصاحب سابع متصل شود مودت یا در کران سایل و کوان سایل مسئول عنه یا باشند  
 اگر نظر عدالت بود ختم مسئول عنه کردند و اگر در میان دو دلیل عطار در شتاب  
 میان ایشان خط و حجت بود و بهر دلیل که عطار مقبول بود خط با آن که شتاب  
 معهود بود خط درست بود و اگر منظر سابع و خط بدیع بود خداوند و اندر منظر  
 قوت سایل غیر سایل را در کران و بیکر که از طالع و صاحب طالع و صاحب ختم  
 کرد و از سابع و صاحب از منظر و از صاحب ختم حکم می کند یا سایل را در و ادان  
 یا در کران و کوان سایل مسئول عنه اگر سایل منظر سایل را در و اندر سایل و اگر  
 اندر و هم بود مال نقصان افند یا کوان بدروغ آیند و اگر اندر سابع بود  
 مسئول عنه را باری می شود و اگر اندر سابع بود مال یا کوان یا نقصان افند از آن  
 مسئول عنه و اگر صاحب وسط السامان و صاحب طالع هر دو یک یک باشند سایل سایل



عنه نظر باید بیاورد و چون سلطان و اگر صاحب غنم یا صاحب سلاطین را که بگوید  
مسئول است نظر باید بر سایل یا بر روان سلطان چون هم سعاده اند طالع بود یا  
بایا ناظر طالع و دلیل کند بطرف افق سایل چشم اندر سایل و نظر سایل و دلیل کند نظر  
بافق مسئول و بعد صاحب هم سعاده و دلیل کلمات و یا بر کران است و هر چه در  
طالع چون غنم سایل و یا صاحب دوم اندر سایل و یا صاحب طالع اندر سایل بود و  
کند نظر افق مسئول و سایل و اندر سایل و یا صاحب سایل و غنم سایل و اندر طالع  
بود یا صاحب غنم سایل و اندر طالع و یا هر دو یکی دلیل کند بر تبار حال مسئول غنم  
و نظر افق بر دور در صورت آنکه افق چنانکه از آن خصوصیت آن چیز است  
کست یا صاحب طالع یا آنکه کوکب که اندر سایل است بپوشیده یا یکی از آن دو چهارم  
تا آن ستاره که اندر چهارم بپوشیده یا آن چیز که در هر از این دو است اندر دست سایل غنم  
اگر خداوند سایل یا خداوند غنم بپوشیده یا یکی از این دو یا ستاره که اندر سایل  
بپوشیده یا آن چیز که در هر از این دو است بپوشیده یا اگر خداوند دوم اندر غنم  
بپوشیده یا سوره خداوند غنم یا اندر غنم بود مال سایل غنم مسئول غنم بود اگر خداوند  
بپوشیده اندر طالع بود یا خداوند اندر طالع بود یا اندر دوم بود مال مسئول غنم بپوشیده یا  
بپوشیده اگر خداوند دوم یا خداوند غنم متصل شود و بعد مسئول غنم و سایل بپوشیده  
دست دارند یا یکدیگر عرض کنند و یا بر کران هر دو بصلح اندر باشند و اگر نظر  
مخالفت بود بکلمات این چیز که گفتیم اما اندر این باب ترجیح و تقابل با یکدیگر است  
که ترجیح و تقابل بشود و دست و خصوصیت و دلیل کند و هر چه ستارگان و اگر آنکه  
و هر گاه از این چیز از سبب که بر آن مرجع خصوصیت چند و فرجه را بپوشیده یا

باشد که طالع ثابت بود اندر غنم و حکم باشند و اگر دو وجهین بود هر دو طالع  
مکروه و حیل باشند و اگر متعلق خود و غنم بر سرینند و هر ستاره که اندر شرف بود یا  
اندر وسط طالع و در این جزو یا بر سبب که در سایل بپوشیده یا سبب که در سایل  
حجت است آنکه سبب که بدان مسئولیت و اگر خداوند یا زده هم خداوند طالع متعلق  
هم در دست که بر در سلطان غنم یا بر کر سایل باشند بپوشیده یا غنم بپوشیده یا بر کران مسئول  
غنم بود و سلطان از آن ستاره که در صاحب سلاطین یا اگر نظر سایلان ساقط بود از  
ارباب شدت است سلاطین حکم و اگر در سایل دلیل باشد از وسط سلاطین و خداوند  
وجه وسط سلاطین صاحب و پرده دارد و اگر دلیل حکم نهان غنم یا حکم شرف  
و حکم غنم و حکم در تقاطع شود و نیز سایل غنم و غنم و در دو وجهین و اگر دلیل  
شست بود عالم و عادل و اگر در سایل و حکم و اگر با سبب که در سایل و اگر اندر سایل  
که قاضی است و اگر از سبب که در سایل و یا سبب که در سایل و اگر در سایل  
حاکم غنم حکم و در سبب که در سایل و یا سبب که در سایل و اگر در سایل و یا سبب که در سایل  
کار و خداوند غنم بود و اگر غنم بپوشیده یا سبب که در سایل و یا سبب که در سایل  
کنده بود و در دو وجهین و در سبب که در سایل و یا سبب که در سایل و اگر در سایل و یا سبب که در سایل  
و در دو وجهین و یا سبب که در سایل و یا سبب که در سایل و اگر در سایل و یا سبب که در سایل  
یا فاق و مشقون غنم در معرفت آنکه بیان ایشان صلح و در سبب که در سایل  
اگر دلیل غنم و دلیل سایل هر دو مشرف باشند یا صاحب سایل باشند و دلیل که در بیان  
ایشان صلح اند و اگر در دو وجهین و یا سبب که در سایل و یا سبب که در سایل و اگر در سایل  
خصوصیت میان ایشان که هر چه که در سبب که در سایل و یا سبب که در سایل و یا سبب که در سایل



بود میان ایشان صلح افتد و اگر کوکب مرده میان دو دلیل نقل کند یا جمع کند یا در  
 کند صلح میان ایشان از قبیل متوسطه و چون کوکب خداوند گدازد و در کدام برج است  
 انطباع و کوکب آن برج و آن کوکب و آن خانه که از میان آن دو صلح افتد میان  
 ایشان و اگر از این کوکب تا قاطع جامع از دلیل سایل منصرف شود دلیل مسؤل غرض  
 شود سایل صلح جوینده بود و این متوسطه از در قیاس سایل خسته بود و اگر از دلیل  
 مسؤل غرض منصرف شود دلیل سایل متصل شود آغاز صلح از در قیاس سایل  
 بود و اگر دلیل قرآن کند صلح میان ایشان از جهت بلکه برین ظاهر که در میان  
 ایشان در آمد و اگر صاحب وسط السماء با ایشان نظر کند پیش از آنکه ایشان  
 قرآن کند صلح ایشان از جهت سلطان بود و چون قیاس کند و دیگر خانه را  
 در معرفت آنکه عاقبت کار ایشان چون شود اگر صاحب سایل جامع یا کوکب  
 اندر برج سایل یا صاحب برج قریب صاحب سایل یا صاحب طالع هر کدام را شناسد  
 پیشتر بود اندر عاقبت معهود بود یا مقبول دلیل کند بر نیکی ایشان عاقبت سایل اگر کفر  
 بود یا صاحب با اندر مکان مرتفع عز و جاه و منزلت زیاده شود و اگر باطل بود  
 با اندر محیط با اندر وبال یا نحو سایل یا جامع خوار شود پیش از آنکه از جاه و  
 منزلت فرد افتد و عاقبت مذکور بود و اگر این که با گردم صاحب وسط السماء  
 و مقبول با اندر شرف با اندر شرف با اندر و صاحب یا زاید عاقبت مسؤل  
 حقه محمود بود و قدر و جاه و عز و منزلت زیاده شود و اگر باطل بود با اندر محیط  
 و ناقص و وبال یا نحو سایل یا جامع یا محقق از شرف خوار شود تا بر مسؤل  
 غرض از جاه و منزلت غنی شود و دلیل که از سایل مسؤل نیز گوی را جمع بود اگر کوکب

بلان دلیل نیست بجز در باطل کند اندر که خصوصت و از هر دو برین سایل  
 آید و اندر که خصوصت سر کشد و متوجه باشد و اگر گفتا و در پیش و که خصوصت کردند  
 و پیشان بود در معرفت حرب و دلائل و اسباب طالع و صاحب طالع  
 و کوکب منصرف القوم کوکب منصرف القوم دلالت بر سایل آغاز کند و اگر در  
 ما اتصال و اخلاف خود را ندانند و منضم و صاحب منضم و متصل بود بر سایل متصل  
 برین دلیل مسؤل است آید اگر در سایل کوکب متصل شود و برین کوکب منصرف  
 الا بر فعل و شتر برین کوکب بدین دو کوکب برین با ایشان ظاهر است با نه و اتصال  
 انصراف ایشان حکم در دوم و صاحب دوم کوکب که اندر دوم بود دلیل شد و  
 خیل سایل بر متوسطه و صاحب کوکب که اندر وسط السماء بود دلیل بر این  
 نکرد و خیل سایل با آغاز کند و اگر آغاز کند سایل بر دوشم و صاحب ششم نکند  
 و اگر دوشم بر دوم و صاحب ششم دلیل اعلان و چند سایل مسؤل است سایل  
 السماء و صاحبش و موضع فرد نیست بر اجزای میان این دو کرده برین سایل  
 و مسؤل از صلح و نظیر حکم بود و که را بود و خانه سایل و صاحبش و صاحب برج و صاحب  
 بیت برین دلیل عاقبت کار و بهاست طبعیت برین طبعیت کوکب از این منصرف  
 برین طبعیت صاحب سایل و مکان برین طالع دلالت بر سبب برخاستن حقه  
 که از جهت خوار است آید یا که چند کوکب بود که یکدیگر در دلیل میکنند که کدام  
 شد است غالب بود و هر یک که کوکب تا دانسته باشد و هر یک که دلائل از جهت  
 کن آنکه حکم کن در معرفت اجزای میان سایل و مسؤل غرض بود و اگر کوکب  
 السماء که قرآن در وی بر میان دلیل و مسؤل غرض است رسولان بود و همچنین اگر کوکب

سایل



میان این دو دلیل ناقص بود و اگر عطار را در وسط السابا بود دلیل کند بر آن  
 و شدن نام و کتب که برین بود دلیل کند که حرب و فتنه آشکارا شود و اگر زحل بود  
 دلیل کند بر دراز عداوت و دوام حرب تا آشکارا که زحل شکل بدل کند با نقل کند  
 بخوبی بر چرخ و بنیاد آشکارا بود که راجع بود دلیل کند بر بودن کارزار و حرب چنانکه  
 مگر زحل غرض بود آشکارا نمودن گستره بود دلیل کند بر صلح انداختن  
 و قرار از یارسان و فقها و امان از جهت مال و عطا او اگر زحل بود حرف  
 بیار آید از جهت جد و عطا از جهت سبب زان و اندر آن و اگر در وسط السابا  
 کوکب بود و صاحب وسط السابا دلیل کند بر کبر که اندر وسط السابا بود و اگر عطار  
 برین ناظر بود و با متصل بود دیگر که اگر بعد متصل بود با ناظر میانه که با ناظر کبر  
 و کارزار و نفعان و مان خویش پیش و بعد و اگر عطار درین ناظر نباشد و  
 بعد متصل بر دشمن زین خویش بشکند و بسیار در و اگر عطار در جهت  
 الشجاع بود و کتب که در حرب و کارزار را نکند و احوال سازد که فتنه آید که  
 عطار درین معنی که بسیار کرده شود که آن کتب برین بود و بسیار بسیار  
 گرفتار شود و اگر دلیل سایل و مسئول هر دو نحوست باشند میان هر دو دلیل  
 کشش و کارزار بسیار بود و اگر هر دو دلیل سافل باشند و برین با این ناظر  
 نبود هر دو که در حرب و کارزار را جویند و نگرانند و فتنه آید که آن  
 کار بکار را نداند و اگر هم السعاده با این برین در وسط السابا خویش برین کار  
 بسیار بود و خاصه که در زاید بود و متصل برین بود و مشرق بود اندر وسط السابا  
 هر وقت که شمس با این با این و دلیل حرکت ملوک مع بکارزار و

و برین معنی که شمس برین معنی که جنگ و طالع اجتماع و تسلط طالع اربع سال  
 و طالع سال عالم اگر درین اندر راجع برین معنی باشد زیرا که راجع برین معنی باشد  
 خاموشی کند خاصه که معنوی برین معنی اندر طالع و وسط السابا بود و حرب برین  
 و فتنه آید و اندر راجع خارجیان و معنیان بیرون آیند و جویند و اگر برین  
 معنوی بود و برین معنی باشد و برین وقت که برین معنی باشد و در عطار و در  
 جمع شود و درجات طالع میفر و از طالع شکل بر یکا برین معنی بران در جمیع  
 حرب و خصومت و کارزار برین و صاحب حرب شرفی فعل است و صاحب حرب  
 معنی برین که بران و در حارب بود آن کوکب که مشرق بود وقت فوت را  
 باشد و معرفت آنکه سپاه بسیار از آنست و صفی برین که بران در  
 قرآ و در عطار و دیگر که میان ایشان از عدد برین جفت است یا طاق اگر  
 جفت برین سپاه بسیار بود و اگر طاق برین از آنست هم شریفان از سایل خدای  
 تا بدانی بدلیل سایل نکرد و بدلیل دوم که در دلالت بر سپاه تا اندر کدام  
 برین بود و اندر آن برین از عدد سال صغر چند دلیل کند و اگر کوکب باین کنند  
 و نقصان کنند همچنان که اندر باب جینی با در دوم همچنان صفت کن با این آشکارا  
 برین که در سایل کند با سپاه سالاران با کتب سپاه بیرون آید و جویند و اگر  
 که برین در است بدلیل طالع نکرد و از قریس که و اگر از سپاه خیم برسد و دشمن  
 برسد از صاحب شتم نکرد و از سپاه هر که بدیده برین که اندر ایشان ملک نبود  
 از آن برسد از جشم و از دلیل ختم قیاس کن بر عدد آن فتنه آید که اندر هر کار  
 زار طالع دلیل غارت کنند و حرب با سایل که صاحب طالع علونیز از صاحب

در شمس اربعین و کارزار



سابع بود سابع دلیل آنرا گفته بود و دلیل بر آنکه این حرب بکثرت یا  
 باطل و دوم از طالع و دلیل بر آنکه کارزار بود یا نه و منفعت بود یا مضرت  
 و ششم از طالع و دلیل بر صلاح و انواع آلات اصلی و آنچه بحسب حاجب  
 و چهارم از طالع جایگاه حرب است که حواست یا کو یا بر لب آب و در غار  
 آب دریا و او را اندر درخت زار یا باغ و بیابان و پنجم از طالع و دلیل  
 بر فساد و کج و شجاعه و دشمنان و دشمنان و ششم از طالع و دلیل بر ستون  
 و برده که ستون ایشان از اسبان و خرافانند از ایشان و سابع و دلیل بر  
 و فریب و غارت و شکن و سوختن و نهم و دلیل بر جاسوس و مانعان  
 و خبر و دشمن و اگر از کار و از ایشان و هم و دلیل بر سپه و حال و  
 کردن و مصاف و ایشان و حال از آنکه آن حرب و بیرون شدن و دوازدهم  
 و دلیل بر آنکه حصار کرده شود و شکن و اگر بکشتن این صفت مسوالت  
 اگر برین صفت از احوال و دشمن مسوالت کند سابع طالع دشمن بود و از درین  
 همچنان حکم کن و شرح ده که از طالع کفتم بیکر بدین مواضع و بگو و بدان این  
 بیجا هر یکا سعد باشد یا خد و غافل هیچ سعد بود و بیکو بی و فرست سعادت  
 بدین بر آن جنس و بیکو بکشی یا صاحب هیچ شوم بود و تبا هر و صفت بر آنکه  
 بود و هر کدام دلیل که زودتر و صاعده و فوت و بیکو بدین هر یکا هر طوطی  
 البی بود و باطل البی ضعیف و نه نیست بجا بود و هر کدام دلیل که راجع بود و پشیمان  
 و نه نیست بجا بود و هر کدام که مستقیم بود و تبا هر صورت بجا بود و بیکو حکم کن از  
 نظر که اگر سعد و خوشی از نظر مودت و عدوت بر آن موضع و از جایگاه او بیکو

کند حکم کن اما دور و فرزندیک دشمن توان دانستن که دلیل حق و کجاست از  
 دلیل صاحب طالع چند دور است از طالع یا شش یا سه یا یک حکم بود و نزدیک  
 چنانکه اندر باب یکم صفت کردم و اندر علم و معرفت که هر یکا  
 چه سبب به فساد و کج است اگر بعد از آنکه سبب طلب کند و خج و کج  
 مشرف شود و سبب باطل طلب کند و اگر بعد از نقل بدین دشمن حق طلب کند و بیکو  
 و اگر بعد از نقل بدین باطل طلب کند و خج و کج اگر بدین اندر دوم بدین حرب از  
 جهت جهت از جهت نام بدین و اگر بدین سوم بود و جهت جهت دوازدهم  
 از جهت از جهت نام بدین و اگر بدین سابع بدین از جهت جهت دوازدهم  
 بود و جهت خج و کج و مال شود بدین و اگر بدین ششم بدین از جهت کج و  
 و دوازدهم بود و از جهت بدین و ستر و بدین بود و اگر بدین سابع بود و از جهت  
 عدوت و بدین مال طلب کند و اگر بدین ششم بود و از جهت خج و کج و بدین  
 بود و اگر بدین سابع بود و جهت بدین و بدین بود و اگر بدین سابع بود و جهت  
 بود و جهت بدین بدین ملک بدین و طلب سلطان و اگر بدین سابع بود و جهت  
 از جهت خج و کج و بدین و بدین بود و اگر بدین سابع بود و جهت بدین و بدین  
 بدین بود و کج و بدین و بدین و بدین و بدین و بدین و بدین و بدین و بدین و بدین  
 اندر آن موضع که بدین اگر بعد از بدین باطل سابع یا صاحب هیچ بود و بدین  
 از نظر مودت و اتصال قبول آن را بدین و بدین و بدین و بدین و بدین و بدین و بدین و بدین  
 نظر بدین بود و اگر بدین سابع و بدین و بدین و بدین و بدین و بدین و بدین و بدین  
 بود و از نظر دلیل بود و بدین آن امید آن بدین و بدین و بدین و بدین و بدین و بدین











مختار

و شدت و قوت کند و اگر سعد را بدو شمشیر اندازد آن جا بکاه و از شمشیر بود  
 و هر دو بر منصل باشند و دلیل کند بر صلح و آغاز کند که یک نفع بود بعد منصل  
 شود از نظر موت اگر اگر کوب حد فزاید کند یکدیگر سزاوار یکدیگر منصل باشند  
 اندر میان ایشان اندر آید و صلح کنند میان ایشان بکار که هر کوب را صورت  
 و طبع برج در زمان حبس که اندر آید و صلح کنند میان ایشان با یکدیگر که از کوب  
 جانی نور و از کوب ناقل نور و اگر در دو دلیل اندر برج غریب منصف و مط  
 السار و در وقت بدید باشند صلح کنند و اگر یکی ازین دو دلیل راجع بود و دیگری  
 نشود و اگر مقبول بود و یکا را نشود و اگر غیر مقبول بود عدد نکند بکار صلح یکدیگر از نظر یا  
 عطار و از طالع بفکر که بر کجا برسد سهم صلح آنها بود و یکدیگر سهم و صاحب که اندر  
 حد طالع افتد آغاز صلح از سایل بود و اگر اندر برج چهارم منصف افتد آغاز صلح  
 از سایل نه بود اگر سعد را سهم صلح بود یا اندر خانه برج یا اندر دریا خانه برج  
 بود دلیل کند بر انقطاع حرب و بعد صلح میان ایشان و اگر اندر این جا بکاه کند  
 و آن فصل اندر بیوط بود و مقیم پس و دلیل کند بر دشمنی از حرب و عدالت یکدیگر  
 را اندر برج اگر اندر شرف خورشید بود یا شرف شمس حرب و جنگ شمس جنگ  
 بود و اگر بهینه اندر وسط السابو آن کارزار سخت تر شود و بزرگتر و چنان  
 شود که لا روشی و غضب آگاه شوند که اندر طالع بود بین صفت کفر کار  
 زار یا شازعت بود و قتل بسیار بود و اگر در برج اندر برج ثابت بود و اندر وند  
 بنود قتل که بود و اگر اندر برج دو حیدرین بود قتل چند کرد و با قوت بسیار  
 و اگر اندر برج منقلب بود کارزار سخت بود میان ایشان جاسوس بسیار

بسم

برج اندر در اعم خورشید کارزار بسیار بود و کمتر از شرف و جانی برج حمل و اندر  
 و وجه نیز کمتر بود و از خانه و شملت و اندر بیوط کارزار بزرگتر نشود و اندک است قطع  
 شود و بکار بقوت و ضعف بیان قدر حکم کن و اگر در رستم بود یا یکدیگر منصف باشد  
 بر یکدیگر منصف بود این حرب چند کرد بسیار و با زو که ناره شود و اگر برج منصف شود  
 و سریع بود این حرب و کارزار بسیار بود و زود منقطع شود و بکار بسیار  
 که کجاست و خداوند این کست اگر سعد بود اندر شمس برج یا بنظر بود دلیل کند  
 بکار حرب که در شمس و در سریع و معانی برج بود و حرب که نکند ضاحک شمس و بیوط  
 یا راجع بود پس این خبر را زد کند و بکار آن سعد که با برج بود راجع بود دلیل  
 بود در حرب بسیار کند و اگر برج شرف بود آن حرب کشاکش کار بود و اگر اندر شمس  
 بود آن حرب اندر شمس و در بیوط و با عذر و مکر بود و اگر عطار و ناظر بود نیز شمس  
 یا مقابله میان ایشان قتل کارزار بسیار بود و بسیار بسیار و اگر نظر بود نکند  
 اسیر و قتل و غارت کند بود و اگر بهین سوسن نظر سعد عطار و ناظر بود اگر آن در  
 یا بنده و اگر یکی ازینین را کسوف افتد اندر باب حرب دلیل بود بسیار حرب  
 کشان بیان مکر که کسوف افتد بکار سهم حرب یکدیگر از برج یا شرف و در زمانه  
 بکن و قیاس که از سهم السعد و نیز اگر این سهم را با برج منصف بود دلیل کند بر جنگ حرب  
 و قتل و اگر صاحب قدر و شرف و قدر منصف بود از این سهم اندر سایل  
 افتد شهادت بود اندر طالع غفر و غلبه سایل بود و اگر سایل را بر سایل  
 بود و در طالع آن دو ربع مکرست و در سایل است آن دو ربع سوسن  
 در معرفت حال لشکر یکدیگر بیرون چو کند و دلیل کند افتد یا با کسوف است که اندر خلیل







بکند اندر بسیار کشش اندر آن حرب و از آنکه از قوه حال و روحا بکاهه وی  
 اندر حال بشا اندر حال سست ال تا چگونگی باید حکم کن و چنان باید که طالع اسک  
 آن شهر را با طالع مولود خداوندان ولایت یا ایران ولایت یا سران آن  
 شهر گیت اگر ریخ یا زحل بنسب اندر جایگاه زمین که اندر اصل بود و بیشتر رفت  
 بر خیزد و اگر سعدان باشد برین جایگاه جز و صلاح بر خیزد و در آن شهر و انگس را  
 و هر سن و کتاب یا سراسر اگر کرده است از ده درجه نور تا ده درجه شمس  
 و از ده درجه اسد تا ده درجه عقرب جنوبا و از ده درجه عقرب تا ده درجه عقرب  
 مغربا و از ده درجه دلو تا ده درجه ثور نهایت بیکر خنوب سال عالم که ریخ کلام  
 ریخ اندرست بر دشتی طالع اندر بخت یا بدو این اسرار قول بر مسالت بیکر دلیل را  
 یا دلیل قرآن هر کدام دلیل که میزد از دلایل عالم یا یک دلیل از خداوندان آن دلیل  
 را نظر و غلبه میزد و ظاهر بود و عاقبت او را بود و این نورین شهادت است با حق  
 کند و کوی که یکدیگر میزد اندر کدام ترج است ازین امر که هر مس که در حرب و صلح را  
 بود و آغاز از آن جهت میزد و چنان باید که ملک هر که در حرب کند یا خا هر آنکه که قدر  
 معبود و نیز از آن خورشید آنکه در حرب کند خا هر آنکه از یک خورشید آنکه  
 دارد از حرب بوقت نخست و قدر آنکه اندر ریخ میزد و از هر دو بر خا  
 از کشتن و هلاک شدن و شمس خاص که میزد و شمس میزد با آن طالع بدان وقت تا صبح  
 تا خیزد یا تا میزد که صاحب طالع مستقیم بود و هر کشتن و هلاک که میزد بوقت دیگر که  
 و اگر راجع بود بوقت نهیمت کشتن و هلاک بود اگر اندر ریخ شمس بود و یکم کشتن  
 بشبیل و اگر اندر ریخ دوزخی بود کشتن بر خیزد بود اگر در خف بود از آنکه بر خیزد

ابراج ط  
 ربع ط

اندر خف نامردی بیکرند هر کوی که دلیل طالب و مطلوب راجع بود با  
 بود یا ساقط بود هم ازین و کبریت و کبریت و صاحب آن دلیل را  
 یا فتنه و غمت و نفع و خیر اندر حرب و کار را با خا ز کشته حرب را از ریخ دوم  
 یا از باب شلالت و بر کبریت اگر صاحب ریخ دوم معبود بود یا سعد بود یا اندر دوم  
 سعد بود یا سیم السعاده یا دلیل سایل یا آغاز کشته بود یا تاخر یا متصل و بود حکم  
 کن رسایل از فتنه مال و غمت و مطلوب از سیم صاحب شمس بیکرند و صاحب  
 دوم طالع صفت کند که اگر صاحب دوم سعد بود و صاحب شمس متصل شود دلیل نماید  
 و منفعت میزد و مطلوب یا از طالب و این باب یا چنان حکم کن که اندر باب یا فتنه  
 حکم کردی در معرفت که حرب کی سپر شود بیکرین اگر در دوی یکدیگر  
 از نظر تفتیش باشند و بطالع ناظر حرب سپر شود و اگر نظر ترجیع بود و دوسپی  
 نشود و کارزار بود و ازجا بر یکا نقل کنند خاصه بر طالب اگر نظر مقابله بود و  
 سر نشود و اگر شمس ترجیع طالع مسلط بود یا ترجیع قدر سپر شدن حرب یا رجعت  
 بود و اگر نظر مقابله بود سپر شدن بمقابله بود و اگر نظر قبلیت بود سر نشود  
 بشلالت بهرج و چنان حکم کن از سیم انبیا یا ترجیع که ازین کفر و اگر مضمون بود  
 حرب و قتل میزد و حال سخت دشوار بود اما هر مس که بدید بکرمقت انحراف حرب یا سیم  
 چیز ازین و طالع و آخر دهان آن از معبود و کشتن برین معلوم شود وقت هر  
 چیز از سال داده و در دوزخ بر مس که بدید بیکرند و در دوزخ غلبه بود و غلبه فعل میزد  
 اگر بوقت قبول ریخ الیه باشد غلبه بود و اگر بطالع الیه بود غلبه بود و غلبه  
 انگس بود که میزد اندر خفست فتنه بود و یکیش و اسقامت کارزار ازین میزد



از دحل و دشت تراشد که سقیا که اندر برج محمد بود کارنا را اندر در زمین بود  
 باد و سربار بود اندر برج نایب که بود و آسان بود و اندر برج منقلب سخت تر و تاقه  
 بود و کار دنیا و روزگار شود و حال کردان شود و این را سوار بر سست ۲۰  
 معرفت آنکه قطره که این بر دایره سیاه و مسوالتش بر دایره که عدد بود و مستقیم  
 نیکو و منجم و مقبول غلط و بر این تر و دایره که شب باقی مقبول بود با صاحب خط  
 السما نظره و بر این تر و اگر در دایره میان مقدار باشد هر کدام را که قریب و نظره او را  
 بنزد و دایره که بر این تر و نظره او را بود و اگر این دایره میان اندر میان کسوف  
 شمس قریب و قتل و حربه بسیار بود و اگر برج نایب بود فتنه و حربه قتل  
 بود و بدترین حالا اندر باب حربه است که دحل اند و بدترین اندر برج نایب  
 بود یا اندر راجع که بر این تر و قطع نشود تا انگاه که در زمان برج تحویل گذرد و چون آن  
 برج تحویل گذرد و منقطع شود و اگر آن سال تحویل کند سال دوم تحویل سال را  
 طالع بنده و از و فرساید کم و بدترین انگاه بود که دحل راجع بود که این حربه چند  
 کرت بعد هر وقت که بار دیگر کارزار بود و این فصل اندر میان سخنها برآید  
 کردم اما اینجا نیز باز کشف ما بر داشته و کاسته باشد در معرفت آنکه کجاست  
 مکان عصبان بر دحل عاصی است یا نه طالع در مسوالتش را کن و وسط السما و سوار  
 ملک است که اگر دایره طالع راجع بود عاصی بود و اگر اندر دایره بود عاصی بود و اگر  
 اندر دایره دحل بود عاصی بود و اگر اندر دایره بود عاصی بود و اگر اندر دایره  
 بود عاصی بود و اگر اندر دایره بود عاصی بود و اگر اندر دایره بود عاصی بود و اگر  
 بود و از دحل و دایره بود و در سقیا که اندر برج محمد بود کارنا را اندر در زمین بود

بود که قریب و دحل و دایره بود با صاحب طالع راجع بود یا عاصی بود و بدترین انگاه  
 با دلیل بتحقق بنزد اندر طالع با اندر دایره که نایب عصبان درون در میان حربه و خطه  
 اگر اندر دایره بود و دایره بود و اگر اندر دایره بود و اگر اندر دایره بود و اگر  
 اندر دایره بود و دایره بود و اگر اندر دایره بود و اگر اندر دایره بود و اگر  
 معصیت و تعصبات را باید با دین قیاس کن از عصبان در معرفت آنکه  
 دشمنی بر دایره که رسد یا نه اگر رسد یا نه که اندر دایره که دشمنی بر دایره که  
 رسد یا نه که بر دایره که رسد یا نه که اندر دایره که دشمنی بر دایره که  
 گرفته شود یا دشمنی بر دایره که رسد یا نه که اندر دایره که دشمنی بر دایره که  
 دایره که دشمنی بر دایره که رسد یا نه که اندر دایره که دشمنی بر دایره که  
 و یکی اندر دایره که دشمنی بر دایره که رسد یا نه که اندر دایره که دشمنی بر دایره که  
 دشمنی بر دایره که دشمنی بر دایره که رسد یا نه که اندر دایره که دشمنی بر دایره که  
 دایره که دشمنی بر دایره که رسد یا نه که اندر دایره که دشمنی بر دایره که  
 یا تحت الشعاع بود یا صاحب طالع تحرق یا بیکجا به بود و بدترین انگاه  
 حال آن شهر و اول در و اگر دایره که رسد یا نه که اندر دایره که دشمنی بر دایره که  
 از اندر دایره که دشمنی بر دایره که رسد یا نه که اندر دایره که دشمنی بر دایره که  
 بود و خاصه اندر طالع اندر دایره که دشمنی بر دایره که رسد یا نه که اندر دایره که  
 از حزن و غم که اگر دایره که رسد یا نه که اندر دایره که دشمنی بر دایره که  
 خون بختن که بر دایره که رسد یا نه که اندر دایره که دشمنی بر دایره که  
 برینند در معرفت آنکه دشمنی بر دایره که رسد یا نه که اندر دایره که دشمنی بر دایره که

دشمنی  
 راجع دایره















و تکرار بسیار ایشان اتصال قبول بود از مودت الفت و موافقت بود و انما از این  
 آید و اگر اتصال قبول بود از مخالفت میان ایشان بود مستحق نیز و لیکن گاه که با یکدیگر  
 دوستی کنند و اگر قبول بود و مخالفت منازعت بود و یکدیگر دوستی و موافقت  
 و اگر اتصال نبود یکدیگر نافرمانی جامع یا در انوار حکم کن از نظر مودت و مخالفت  
 و از قبول و غیر قبول چنانکه یکدیگر را در حکم کن بر دلیل که در واقع تمام می شود  
 بیکدیگر و در آن در باشد و یکدیگر را در قبول بود و اندوخته و شرف بود یا مقبول  
 یا معذور یا مستقیم یا صاعد بود یا مستقیم بود صاحب این دلیل قوتش را در کمال  
 و با امانت و دانستن بود و دست او قوی تر بود و هر دلیل که باطل بود درین بود  
 مغرب بود ضعیف بود ساقط بود راست کار نباشد و اگر مقبول نبود کار نام بود  
 و غرضش را در آن نیز و اگر حق بود یا خاست نیز و اگر راجع بود در دفع زن و غلط  
 کنند و نیز و هر یک که یکدیگر در باب بصاحب طالع و بصاحب طالع و بطار و  
 و دشمنی که این دو کوکب از شکل ایشان از یکدیگر هر یک با دلیل سایل یا دلیل مسئول  
 خط و شهادت بود بران چیز دلیل که صاحب دوم و آن کوکب که اندوم  
 نیز دلیل سایل و مشتمل بر صاحب و کوکب عارض اندر نام دلیل مال و مال  
 عنایت هر کدام دلیل که معذور بود و دیگر حال و دلیل صاحبش ناظر بود اگر صاحب  
 مال بود و در او قیود بود و هر کدام دلیل مال که راجع یا مستحق یا غیر مقبول بود و دلیل  
 صاحبش ناظر بود و کسی که مال و چیز و نیز می اگر اندر دوم یا اندر شامی  
 در معرفت حال دور دست که میان ایشان دو دست یکدیگر بود و اگر سایل از کسی  
 پرسد که با وی دوستی خواهد کرد نام شود یا نه یکدیگر بود و حسن حقیقی بود یا بجمادی

بلکه سایل از طالع و از صاحب طالع و فرد مسئول عنده از سایل و از صاحب سایل  
 حکم کن از نظر عدالت و محبت و قبول و رد و سعادت و شرف چنانکه از یک  
 انباری را در حکم و اگر اتصال از جهت ناقص یا جامع یا در انوار حکم طالع و کوکب  
 آن کوکب یا آن هیچ چیست ام بدان طالع و کوکب حکم کن که بدان سبب نام شود و محبت  
 آنکه که با آنجا نه و بدان کوکب مستحب و اگر خداوند سایل اندر حاد و غشیه یا حیا  
 حاد و غشیه یا سایل نیز مسئول عنه بدلیل عایش سایل و در سندر او بود و حاکم باشد  
 و در صاحب طالع نظر مودت بود و نیز بر که هر دو مقبول و معذور یا شرف و محبت  
 حکم کن از صاحب طالع از یاد هم و نیز اتصال صاحب سایل و اگر از ره با هم را در طالع  
 یا صاحب سهم را در میان دو دلیل اتصال بود یا راجع بود یا اندر طالع بود  
 و بصاحب سایل ناظر بود یا اندر طالع بود و بصاحب طالع ناظر بود یا اندر سایل  
 بود و بصاحب طالع یا بصاحب سایل ناظر بود یا نه و دلیل که در میان دو سایل بر  
 آمدن دارد و هیچ حکم کن از نظر سعدان هر کدام دلیل که اندر و در وجهی است  
 کار بود و هر کدام که اندر هیچ نقاب بود و در سپر شود و هر کدام که اندر هیچ است  
 بود و هر کدام که اندر هیچ نقاب بود و در سپر شود و هر کدام که اندر هیچ است  
 که معذور بود و در سایل خود بود و هر کدام که مقبول بود و در سایل خود بود و هر کدام  
 که صاعد بود و در دست قوتش بود و هر کدام که در مستحق بود و در قوتش بود و هر کدام  
 که مستقیم بود و در سایل خود و خوشه و نامی و نیز هر کدام دلیل که بر خلاف این است  
 بود که صفت که در هر خلاف سایل بود از نظر معذور و خوشه و شرف و خاند  
 و هر طالع یا صاعد و باطل و شرف و غلبه و آنچه بدین نام حکم کن



در معرفت آنکه طلب مقصود کند پیش که در انجا بود و مقصود حاصل شود یا نه  
 اگر سایل کند که بنده آنکه مردم آنکس را بخانه یابم یا نه اگر نزد برادر و از صاحب بیستم  
 نکرد و اگر نزد برادر و از صاحب سایل کرد و اگر نزد فرزند و از صاحب بیستم  
 نکرد و اگر نزد مادر و از خانه و اگر از پدر و بیکانه پرسد یا آشنایان بگویند که از صاحب بیستم  
 بیکر صاحب سایل کیست اگر اندر و ندانند آنکس را نبود و اگر اندر نایل و ندانند  
 اندر نزد یک خانه و بگوید که نزد نایل بود از خانه دور بود و بگوید که نزد  
 بیستم و اگر صاحب سایل اندر و ندانند صاحب سایل اندر نایل و ندانند و با ساقط  
 بود و بیطالع خواهد آمدن یا در چه طالع یا بعضا صاحب طالع تا نظر بود و بیست و یک  
 سایل نزد آنکس و در آنکس خود بیاید و اگر صاحب طالع در ساقط بود و نایل  
 و صاحب بیستم اندر و ندانند بگوید که بیستم سایل نزد آنکس بود و آنکس سایل  
 انجا که رود و سایل ساقط بود و نایل بود و بگوید که ناظر باشند بیکدیگر و اندر  
 در بیاید و اگر ناظر باشند بیکدیگر هر دو سایل بیکدیگر آینا بیفتند و بیست و یک  
 سؤال کند که بنده آنکس را چه کنم که در حال نه باور نزد در انفع بیستم و بیکر  
 بعضا صاحب طالع اگر اندر ان هیچ که است مقبول بود یا موافق طبع خویش یا صاحب  
 بیستم مقبول بود و مسعود نزد آنکس را قبول فرمود و از ترس و بیکدیگر بیاید و بگوید  
 در شاد شود و اگر جز این بیستم قبول نباشد و مقصود حاصل نشود و بگوید که

در معرفت آنکه طلب مقصود کند پیش که در انجا بود و مقصود حاصل شود یا نه

و اگر صاحب بیستم متصل شود بلیل طالع مال یا بدین معنی و غیب و آسانی یافت شود  
 و اگر اتصال بود و بنده آنکس را نزد و بیستم و اگر آنکس یافت شود و اگر اتصال از بیستم  
 و معانی بود و یا بدین معنی و طلب و غایت و غایت خاص که قبول بود یا اتصال از بیستم  
 و اگر صاحب بیستم بیستم با اندر و ندانند یا خداوند طالع بیستم یا معانی بود و  
 جستن بر است و از حق و بیستم و بیستم و بیستم و بیستم و بیستم و بیستم و بیستم  
 بیستم و بیستم و بیستم و بیستم و بیستم و بیستم و بیستم و بیستم و بیستم و بیستم  
 و ندانند و خداوند غایت ساقط بود و بیستم و بیستم و بیستم و بیستم و بیستم و بیستم  
 از بیستم بود و با بیکدیگر و ندانند و بیستم و بیستم و بیستم و بیستم و بیستم و بیستم  
 بیستم و بیستم و بیستم و بیستم و بیستم و بیستم و بیستم و بیستم و بیستم و بیستم  
 بیستم و بیستم و بیستم و بیستم و بیستم و بیستم و بیستم و بیستم و بیستم و بیستم  
 یا خداوند و بیستم سایل مال خود نفقه کند اندر عمارت که میان ایشان اتصال  
 نبود بیکدیگر که نزدیک کند یا معنی کند و از در حکم که بیستم و بیستم و بیستم و بیستم  
 مستطاع در معرفت آنکه غایب یا حاضر زنده است یا نه اگر سایل  
 کند که فلانکس کی غایب است زنده است یا مرده و این حکم بر حاضران نیز توان  
 کرد بیکدیگر و بیستم و بیستم و بیستم و بیستم و بیستم و بیستم و بیستم و بیستم  
 بود یا بهبوط محقق بود این مرده بیستم خاص که مشرف که اندر و ندانند و بیستم  
 یا اتصال که بیکدیگر خواهد مردن اگر راه متصل بیستم صاحب موت یا ندانند که بیکدیگر  
 اندر بیستم الموت بیستم این مرده است اگر راه بیستم و بیستم و بیستم و بیستم  
 که طالع بیستم این مرده بیستم و بیستم و بیستم و بیستم و بیستم و بیستم و بیستم و بیستم



و اگر اندرین میان خداوند طالع اندر ششم نیز خداوند ششم نزدیک درجه طالع بود  
 این مردود و نیز با این دلیل نیز اگر صاحب ساعت اندر ششم نیز با اندر چهارم  
 با و با کبر متصل شود که نیز ربع است این کس مرده و اگر خداوند طالع اندر چهارم  
 نیز و نحو نیز و ماه بگذارد و ششم نیز با بدان ستاره چونند که اندر ششم است با طالع  
 رابع و نوسنارگان سعدان خداوند طالع سافط نیز و ششاع کس چه ستر بود و او را  
 و ششاع کشته باشند و اگر چه اگر کلا کس خدو و نیز و ماه و نیز ششاع یا زکود و نیز ششاع  
 خاصه که آن کس خدو رابع بود یا سابع و نیز اگر خداوند چهارم مشرف شود و خداوند  
 ششم متصل شود با از خداوند ششم باز کرد و بگذارد و در رابع متصل ششاع مرده نیز اگر  
 خداوند طالع کوب کس ششاع و آن کوب با از خداوند ششم نیز و ماه از و باز  
 کرده در رابع طالع چون و نیز از کس و نیز اگر با زکود و از آن ستاره که اندر  
 سیم است با اندر رابع است و بگذارد و سیم متصل شود یا با کوب که اندر ششم است  
 خبر کس به راه اندر نیز و اگر صاحب طالع اندر رابع رابع بود با اندر رابع بود یا نیز  
 بود از صاحب بر صحت ندهد و نیز و اگر با اینده جفت شد به حد اطلاق بود یا نیز  
 به خط یا به خط کس دلیل مرکب بود و اگر اندر کس ششاع بود و صاحب ششم  
 ششاع پس مرده نیز اگر دلیل عطار بود و از آفتاب تمام دور بود و کس مرده  
 بگذرد دلیل کس مرکب و نیز اگر زهره و سهم السعادة اندر ششم طالع بود و کس مرده  
 با ایشان بگذرد این هم دلیل بود بر کس طالع و با ماه چون مقابل یکدیگر شدند  
 و ستارگان سعدان ایشان بگذرد آن نیز دلیل کس بر کس اندر ششم مرده و خداوند سیم  
 السعادة نیز و از آفتاب نیز با میان دو کس نیز آن نیز هم دلیل مرکب و اگر با عالم

نود بود و ریح اندر ریح عاشر و راسه کوب سعدان طالع با ششاع این نیز دلیل است  
 و چون اندر ریح رابع با و نیز و خداوند طالع ساقط بود و سعدان نیز و کلا کس  
 بعد از آن نیز دلیل مرکب بود و چون عطار و بقا به ماه بود و کوب کس ششاع  
 ناظر باشد که با او باشند آن نیز دلیل مرکب کس از ریح و نیز و ریح ششم کس  
 و از طالع بنگین هر کجا برسد اگر چنان بود که کس بود یا از حد مقابل کس بود یا نیز  
 بود اگر کس مرده بود و نیز اگر خداوند مقابل این سهم کس بود یا کس طالع و دلیل  
 کس بود و در صورت کس سبب مرده است بگذرد و طالع و نیز و کلام  
 دلیل کس بر کس که دلیل نیز ششاع و نیز کس مرده بود و از و ریحانی و اگر دلیل کس  
 بود از ریح و زحل اندر ششاع آتش نیز و طالع با طالع باشد یا طالع مرده بود  
 و اگر اندر ششاع خاک بود از رسود و بود و اگر اندر ششاع با در بود یا اندر وسط الساعه  
 بود از دیوار بلند یا از بلند ششاع مرده بود و مرده و نیز و اگر اندر و نیز و از و تا و  
 طالع هم از جوار بلند افاده بود و اگر اندر سلطان بود با اندر ششاع و از ریح ششاع  
 آب مرده بود بگذرد از ریح صاعد بود از ریح بود و اگر دلیل ریح کس ششاع  
 و ریح اندر ششاع آتش بود دلیل کس که نیز با ستر و آن مرده بود یا و کلا کس  
 باشند از کس مرده است صفا مرده و نیز و اگر اندر ششاع خاک نیز از بلند افاده  
 و نیز و اگر اندر ششاع جوار نیز از خون و صرع و برقان مرده نیز با ششاع  
 باشند و اگر ریح اندر وسط الساعه بود یا مرده باشند اگر اندر ششاع آب  
 بود اندر آب مرده بود یا نیز یا کس اندر آب باشند بگذرد و مرده باشند یا کلا  
 کس که نیز و اگر کس دلیل کس و آینه باشند از خون و ریح و ششاع مرده بود و



و اگر خداوند طالع محقق به نام و ماه و ربع یا مضافه کرد که از سوختن و بریدن انام  
 بود و اگر ماه مقابل آن قیام بود و ربع فرج یا مقابله او بود و آفتاب یا زحل بود  
 یا با زنب یا آنکه اندر جمل که گفته شده باشد یا در میان بسیار و اگر آن کسی که طالع  
 مرکب بود اگر اندر طالع بود که از این چهار بود اگر اندر دوم بود از جهت مال گفته شود  
 و اگر اندر سوم بود از جهت قریا یا از جهت سفر و دین و دیانت مرده باشد و اندر طالع  
 جنت یا با وضیاع و عقار مرده بود از جهت از جهت طعام و شراب و شوق و  
 لذت فرزندانش مرده بود و اندر ششم از جهت بندگان و مرض معالجه مرده بود  
 و اندر سابع جنت زن و اینجا زوجه مرده بود و اندر ششم از جهت زهر دادن  
 یا ماریات مانند آن مرده بود و اندر نهم از جهت سفر و دین و دیانت مرده بود و اندر  
 عاشر از جهت کار و پیشه عمل مرده بود و با سلطان و مایه اندر حاد از جهت  
 دوستان عاشق و امید از جهت مال سلطان مرده بود و اندر دوازدهم از جهت  
 مستوران و مومنه و اعاد مرده بود و بدانکه هر وقت که بخیر بود و بدلیل آن کارگاه  
 خود بقیه خویش بود و اگر دلیل بگوید که چنانچه هلاک کرد مرگت در این است  
 اسبابی که از انصال و نظر بر حکم در معرفت آنکه حال سال چنانچه  
 برکت که سال از آنکه خود برسد بنگرند و نداشتن تا آن سناره که در غایت است  
 اگر اندر دوازدهم و قمر و صاحب طالع سوزین و کوب بودند شفاعت سترگان  
 از دور و درین بین کسی که بد آن وقت که خداوند طالع بدید که رسید یا آن که منور  
 بدید خداوند طالع رسید یا بدید طالع رسید مسرهم بود اگر آن شخص طالع  
 بود در آن کی چنانچه باشد و اگر اندر وسط السه بود در آن کی آشکاره بود و اگر اندر

سابع بود مرکب و برین بود از سبب حرب و یازن و اگر اندر طالع بود و انما بود  
 که زاده بود یا از آن چهار بود که از شکم مادر آورده بود اگر زحل اندر وسط السه  
 بود و اندر ربع آبی و خداوند طالع اندر ربع بود یا اندر ربع سابع اندر آب غرقه  
 کرد و بقتل و اگر زحل صاحب بود مستقر بود و اگر خداوند ششم ربع نیم و فوق الارض  
 بود یا اندر وسط السه و اگر کسی بر سر دایره خاصه که ربع جزایم و اگر خداوند طالع  
 اندر تحت الشعاع باشد یا بدید طالع نکرد یا صاحب موت بدید طالع نکرد یا شقا  
 بچنان بدید طالع رسد این که ببرد و بجز اگر صاحب طالع ساقط بود از دور  
 از صاحب طالع مفرق بود و صاحب ششم مفضل شود و ماه و اندر بین بیان بختی بخیر  
 باشد این که بخت بر او اگر خداوند طالع اندر میان دو کس بود از آن دو کس که خداوند  
 هشتم بود یا ربع یا سابع خاصه یکی که پیش خداوند طالع بود و قمر او را بود و یکی که  
 سابع است و اگر ماه یا ربع یا ششم باشد و صاحب طالع به ترجیح ایشان بود باشد  
 طالع یا ربع یا ششم به نام و آفتاب بقا بدید طالع باشد اندر دست خود داشته  
 شود و این دلیلها آشکاره دست به که سعدان از و ساقط شوند بنظر و شعاع کشید  
 و اگر خداوند طالع بود خویش نزدیک بود مثل و همچون عمر سپهر شده بود بجز  
 اگر خداوند ربع بود خویش سید بود که ششم باشد یا خاصه که بخت به بخت بود  
 اگر خداوند دوم کوب کس به خداوند و خداوند طالع از صاحب ششم مفرق بود  
 و بترجیح و مقابل خداوند دوم انصال کند و بجز اگر خداوند دوم بیداند هشتم  
 بود در آن کی که رسید یا بدید طالع رسید یا بدید طالع رسید یا آن که منور  
 ساقط باشد این که سها که بار در دم کی اندر کجها و بجز بقیه طالع آن ربع که



هیچ آبی بزم که سرزند یک آب بود و اگر خداوند طالع از تریج مریخ باز کرد و بتعالی  
 زحل بود و قمر زحل را بود و با هم شک اندر اندازند خاصه که اندر مریخ خاک گردد  
 و اگر از مقابل زحل باز کرد و بتعالی مریخ پیوندد و قمر مریخ را بود و آتش  
 اندر اندازند خاصه که فوق زمین بود و ماه نیز اندر مریخ منقلب بود و سوران  
 کوکب پیوندد که اندر وسط السابو و آن کوکب صاحب چشم بود با کوکب  
 خشم بود از دیوار خفا اندازند و اگر ماه اندر مریخ ذوج بین بود و او را یخنیق با  
 مانند این آتش اندازند و این دلیلها که گفتیم یا ناز نه طبع حکم کن و اگر آفتاب باز  
 کرد مریخ پیوندد و با از مریخ آفتاب پیوندد و دلیل مریخ از سوختن بود و  
 آنکه که ماه پیوندد و اگر آفتاب باز کرد و بتعالی زحل پیوندد یا از مریخ خاک  
 بآبی پیوندد و با از آبی بجای پیوندد و مریخ سیر با بود و صاعقه و اگر یکدیگر  
 یکدیگر را خشد و صاحب طالع میان این دو کس بود مریخ از مریخ پیوندد خاصه که اندر  
 رابع بود یا ناز عشر با سوس و اگر کس از مریخ سبع بود و صاحب طالع نیز بود  
 و ماه تریج کوکب بود یا مقابل اندر مریخ سبع و شمع کوکب متحد و تطالبت لفظ  
 بود مریخ از مریخ پیوندد یا ناز خاصه که مریخ از مریخ اسد بود و اگر این دلیل که  
 گفتیم اندر مریخ آبی بود مریخ سیر با آبی بود و پیچیدگی مریخ و اگر آبی بود و نیکه چاه  
 آب پیرو یا خانه نشاک و با این دلیلها که یاد کردیم اگر ماه اندر زحل بود یا اندر  
 جمر یا ساریر یا مریخ خاصه که صاحب طالع یا در بران بود یا آن کوکب که مانند بزرگ  
 بود مانند راس العقول و سالی سلطان و این آنکه در دست بود مریخ اندر زحل  
 بود و قمر اندر زحل و اگر صاحب دما اندر طالع بود یا ناز ماه اندر مریخ بود و آفتاب

عطارد را اندر بین میان شباهت بود و سعدان از بین ساقط بودند یا مریخ یا زنب  
 و عطارد یا و بر بود یا خداوند طالع از نوب بود این کس نیز حرکت شود و اگر خداوند  
 اشم مریخ نیز و با از مریخ اشم عقرب نیز و ماه از زحل باز کرد و مریخ پیوندد یا از  
 مریخ باز کرد و زحل پیوندد یا مریخ اندر مریخ پیوندد و زحل در مستقل بود مریخ  
 از قصاص بود یا خوشی که بشد و اگر زحل اندر زحل بود یا اجتماع کوکب اندر  
 و برود خداوند طالع نیز اندر بود یا صاحب طالع اندر مریخ کوکب تریج یا مریخ  
 پیوندد و خوشی که راضی کند هر دلیل که اندر و از مریخ پیوندد یا مریخ پیوندد یا  
 از سبب شمن بود یا خوشی که خفا کند خاصه که ماه و آفتاب ساند و اجتماع که پیوندد  
 اگر صاحب طالع اندر شرف خویش بود و کوکبان سعد هم شمع و هم نظر از در ساقط  
 بود و مریخ کوکب و زحل هم پیوندد یا مریخ در طالع طالع و نوزده بود مریخ بر شمع  
 یا اندر دولت و اگر اندر مریخ بود مریخ از مریخ شمع و اگر از مریخ پیوندد  
 مریخ نیز یکسان است یا مریخ و اگر اندر خانه خویش مریخ مریخ اندر شمع خویش یا خانه  
 خویش مریخ کوکب که در دلیل مریخ نیز اگر اندر مریخ آفتاب بود سبب مریخ که مریخ  
 و خفا بود و اگر اندر مریخ یا در مریخ سبب از مریخ پیوندد و اگر اندر مریخ خاک بود  
 سبب مریخ و خفا بود و یا نوزده و اگر اندر مریخ آبی بود سبب مریخ مریخ پیوندد  
 با مریخ و اگر دلیل مریخ یا مریخ مریخ مریخ مریخ مریخ مریخ مریخ مریخ مریخ مریخ  
 آفتاب اندر زحل بود و با مریخ و زحل مقابل ایشان بود و آفتاب مریخ پیوندد  
 تریج ایشان بود ملک را بکشند و مریخ مریخ اگر اندر مریخ الارض بود یا کوکب  
 متصل اندر مریخ الارض و قمر آن کوکب پیوندد یا مریخ مریخ مریخ مریخ مریخ مریخ مریخ مریخ







سفر گشت و آن کوکب که قمر متصل است بر آن جا که در این سفر باشد آن از  
 سفر و وقت آمدن و از سفر و شکر یکی از این معانی است و محل قرارش شکر یکی از این معانی  
 و دلیلان هر یکا سعد یعنی با نظر سعد بر شمع سعد دلیل معانیست چنانکه  
 و الله اعلم و معروف اگر سفر با هم رسد یا نه و از یک و دیگر چنانکه  
 از حال سفر که نام شود یا نه و را دهم و یا نه و دیگر صاحب طالع و قرار اندازیم  
 بر صاحب هم چنانکه یک و دیگر که اندر هم متصل بود دلیل کند بر سفر و یک بر او دل  
 چنانکه خواهد بود و خواهد شد و اگر صاحب هم اندر طالع بود یا آن کوکب که اندر  
 هم بود متصل شود صاحب طالع با یک کوکب که اندر طالع بود متصل شود و سفر و یا نه  
 به خواست سایل و اگر اتصال بودت بود یا سازه بود و اگر از عدالت بود و شوق  
 بود و اگر سعادت بود و مقبول چنانکه این سفر و مبارکت بود و اگر شوم و غیر مقبول  
 بود این سفر و دید بود و اگر دلیلان یکدیگر متصل نباشند و کوکب بر نقل کند یا مع  
 کند یا نور کند میان این دو دلیل و یکی کند بر سفر از سبب آن کوکب ناقص  
 یا در امور و اگر صاحب طالع و صاحب تاسع یک کوکب که آن دو متصل هم و آن  
 کوکب بهمانه هم یا طالع ناظر بر دلیل سفر چنانکه صاحب طالع یا کوکب بر متصل  
 شود اندر سفر نکند و اگر بر دو دلیل یکدیگر اتصال کند و معنی بسیار طالع  
 بود و صاحب طالع را بخوبی چنانکه صاحب تاسع را از سفر باشد و مثلاً اندر رفتن  
 و باز ماندن از جهت آن کوکب غریب چنانکه طبع میج و در اگر صاحب طالع صاحب  
 هم متصل شود و باز بر آن تاسع یا معانی اتصال کند سفر را طالع یا پیش از آن  
 بعد از آن سفر که یکبار صاحب میج است از طبع و کوکب آن میج سفر پیش از آن

صاحب هم اندر تاسع سفر سخت نزدیک بود و چنانکه صاحب طالع ساقط بود تا  
 باخبر میج سفر نزدیک بود اگر تاسع بر خویش یک کوکب که اندر هم یا اندر سیم و اندر موضع  
 خویش فرعی ضعیف غریب بود و یک که تاسع بر خویش و اگر اندر تاسع بر خویش  
 زود بود و اگر صاحب هم یا صاحب سیم اندر موضع غریب چنانکه سفر بر او صاحب  
 طالع زحل چنانکه زحل اندر خانه خود چنانکه زود بود و سفر نکند و اگر نکند معانی و در سفر  
 و اگر اتصال و انحراف قرار زود بود دلیل سفر بود و اگر از تاسع و معانی سیم و دلیل  
 کند اتصال قرار زحل اندر تاسع بود یا ساقط بود دلیل کند خاصیت میج که سفر نکند یا  
 قریب میج بطالع ناظر دلیل سفر بود و یک بر شدت و خوف و اگر اتصال بودت  
 سفر و بود و اگر کوکب بود اندر جزو سلسله سایل که شش باشد هم و قمر باشد  
 سفر دلیل کند تا آنکه که اندر طالع این را خاطر خود باخود قمر بود یا صاحب تاسع  
 یا صاحب سیم الساعه بود دلیل کند بر سفر که صاحب طالع یا صاحب هم مقارن چنان  
 رابع بود مقام بود و سفر نکند و چنانکه اگر قرار اندر رابع بود یا صاحب رابع بود یا صاحب  
 رابع اندر رابع یا وسط الساعه بود یا اندر تاسع بود یا اندر سیم بود و سفر نکند و اگر اندر  
 چنانکه کوکب میج و آن کوکب که اندر طالع رجعت بود سفر نکند یا دام که آن کوکب  
 از آن میج قبول کند اگر فرما کوکب صاحب متصل میج سفر نام نشود تا آنکه که صاحب  
 طالع شاهد نبود و هر قدر که آن کوکب که دلیل میج بر سفر رابع بود دلیل باز آمدن  
 بود و اگر مقیم اول بود باز ماند و اگر مقیم ثانی بود باز ماند و باز زود راست شود  
 و سفر کرده شود و اگر طالع میج ثابت بود و اندر وسط الساعه کوکب میج که دلیل  
 کند بر سفر کار است کند و سفر باز ماند و اگر ضا و اندر طالع رابع بود سفر باز ماند



شهادت سفر بود و آنکه بر سر گذرد و شود و صاحب نام راجع بود سفر بازماند یا بجای  
دیگر سفر کرد و یا از بنده راه بازگشتن جز با آنکه که صاحب کالات افتد دیگر از جهت  
سفر آنکه دلیل کند بر سفر در معرفت آنکه اندکین سفر خطر و خوفی بود باز  
بجای طالع و صاحب طالع و صاحب نام اگر اندر طالع کوکب بیست و نه سال بود  
که صاحب طالع و صاحب طالع را منفرست کند و بنابر و منظر بود از جوهر آن کوکب  
آن خانه نشاند اگر آن کوکب کسی کند صاحب دس بود چهار بود و اگر صاحب  
دوازدهم بود بند و زندان بود و اگر صاحب ششم بود درکت بود و اگر صاحب شش  
افتد باز راحت یابد و اگر صاحب دوازدهم و صاحب ششم بود و در شش بود از  
دزدان و دشمنان و اگر از طالع ناظر بود چه کشتن بود و اگر از دهم ناظر بود مال با  
و بجز آنکه از دهم خانه اگر این کسی کند صاحب طالع را بهشت از انصال صاحب  
نهم بود چش از نبودن سفر عارضه باز خورد که بازماند و اگر سه سال از انصال آنکه  
سفر بود این بنابر و در اندر راه بهر و اگر کمال اندر طالع بود و شغولی از جهت تن  
جان بود و اگر اندر وسط السام بود از سلطان یا از کار و بهشت بود و اگر اندر  
سابع بود و شغولی از دزدان زمین بهر که قصد آن کرده است و اگر اندر رابع بود  
حلا بهشت این که نتواند بهر دزدان و اگر چنان که بر نوزد لیل طالع را از دلیان فر  
قطع کند اگر کوکب سعد قاطع بهر بازماند سفر خیر و نیکوین بهر و اگر شش بهر باز  
ماندن سفر خطر و بنابر بهر که آن کوکب قاطع صاحب کرام خان بهر اسلحه  
چهره از طالع آن بهر که در خانه کف دست در معرفت آنکه خط و تبار  
بکدام نژاد بهر که اسرا کند که دل شغولی و خوف خط در راه بهر با در خط یا در قصد

یا بکدام موضع بکدام آن کمال از درجه طالع بود یا راجع خوف و ترسین تر از خط  
یا آنکه که در سر نهاده است و اگر آن کسی از چهارم بود یا سابع بود خوف و غمنا  
اند راه بهر نزدیک مقصد و اگر کسی از درجه سابع یا درجه وسط السام بود  
اند راه بهر نزدیک مقصد در رفعت و هم در اکتان نزدیک مقصد و اگر کسی از  
درجه وسط السام یا درجه طالع بود خوف و غمنا بود با اکتان بود که نزدیک  
نزل و ترس و خوف و سبب بهر و بجز حکم که از درجه صاحب طالع تا بهر درجه نسبت  
خوف و ترسین نزل بود و تا صد و هشتاد و درجه بهر از نزدیک مقصد خط بود و از  
صد و هشتاد و درجه تا دویست و هشتاد و درجه اگر کسی بود خط اندر اکتان بود  
بمنزل قول از مقصد و تا هر دو نزدیک تر خویش خط بود و بجز قیاس که از درجه  
تا دوازدهم که نصف کردم بهر بر و اگر کسی از سابع بهر و نفع چند و بکدام  
بلکه که تا سفر چند فرسنگ است تا بهر از دهم و از دهم بهر نسبت که تا حقه بهر چنان  
فرسنگ که بهر که دلیل سفر کس فرسنگ شود و بکدام از درجه طالع تا درجه چنانچه  
بهر چنان فرسنگ برسد غمنا بود و اگر بعد بهر چنان فرسنگ که برسد  
سعادت و شاد و نفع چند و بجز دلیان که از درجه صاحب طالع و درجه تا نیکو  
و بهر راه دانسته باشد و کس و اگر این کسی اندر حلا بهر و شش است او افتد  
کو شاد و اگر اندر شش است او بود افتد اندر دهها و کو بهر اکتان  
نار رسد و اگر اندر شش است او بود افتد اندر دهها و بیا بیا و چو رسد و در  
موضع درخت سار و اگر اندر شش است او بود افتد نزدیک دریا و کن راهها یا در آب  
یا در غلزار یا رسد و اگر آن کسی اندر خانه یا ترس و ترسین تر از آن جایگاه



رسد که با آنجا منسوب بود یعنی کواکب کش و اگر یک ربع بعد بود دفع و غیره  
 بطریق مذکور و بدین ترتیب آن بود که ماه اندر طالع بنی یا بدین طالع نزدیک بود  
 و نیز بدین اندکاه بود که طالع عتوب بود و این کس پراخ اندر کشه شود و ملاک کند  
 و چگونگی کار در قبول نکرد و گنجهها دور او را کرد اگر دیگر کند در معرفت  
 اکثر این مسافر چگونگی بیرون رود و از چه سبب و چه پیش آمده و اگر ماه یا صاحب  
 طالع بصل یا ببطارد مقابل بود فصد سفر کرده بود و اگر سعدان یا صاحب  
 بود این مرد با مال بسیار بیرون رفته بود بیک صاحب طالع و در کرام که تو را شنید  
 و بل و راست کرد بل از بصل منصرف بود و راه که رفته بود یا چنان رود و اگر چنان  
 منصرف بود که پیش از آنکه او را که رفته بود و اگر از شرف بود که پیش از آنکه  
 سلطان رفته بود و اگر از زهره و منصرف بود از سبب ثانی و اما در رفته بود و  
 اگر از شرف منصرف بود از سبب علل و زرا و فضات بیرون رفته بود و اگر از علل  
 منصرف بود از سبب علم و تجارت و اعمال بیرون رفته بود و اگر از نظر عدل و  
 بقدر استیلا بیرون رفته بود و اگر اتصال قبول گشته بود بیرون آمده بود و اگر غیر  
 قبول بود بنا خشنود و بیرون رفته و اگر صاحب طالع با او منصرف شود بیک صاحب  
 بیج ماه است یا صاحب بیج صاحب طالع از شهر و از خانه خود بیرون رفته  
 بیج و بیج بیرون ماه از زهره و اگر که صاحب شرف است از شهر و از خانه  
 عزت دولت خویش بیرون رفته بود و اگر از آن کواکب یا زکری که از شرف  
 ماه است یا از شرف حمزه یا از شرف خداوند طالع اذعان و آن خویش رفته  
 بود و از کواکب بیرون رفته بود و اگر ماه از صاحب بیج و خویش منصرف شود یعنی

بیج یا کواکب که اندر بیوطا و بود یا اندر بیوطا صاحب طالع بود این کس از شرف  
 و کرامت و محبت بیرون رفته بود و اگر کواکب بیج قیاس حکم کن و اگر ماه یا خانه  
 طالع از صاحب بیج و بیج بیج منصرف گشته بود از کواکب که اندر بیج و خانه  
 یا از کواکب بیج از زهره راه یا زکری که بیج بیج بیج بیج ماه و خداوند طالع بیک صاحب  
 شود و بل است که از زهره راه یا زکری که بیج بیج بیج بیج ماه بیک صاحب  
 متصل است این نیز خواهد بود و از هر حکم کن اگر آن کواکب بیج رفته بود و از شرف یا از  
 خانه صاحب طالع یا از شرف قدیم یا بیج صاحب طالع بود بیک صاحب بیج شهر  
 خویش بیرون رفته و اگر از شرف بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج  
 جاور معروف بود و اگر بصل متصل بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج  
 بود و زرا و فضا و علل و سادات بیج و اگر بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج  
 و سر و مکان بود و اگر آفتاب بود بیک صاحب بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج  
 و آمدن و بیرون از آن بود و اگر ببطارد بود و بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج  
 یا فقر یا صاحب طالع بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج  
 آن شهر و در دیکه ایشان معروف بود و اگر از شرف بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج  
 اینجا بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج  
 نبود و یا بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج  
 دارد و آینه و رنده و هر که بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج  
 و اینجا بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج  
 بود معروف بود و اگر از سادات بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج



بود و اگر اندر دوازدهم باشند بود از نوزده بیکان و فرومایگان بود و هر چه حکم است  
و اگر مسافر اندر دیکه سر از دروازه خانه باز گرام قدم است اگر دلیل مقصد و حقا  
بر جشن ظاهر بود معروف به اندران شده و اگر ظاهر بود بهر حال و اگر نظر صورت بود اندران  
مهر محمود بود و اگر نظر عداوت بود اندران مشهور بود و اگر نظر مقابل بود و چشم  
بگرفته و صاحب راجع و خصوصیت بود و اگر نظر قوت بود و عید ستم کننده بود و حقا  
در دم بستند و هر چه حکم کن هر کار را از اتصال و از انصراف و در وقت  
انکه درین سفر خیر و نیکویی پیش یا نباشد و چگونه بود بیکر اگر کواکب سعد و صاحب طالع  
یا صاحب هم را یا صاحب سیم را یا ماه را سعد و کند یا اندر طالع بود یا اندر سیم  
بود یا بیان مواضع ظاهر از نظر قبول و مودت و دلیل خیر و سعادت بود و نیکو  
و اگر بیشتر دلایل سعد باشند سعادت نزدیک است و اگر بیشتر محروم بود و هم محروم  
بود و بقدر و هر چه قیاس کن که از میان قیاس کن در از در و از هر چه و از راجع  
فکک صاحب طالع و از نظر سعدان از هر چه و بیشتر و آفتاب سهم العاده و از آنجا  
برج سهم العاده یا از نظرات این طالع یا صاحب طالع و یا و نه نه و سیم  
چگونه هم از این حکم بر نیکویی و نفع و دولت و شاندر خاصه از اتصال قبول  
در معرفت کند و در بیشتر و آید و گوید که چه گاه نام اندرین بیشتر بیک  
بلان ساعت که اندر آید که اندر تانی اندر طالع راجع بود و دلیل کند بر نزد باز  
کشتن به وقت حاجت هیچ چیز نبود و اگر اندر مقام اول بود و بر با نیکو کار  
به قصاص حاجت و اگر اندر مقام ثانیه بود یا زکر در میان رفت و در هر حاجت باشد  
بر کند از نویدی و اگر صاحب ثلث اندر طالع بود و خوشتر نبود راجع بود و در حقوق

آن سفر درست به بافتن حاجت و هر چه اگر اندر دوم به بافتن اندر دهم و اگر صاحب  
دوم اندر سابع به نماند و شش و هشت و نهم و دهم و اگر اندر نهم بود یا سیم اندر دهم  
فرا گذشت و چهار و دیگر سفر کند و اگر اندر رابع بود و نهم بود یا دهم بود یا دهم بود  
سفر باشد یا سیم به یکم به نماند آن کار به چگونه با یک گفتن نبود و شش اگر صاحب ثلث  
باقی بود جمیع ظاهر و بطالع و ظاهر بود یا معارض یا به به نماند و در هر چه که در هر  
بر در شش آید اگر با اینهمه که اندر رابع بود میرد اندران جرات و اگر اندر دهم  
و دیگر بود آن شدت و شکست نیکو شود و نیکو باشد و اگر به بقدر ظاهر بود و نظری  
از سعدان جرات رسد طبع و جوهر آن برج اگر اندر راس است که سعدان ظاهر باشد  
راحت عید آید و آن جرات بیمار را و در نهم و اگر سعد بر ظاهر باشد اندران  
جرات میرد در معرفت عاقبت کار سفر اندران سفر بیکر راجع و حقا  
و بصاحب برج که در کدام قوت بیشتر باشد بیشتر بود دلیل و راست هر کدام  
دلیل که قوت بود و شهادت دارد و سعد بود و مقبول بود و اندر جایگاه یک  
بود دلیل کند بر مسامحت عاقبت سفر به هر طبع آن خانه و اگر خزان به نماند اما  
بطالع و کس گوید بیکر تا سیاحت که اگر سعد اندر رابع باشد یا شمع سعد و دیگر کند  
بر خیر و خوشی و سلامت و منفعت عاقبت اگر کسی اندر رابع دلیل کند بر شش  
بلا و ضررت در معرفت وقت باز آمدن مسافر از سفر بیکر میرد اگر  
بوقت سوال یا بوقت سفر سعدان بقدر ظاهر باشد از جایگاه سوده و هر دو  
سعد و مستقیم باشند دلیل کند بر سلامت مسافر و بر زود بازگشتن او و هر چه نیز اند  
مشق قیاس کن بر و اگر ششتری بود بودی ظاهر بود جان به و اگر این حکم آن ظاهر











و طبع آن خانه حکم کن و اگر دلیل اندر بیوط یا کوبت تصرف عند الدلیل اندر بیوط بود  
 جس و بند و زندان بود و اگر اندر وقت انشاع بود و مشایخ صاحب با صاحب  
 با وسط السابود از سلطان بلا و جس و اندوه بیند اگر انشاع و انصراف شود بیک  
 که دلیل اندر کدام برج است بر طبع آن برج حکم کن اگر قبول یا مسعود و غیره و صلاح  
 و نفع بود و اگر خوس و غیره قبول بود اندوه و ذل و محنت بود و اگر اندر دوم بود  
 کسب کرده بود و اگر خوس بود یا کسب کرده بود و اندر ششم یا بیرون و چون  
 مسعود و بندها و حیوان غریبه بود و اگر اندر سابع بود ترویج بود و اگر دوازدهم  
 عمل که تیریز و چون مسعود بود و جز و نفع بود و چون خوس از جهت زمان باشد  
 و اگر دلیل غایب اندر برج متقلب به تیر یا زاده نشی و اندوه باشد و اگر برج ثانی  
 تیر یا زاده نشی شود یا تیر یا زاده تیر و سرعت بطور او اگر برج و حیدر  
 تیر میان نود و دیر یا زاده و قرا اند و تیر بود مقیم تیر و اندر با نود یا زاده  
 تیر و اندر زایل شود یا زاده آنکه این برجها فوق الارض بود چون تحت الارض  
 بود بیاید و همچو قیاس کن از هیچ سابع و از صاحب و از این و آن آمدن از آن تیر  
 در معرفت اگر این غایب بر وزاید یا نباشد بیکر و دلیل غایب کدام  
 قوت تیریز و دلیل بود و اگر دلیل انصراف از کوبک بود و بیش چون آمده و فکر  
 از کوبک نه از روی دایره بیکر که دلیل غایب باول برج است یا بیاید یا آجا  
 باول بود یا قبل از دیر چون آمده تیر و اگر تیر بود حکم کن اگر سوا کند کفایت  
 زنده است یا مرده بیکر دلیل و از هر حکم کن چنانکه در ضابطه نامرصف کلام و اگر پس  
 که صلح است یا بعضی بیکر دلیل غایب حکم کن چنانکه در سبب ششم اندر باب بیست و ششم

در معرفت اگر این غایب انچه تمام کند یا بیکر که سبب کند یا با جهات  
 آید بیکر دلیل غایب قهر کدام از نشان اول تیریز به دلالت که اندر خطوط خوش  
 یا اندر برج قریب که چنان هم از آن برج که هست قبول کند برج که در خطوط باشد  
 این غایب از آن جاسکایر دیگر و دیگر در بدان جاسکایر و اگر برج دیگر و دیگر  
 و در از آن هیچ خط یا نشانی نبود این غایب از آن جاسکایر دیگر و دیگر و دیگر  
 انچه معرفت باشد و همچنین اگر دلیل غایب صاحب طالع اندر برج و حیدر  
 تیر دلیل کند انشاع کردن غایب اندر تیریز و چنانکه دلیل اندر برج تیریز کند  
 همچو اگر دلیل غایب اندر سابع باشد انشاع دلیل کند و در افتادن غایب اندر  
 سابع و دیگر اگر دلیل غایب صاحب سابع یا کوبک که اندر سابع بود انشاع  
 کند غایب سابع سابع یا تیر یا زاده دلیل و قرا اند و او اندوه خاصه اندر سابع  
 و سابع غایب اندر آن تیریز و دیگر و اگر زایل تیریز یا زاده تیریز یا زاده تیریز  
 کردن الا و چون متصل تیریز بیکر که سابع و حیدر این غایب از آن تیر  
 بیرون آمده تیریز بیکر که قرا اند و تیریز یا آخ و غایب یا زاده و سابع بودند  
 این غایب بیکر که زاده است تیریز و اگر غایب متصل شود دل مشغول و کمر و  
 تیریز اگر آن کس زحل تیریز و زندان بود و برین مثال حکم کن از هیچ و تیریز  
 در معرفت اگر این غایب کدام ناحیه است بیکر دلیل و تیریز که دلیل غایب باشد  
 ربع شرق یا شرق یا تیریز و اندر جنوب یا تیریز یا تیریز از نشان شمال و  
 چنانکه از قیاس کن که زور یا زاده و بیکر دلیل که از قیاس کدام ناحیه است اندر  
 تیریز و تیریز از عرض شمال و جنوب و از سابع حکم کن از قیاس و همچنین تیریز



جهت شهادت به شتر بود و بدان حاجت به این غایب و معروف نگردد  
 باز آید یا نه و زود آید یا دیر بگذرد اگر سوال از پدر بر سر یا فرزند یا برادر یا از سلطان یا  
 از بنده بگذرد دلیل غایب و دلیل سایل اگر بیان ایشان اتصال بود یا فصل التماس  
 التماس را در التماس نیز دلیل کند بر آمدن غایب از سفر پس اگر غایب به موجب خبر  
 یا خبر سایل در کل احوال غایب بود بجز طالع و صاحب او و قمر اگر صاحب طالع  
 قمر از طالع نیز یا اندر وسط التماس نیز بگوید که بعد از اندر وسط التماس نیز اندر  
 طالع دلیل کند بر آمدن غایب خاصه که آن کوکب و وسط التماس نیز و اگر از طالع  
 خبر صاحب طالع فصل شود دلیل کند بر آمدن غایب لیکن دیرتر بود و اگر صاحب  
 طالع اندر سایل بود یا اندر رابع دلیل کند بر آمدن و مقام کردن و اگر صاحب طالع  
 از سایل یا رابع بگوید که اتصال کند که اندر طالع بود یا در وسط التماس یا از کوکب  
 اتصال کند که اندر طالع یا اندر حاشی دلیل کند بر آمدن غایب اگر قابل خبر از خبر  
 خبر و قمر قبول کند آنکه دلیل خبر ماندن بود اگر صاحب سفر از کشت اشعار بود یا  
 بود اندر هیچ ثابت حرکت غایب اندر آن زمین خبر که بعد از خبر ناظر خبر از خبر آن  
 هم را بگفتند و امید به خبر باشد اگر صاحب طالع اندر طالع نیز یا بنزدیک طالع نیز یا بنزدیک  
 در صاحب طالع دلیل کند بر آمدن غایب خبر و اگر اندر سایل خبر یا ندانند آنکه ندانند  
 و وسط التماس آید یا اندر طالع آید اگر صاحب طالع ساقط بود و متصل باشد بگوید که از اندر  
 خبر و دلیل کند بر آمدن غایب و اگر از کوکب خبر شود که اندر جهت طالع بود  
 و کوکب متصل شود که اندر راست طالع نیز دلیل کند بر آمدن غایب اگر قمر ساقط بود  
 و کوکب اتصال کند از راست طالع و آن کوکب اندر وسط التماس بود دلیل کند بر آمدن

چپ

غایب و اگر اتصال بگوید که به رابع غایب باز نیاید و اگر سایل اول بود خبر آمدن اندر  
 خبر و اگر اندر سایل باشد و سایل خبر و سایل خبر و سایل خبر و سایل خبر و سایل خبر  
 اندر چپ طالع بود و صاحب طالع اندر طالع بود و دلیل خبر و بر آمدن غایب صاحب طالع اگر  
 مقبول بود دلیل کند بر آمدن غایب خبر چون مقبول بود و صاحب طالع اندر سایل  
 کند بر آمدن غایب صاحب طالع اگر رابع خبر اندر دوم و یا زدهم بگوید چنانچه اگر  
 طالع رسد یا بوسط التماس غایب باز آید که خبر یا به خبر که اندر طالع بود یا اندر وسط التماس  
 و رابع خبر یا مقبول اول بگوید که چنانچه از طالع یا از سایل خبر و آن که خبر بود که  
 خبر یا مقبول دوم و یا از سایل خبر و اگر سایل خبر یا از سایل خبر و اگر سایل خبر یا از سایل خبر  
 صاحب اتصال خبر و مقبول باشد یا آمدن و ماندن و اگر اندر سایل خبر یا از سایل خبر  
 خوشتر و رابع خبر خوشتر و بار آید اندر آن سایل خبر و اگر اندر دوم بود آمدن  
 بود و اندر سایل خبر و سایل خبر بود آمدن یا زود باشد آمدن بود و اگر اندر سایل  
 آمدن خبر و سایل خبر و سایل خبر آمدن بود و اندر سایل خبر بود و اگر سایل خبر  
 رود و سایل خبر و اندر سایل خبر آمدن بود و سایل خبر و اندر سایل خبر و اندر سایل خبر  
 آمدن بود و سایل خبر و سایل خبر آمدن بود و سایل خبر و اندر سایل خبر و اندر سایل خبر  
 اگر اندر و از سایل خبر بود که صاحب طالع خواهد آمدن غایت ندو بود و اگر صاحب طالع  
 با قمر متصل شود که کوکب رابع خبر و بطالع ناظر خبر دلیل کند بر آمدن غایب در زین  
 و اگر از صاحب سایل یا صاحب طالع یا از صاحب سایل و ثالث منصرف شود  
 بصاحب طالع اتصال کند دلیل کند بر آمدن غایب خبر و اگر صاحب سایل خبر  
 منخوس خبر دلیل کند بر توفیق و دیر ماندن اندر سفر و آن وقتی که سایل اندر سایل







کوکب خداوند آن حدیثی است که در آن کوکب آمده که اگر صاحب بنم رطل  
 بود همت سفر و در و بود باج اگر شتر بود همت حط و طلب علم و در با برسان بود  
 سفر و اگر مرغ بود قبل از حیوان با قبل از دزد در و شکر بود و بدین اندر فاحش بود و  
 اگر شتر بود همت سفر و از قبل سلطان بود و اگر زجره بود همت سفر و از قبل  
 طریقه شاد و در زمان بود و اگر عطار و مرغ همت سفر و در آموختن و تجارت بود و  
 اگر ماه بود از قبل جاسوس بود و اگر خدا و در نه مستقیم بود هر چه بدید شد و بدید کرد  
 صواب بود و در معرفت خبر با نام که از خدا آمدن یک و وقت که عطار و از دلیلی عباد  
 منصرف شود و دلیلی طالع متصل شود نام و خبر آید و اگر از عطار منصرف شود  
 طالع متصل شود نام آید و خبر و هر وقت که عطار بدید و طالع رسد خبر نام آید و هر  
 وقت که عطار بدید و طالع ناخوش شود نام آید اما حال غایت غایب بگر غایت  
 کار غایب از چهارم و پنجم و از صاحب باج اگر شتر با عطار با فر موافقت کند او نود  
 آید و اگر سعد و مخالف با نام همت نظر کند و با نام آید و اگر چهارم خانه زحل بود و  
 و در زمانه و اگر خانه شتر بود که از زحل بود در زمانه و بدین و پنجم و در زمانه و پنجم  
 را با نام از صاحب باج حکم کن و بگر تر از کوکب با نام طالع بود و اگر آن زحل بود و  
 با نام آید و اگر صاحب باج بود راجع بود راجع بن هر که از میان بدید که صاحب باج  
 اگر زحل بن بود یا چار و پنجم و اگر شتر غلامت و بن دهم بود و اگر آن کوکب  
 با نام از معرفت و بطور تمام کردن غایب حکم کن و با نام از سعد و از شتر و بدی  
 حکم کن و الله اعلم و در معرفت وقت آمدن غایب بگر همت هر وقت که کوکب  
 از پنج کوکب یکی از روی بن یا یوی نظر بن از شتر همت بیرون آمدن غایب آن زجره

کدام الک

کدام کوکب باج شود و اگر شتر و زجره اندر همت مغلوب بن کارش شکست شود و مقیم  
 بود و اگر شتر و با نام بن بیرون آید و سفرش تمام شود سعادت شمل از شتر همت  
 دلیلی کند بر آمدن غایب هر وقت که آفتاب از دبر بخوبی کند اندر آن روز غایت  
 نیز بخوبی اندر که کنی ناظر بن آنکه شکست شود و کارش و پنجم شهادت خواهد از  
 سهم الغیب از صاحب شتر همت اگر شتر باجیش ناظر بود آن وقت خبر آمدن عباد  
 را هر دو از طالع آن هیچ روز بن ساعه با نام هر ساله ساعه حکم که بگر طالع  
 و دلیلی طالع اگر آن غایب از جهت اتصال بود در هر که میان ایشان بود  
 بود با نام هر روز ساعه و اگر قبل از دخول لیل بود و در هر که از دبر دلیلی باقی  
 خانه و اگر قبل از رجوع بود بگر از دبر دلیلی از دبر رجعت هر چه باید از رجعت  
 هر دو در هر روز بن ساعه با نام هر ساله و این بعد کتاب محتاج القابرون  
 آورد و آفتاب با و در دلیلی که بگر از شتر با سعده شتر یا شتر با مقابل  
 سعد بود یا منصرف بن از حد دلیلی کند یا اگر شتر غایب فاصد که اندر همت شکست  
 بگر سهم سعاده اگر سعد باشد یا شتر با مقابل سعد بود و صاحب بن سعد  
 ناظر بود و بگر کند یا از شتر غایب بن و در اسباب با فایده و بگر شتر که  
 بن هر چه بود و سعد بن ناظر بود نظر از سعدان دلیلی بود بر آمدن و در بر آمدن  
 الا ماشاء الله بگر بگر و صاحب ساعت اگر صاحب ساعت شتر بن از پنجم  
 آید از دجات ساعات بن و اگر قدر شتر بن هر سینه در دبر بن بود و اگر از  
 دو ربع بدید بن و اگر قدر صاحب ساعت بود بگر تا پان و در و پان دجه  
 چندت هر دجه روزی بن و اگر قدر بن از پنجم بگر از دجه طالع هر سینه در دجه











آنچه بگوید تمام شود و بطلب حریص و اهل و اگر صاحب هم اندر طالع بود یا صاحب  
طالع متصل شود یا آنکه آنکه طالع بود یا نظر صاحب طالع بود سلطان و در طلب  
کند و شغل خویش و در سپارد اگر نظر نشان مقبول بود بهتر بود و نیکوتر با آسانتر  
جسد و جودش بود و اگر پذیر مقبول بود خیر و اضمحلت بود و مراد بکار بر آمده نشود و  
اگر بگوید اتصال خود و نیز اندر مواضع صاحب باشد و دلایل چنانکه صفت کنیم  
بنابر کمال که نقل النور یا جامع النور یا رد النور اگر ایشان را اتصال بود یا بگوید  
تمام شود بدست رسولان و متوسطان و در میان که میان و اگر آنکه شده اند و اگر  
قبول بود بهتر بود و نیکوتر و اگر قبول نقصان افتد اندر آن صاحب اگر اتصال  
بود با آسانی و نیکوتری بگوید و اگر اتصال از عدوت بود بدین و دشواری و سختی بگوید  
و اگر مقبول بود بر بنیاد و اگر بفرص صاحب و وسطا و مسا و متصل نیز طالع آن کار آید  
و اگر از وند صاحب طالع متصل شود بر آید آن کار و هر قدر که یکی از این دلایل  
کفایت میفرماید چنانکه یکبار از حسن آن کوکب و آن خانه که اندر دست است یا غیر  
میدانند و اگر سعد و بد و یا یکبار نیک و بد چون و تار کردن از آن جنبه که آن  
دلیل معهود و منسوب و مرجع در و اگر صاحب طالع متصل بود بگوید که اندر وسط  
السماء بود یا اندر زمین یا اندر طالع یا اندر دوات و بود دلیل کند بر تار آمدن حیات  
و سلطنت و اگر قریب مقبول بود بگوید که آن کوکب یا گزیده بود از احوال و رجعت  
و بال و بهبوط و سایر کمالات دلیل کند بر تار آمدن آن کار و اگر قابل قریب میفرماید  
با حراق یا رجعت یا بهبوط یا بهمال آن کار بر بنیاد بگوید که صاحب طالع را با دلیل  
سلطان مقبول بود یا رد النور یا نقل النور یا جامع النور آنکه دلیل بر تار آمدن

سلطنت و عمل و اگر صاحب طالع اندر خانه خود بود آن عمل شد و نیز چنانچه  
کامیابند و اگر اندر شرف بود آن عمل کامیابی باشد که در آن موضع معهود باشد  
و بسیار جای عمل را خود و از آنکه قدر بود و اگر اندر شرف نیز عملش نیکوتر بود  
فراغت و عبادت بعد از آنکه چنانکه اندر شرف بود و بجز عمل بجای نماند و اگر  
را اندر آنجا مقدار بر باشد و آتش نماند بود و اگر صاحب طالع اندر خطوط  
خویش نباشد عملش اندر زمین بجز که در آنجا معهود نباشد و مقبول بود و آنکه عملش  
سخت یا آسان و جاهد و فراغت بر زمین بجز قیاس کند و اگر آنکه و اما و البس که بگوید  
بگوید که سلطان اگر صاحب برجش یا صاحب شرفش یا صاحب جدا صاحب شده  
یا صاحب جدا برجش یا بر شرفش یا ناظر این برج دلیل متصل میفرماید  
باشند آن عمل سلطان با آن کار که بگوید یافته شود و در آن کار بگوید اما در آن  
وقت یافت عمل و سلطان چون معلوم شد که عمل سلطان یافته شود بگوید که در  
مهم سلطان یا شرف یا درجه شرف و اگر کدام که قریب تر و جایگاه نیکوتر و بجمع  
شود از درجات و در طالع بر در افرو و از طالع بگوید که بگوید اگر شرف چنان  
درجه برسد و از آنکه در فاد یا گزیده بود از طالع یا سلطان یافته شود و بگوید که  
یا فتن عمل و سلطان از اتصال صاحب طالع و صاحب وسطا و مسا یا از اتصال  
دلایل که دلالت کند بر یافتن عمل از اجتماع دلایل اندر طالع یا اندر وسطا  
بگوید که این دهانت ایشان اندر برج منطبق بر شرف خاصه که قابل القدر بر برج  
است بر هر دو جهت یکسان باشد و یا از اندر جنوب هر دو جهت باشد و اندر این برج  
مایه باشد و اندر برج شمال سال این و اندر برج ثابت اندر برج شرقی و یا در























اگر صاحب طالع با صاحب طالع با اندر وسط السهال بود دلیل کند بر قیام و استقامت  
اعداد کردن نهادن با طاعت مرد و مراد اگر صاحب طالع با صاحب طالع باشد صاحب  
بجز دلیل کند بر خصوص و در مراد را و بجز سهم الملك که کند سعد را باشد دلیل کند بر کار  
بستن عدل و راستی و اگر بجز باشد طالع و چه کند و اگر صاحب سهم الملك منصرف  
بجز صاحب بیت المال و دلیل کند بر تدریج کردن اموال و اگر متصل به دلیل کند بر جمع کردن  
اموال و اگر ظاهر باشد دلیل کند بر اموال اندر در هیچ قدر نباشد و معروف  
طبیعت سیرت قایم و صاحب قرآن اگر خواهر با طاعت قایم را باشد بجز سهم اول  
سهم ثانی و این هر دو سهم چنانچه خداوند بیک کند بجز بوقت قیام قایم باشد  
بکدام هر دو است و یکدام درجه بجز از شش تا یازده درجه اسد و جوزا و دوازده  
قرص و بعد از آن که در درجات قمر و در افق و در باطن هر یک برسد سهم اول قیام باشد  
و سهم ثانی را بجز از درجه قمر تا یازده درجه سرطان و درجات شمس و در افق و در  
بج شمس و شمس هر یک برسد مال انخاب و اگر هر دو سهم چنانچه فصل افتد دلیل کند بر استقامت  
قایم بر کار و بر حور و جاه و کار و بزرگواری و مانند این و اگر هر دو اندر خانه نشین افتد  
دلیل کند بر آنکه قایم تا کند و بجز در باطن و درین و در بخت و علم و تجربه بدین  
ماند و اگر در غلبه اندر خانه در هیچ افتد دلیل کند بر گرسنگی و در طالع که در طالع طالع  
و سپاه و مانند آن و اگر چنانچه در هر دو افتد دلیل کند بر گرسنگی و در طالع که در طالع طالع  
و غطر و زمین و منبع و مانند آن و اگر چنانچه در طالع افتد دلیل کند بر گرسنگی و در طالع  
که در علوم و حساب و فراخ و کتاب و مانند این و آن بهتر است که در طالع است و در طالع قایم  
رکن تا در طالع قایم و دلیل قایم است که بکلی بقرآن ملت و بقرآن دولت و مانند این

بکدام هر دو باشد آن هر دو صاحب آن هر دو صاحب دلیل قایم است و آن کوکب  
فر و تر از دلیل قایم است بیکم دلیل قایم دوم است بجز تا آخر قرآن دولت و نشان  
در چنان است که بقرآن ملت و مانند این هر دو صاحب طالع و دلیل بجز در طالع و دلیل  
در طالع و دلیل بجز در طالع و دلیل بجز در طالع و دلیل بجز در طالع و دلیل بجز در طالع  
مستتر بود و در طالع میدان تا بقرآن ملت در معرفت عرف قایم و آنکه  
دولت و چگونه بجز و چنانکه بجز بوقت قیام بطالع آن زمان که عقد بجز  
شده و با طالع بجز و با طالع بجز و بخت و بجز طالع آن زمان و وسط السهال  
طالع و در طالع که خدا چنانکه در طالع بجز و آنکه بجز و طالع  
بجز و حکم بجز و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع  
احوال و طالع و با دشار و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع  
بجز و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع  
از انقباض و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع  
دلیل کند بر قطع و اگر بکوت بخت و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع  
وسط السهال و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع  
بجز و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع  
قرآن دولت هر دو که بجز و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع  
السا و بجز و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع  
قوت بخت و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع  
درین باب و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع و در طالع



و معرفت ثبات عمل و سلطان و با هلاکت و عزل مکر صاحب طالع  
صاحب سطر السها اگر مرد و متعلق باشند یکدیگر و قابل اندرند و نیز پس آن  
سلطان و عمل ثبات نیز و باید از خاصه که برنج ثبات نیز و اگر قابل اندرند سطر السها  
بیشتر از آن عمل و ملک بیرون آمدن نیز و باز بدو کرد و اگر قابل اندرند پس قبول بود دلیل  
بود بر نزد و باز گشتن بکلی و عمل خویش بکرامت دیگر یا اینکه بشمارت که اگر  
برنج متعلق نیز و پیش از در هیچ کوب و تیر نباشد و قبول نباشد و خوشی و غلبه کند  
بزند و عزل و اگر صاحب طالع متعلق شود به صاحب سطر السها خویش عمل است آرد و  
اندر هر حال شود و دشمنی نیز که قیام کند بل عمل با صاحب سطر السها که  
و اگر صاحب سطر السها صاحب سطر السها خویش متعلق شود آن عمل و مال که در هر چه  
انگاره بود و باز مانند بود و باز مانند از آن عمل و اگر از دوازده درجه نصف  
بیشتر از حد خاص و راحت نیز و اگر از هر چه که راس یا ذنب باشد بود اندر آن عمل  
خبر و بگویند ثبات خاصه که میان جوزهر و قمر که از میز به درجه بعد نیز و از غیر  
متعلق نیز و اگر از خانه سابع سطر السها نشسته نشود بیان عمل و نیز و اگر قبول  
شود و اندر آن عمل نیز نشسته و غرض نیز بکرامت سطر السها نیز اما بقبول کند و گویند  
بیکر اندر باب سلطان سطر السها و سطر السها اگر میان ایشان مواضع  
بیشتر با صاحب بر وجه هر دو دلیل ایشان ناظر باشند یا نیز ناظر باشند و خاصه  
آن نیز که در رانویست دلیل بود بر ناظران عمل سلطان و ملک و عمار و اگر  
بمخلاف این نیز تمام نشود و اگر در هر که کار تمام شود بیکر اندر سطر السها صاحب  
و صفات استقامت و جمعیت و تشریف و تقرب ظهور و عبودیت و عبادت نیز

و مردان قدر حکم کن و اگر سطر السها و صاحب سطر السها نیز و عمل سلطان  
از ملک عظم باید و اگر زحل نیز از شایخ و در ویشان نیز و اگر شمس نیز از سادات  
نضات و در او عمل باشد و همچنین تا هر وقت که ملک و اگر آن سطر السها صاحب  
طالع بود بیکر خویش باید و اگر صاحب طالع بود از جهت مال و اعوان و اگر صاحب  
سیریم بود از جهت قریب و سفر نزد یکدیگر نیز و تا دوازده خانه و اگر چهار تا بدانی  
اینجه قابل با سلطان سطر السها و سطر السها در هر طالع و قمر السیرین تا بعد از  
کواکب که بخوبی سیر تا هر وقت که در آن وقت و اگر سطر السها در هر طالع  
فرج نیز هر دو آن وقت با دوازده درجه است متعلق ثبات و زوجین دوازده  
ماه و سال و همچنین از آن نیز و در سطر السها در آن وقت و طالع  
و سلطان را چون بعبادت سطر السها آید و چون بعبادت سطر السها آید و چون بعبادت  
کواکب آن خانه اند و در شایخ که بر تو صفت کند و مال خود بکرات  
و معرفت وقت معزول سلطان از ماه و روز و سال اگر سال  
کند که معزول فلان سلطان یا فلان عامل بکدام وقت نیز بیکر اندر طالع  
اندر سطر السها هیچ کواکب که بر سر باشند نیز یا اگر هر چه وقت که کواکب  
مخوف شود خاصه اندر و تا طالع آن وقت معزول شود و اگر از طالع که  
نباشد و اندر سطر السها کواکب که بر سر باشند نیز هر وقت که سطر  
صاحب سطر السها برنج نور متصل شود دلیل کند بر عزل و قمر که صاحب  
طالع با صاحب حاضر مخوف شوند و تا دلیل کند بر عزل و بیکر دلیل اگر  
مخوف باشد یا مخوف یا راجع به یا آخر و در خویش نیز تا کمان معزول شود بیکر



بدرد و سلاطین اگر کوکب منحوس کنند و صاحبش نیز منحوس چون بد رجعت  
آن نکند و صاحب حاضر برسد با صاحب حاضر بقارن آن نفس شود چون  
قرمیان درجه رسد عزول شود یا ملک ولایت را فراس بگذرد و اگر صاحب بیرون  
اندو بدو کارش نماند و شدت پیش آید و این باب نیز دلیل کذب  
غزل خاص که صاحب طالع مقبول نباشد بگویم که اگر از وند و اگر صاحب بیرون  
بصاحب بیرون متصل شود دلیل کذب غزل و تباها و ولایت و اگر صاحب بیرون  
التماس متصل شود بصاحب بیرون و اگر صاحب طالع خاص باشد دلیل کذب  
بر غزل و اگر صاحب طالع بد نیز پیش بگویم که بد و آن کوکب اندو بد نیز دلیل کذب  
ثبات غل و سلاطین خاص که قابل التماس اند و نادان باشند بگویم که اگر آن  
جایگاه معزول است و تباها و ولایت است و وسط السلاطین را نیز سابع شود  
علی بدست ختم افتد خاص که صاحب سابع ناظر نیز از نظر موافقت نکند و دلیل کذب  
که علی بدست ختم رسد و اگر آن کوکب که قرمیان قبول کنند منحوس شود و اندو بد نیز  
اندو غل و سلاطین قدر باشد و لیکن بگویم بد نیز غل و اگر آن کوکب را قبول نکند  
ضعیف نیز اندو سلاطین و علی بدین سبب هلاک شد و خاص که قابل غل و سابع باشد  
و اگر اندو سابع باشد اول آن ولایت بدو کرد و شدت پیش آید و اگر  
با این صاحب طالع اندو بد نیز برایشان نظر باید و اگر ساقط بود نظر نباید  
برایشان و این نیز بدو نظر باید و اگر اتصال قدر صاحب طالع بد نیز دلیل کذب  
بگویم که صاحب طالع نظر دارد بدین که از وند و منفرد شود و اگر نظر بد نیز  
شود و اگر صاحب طالع عشره صاحب طالع متصل شود یا قبول آن عالم اندو سلاطین

دلیل

دلیل سلطان بعقد راس با ذنب نیز و این بر آن دو ستاره که دلیل بر این است  
مقابل نیز دلیل سلطان را دلیل کذب که این سلطان بدست غوغا کشد و شود و اگر  
بود که این در دلیل رعیت بکن زحل نیز و یکی مریخ و یکی قمر و یکی یوپی و یکی  
سلطان را آن نیز دلیل سلاکت بدست غوغا و اگر دلیل سلطان مقابل نیز  
آفتاب و ادا خاص که راس و ذنب نزدیک بود بدست اجتماع این دلیل  
هلاکت نیز هم بغوغا و اگر دلیل سلطان میان دو کس نیز هلاکت سلطان نیز در  
جسم زندان و اگر کس نیز اندو دوم بد نیز سابع یا زود هم یا صاحب دوم یا از هم  
خداوند بیو صاحب بیرون سابع یا بیرون دلیل سلطان بود دلیل سلاکت سلطان  
بود و شکست شدن خرمند و اگر سایل سلطان نیز و از آن خود پرسد از طالع حکم کند  
چنانکه از وسط السلاطین و ختم سلطان را از سابع بگویم و اگر بر کران سایل از  
دوم بگویم و اگر کران ختم را از سابع بگویم و اگر صاحب سابع معلوم باشد صاحب طالع  
سقا بدست ختم قدر نیز و اگر خلاف این باشد ساید است قدر نیز و اگر شکست  
این بد نیز و دلیل در جمیع جهات برابر باشند سایل و ختم هر دو مقدار یک قدری  
باشند و بولایات را چنان حکم کند که اندو باب خصوصت معر کس  
و در معرفت حال سلطان که فاسد بد و باز سلاطین و علی یا زاید یا نه بگویم  
صاحب طالع و صاحب طالع کرمان ایشان قبول بود و قابل التماس بود سلاطین  
ناظر نیز آن سلطان سلاطین خود یا زاید و اگر قابل التماس بود ناظر نباشد و قدر نیز  
بگویم که سلاطین که دلیل کذب یا زاید است سلاطین خود و اگر کوکب که در سلاطین  
جمع کنند و بیرون سلاطین ناظر بود بدان سلاطین یا زاید و اگر کران بدست ختم بد نیز

دلیل



بصاحب طالع نکرا که راجع بود باز آید و اگر بصر صاحب طالع باشد و صاحب طالع  
بموضع خویش بنشیند باز آید بسلطان خود و خاصه که اگر اندر هیچ منقلب بنشیند و اگر قبلاً  
طالع راجع نباشد بنشیند و اگر بصر صاحب طالع متصل بنشیند یا یک کوب اندر طالع بنشیند یا یک کوب  
که اندر وسط السابین بنشیند باز آید بسلطان خود و اگر صاحب طالع وسط السابین صاحب  
و هو خود اتصال کند دلیل معزول بنشیند هر زمان وقت و بصر صاحب طالع نیز و اگر  
عاقبت بدلیل سلطان متصل بنشیند سلطانیت ثابت بنشیند و اگر تصرف شود دلیل سلطان  
از دلیل عاقبت بطلان خویش باز آید و اگر دلیل سلطان بدلیل عاقبت متصل شود معزول  
شود و اگر دلیل سلطان بدلیل تصرف متصل شود معزول شود یا سفر کند و باز آید  
و اگر صاحب طالع بدلیل تصرف متصل شود معزول شود و اگر صاحب طالع عاقبت  
طالع متصل شود معزول نشود در معرفت آنکه میان سالی سلطان محبت  
چگونه بنشیند از دوستی و دشمنی و اتفاقی و اختلاف فکر اگر صاحب طالع بجا بجا و قوت  
بنشیند و متصل بنشیند صاحب طالع هر دو سعدان باشند میان ایشان قبول بود  
اتصال از صورت بود و دلیل که بر دوستان و دوستان سلطان و یکدیگر محبت  
ایشان بودند نفع و اگر اتصال و شایسته او بود و قوت بر دوستان و دوستان صاحب  
اندر خط و بنشیند و اگر متصل بنشیند صاحب طالع و صاحب طالع سعد بنشیند  
قطع کند محبت و دوستان و محبت و یکدیگر بنشیند و اگر قوت بر دوستان و صاحب طالع  
الفر اندر طالع بنشیند یا بصاحب طالع یکدیگر باشند و بعد از آن محبت از اجابت  
باید نهاد و اعتماد بر سعدان کرد و اگر دلایل که گفتیم همه یا بیشتر نشویند آن محبت  
تمام نشود و آن کوب صاحب طالع را یا قوت بر دوستان و دوستان از جبر آن کوب

باشد و از جور آن هیچ که اندر و سر باشد و نیز که طالع مولود آن مکان معلوم باشد  
باطالع عقد بود باطالع خود بهر یک و دیگر که در طالع ملک باطالع نظر باشد  
مردت بنشیند و قبول موافقت میان شما بنشیند و محبت و دوستی بود و اگر بخلاف بنشیند  
بنشیند از دور و دور و دور و دور در معرفت آنکه سالی از سلطان خبر و نفع  
یا بنشیند که اگر متصل بنشیند بهم السعاد و هر دو سعد باشند دلیل که بصر بنشیند  
نفع یا اندازد بجا بجا ایشان و اگر بخلاف بنشیند هیچ خبر نباشد اگر قوت بر  
السعاد هر دو سعد باشند و محبت یا نظر بنشیند دلیل که بر دوستان مال سلطان و اگر  
و میان شدن و اگر صاحب طالع عرش یا کوب که اندر و سر باشد یا دلیل طالع متصل  
شود و یا قوت بر دوستان اندر یا بنشیند بهم یا از مال سلطان بطلب و هر یک  
و عناد و اگر صاحب طالع عرش یا بصاحب طالع متصل بنشیند یا مال سلطان یا  
باسانی و بی عرض و طلب که از نظر صورت بنشیند یا قوت باید و اگر مخالفت بنشیند  
تعب و مشورت و هر دو سعد باشند و اگر میان ایشان کوب جمع النور بنشیند  
بجوهر آن کوب جامع النور و جوهر آن خانه که اندر و سر باشد کوب جامع آن بنشیند  
یافته شود و اگر ناقص النور بنشیند شفاعت می شود یا قوت باشد خاصه که میان ایشان  
قبول بود در معرفت حال عمل و صناعت و کیفیت حال سلطان از قول بپوشد  
بجز و در بین باب کوب دیگر یا قوت و بصاحب طالع اگر میان ایشان اتصال  
بود مولود را از کار سلطان و وزیر باشد و اگر اتصال صاحب طالع را بود از انقباض  
یا بصاحب طالع شرم بود جوینده کار سلطان بود و اگر آن اتصال را بود یا صاحب  
عاش را بصاحب طالع سلطان جوینده کار بود و اگر میان ایشان قبول بود آن







چنانچه اندک این یا صاعیت در خود کردن آلت چنانچه اگر بیشتر میزند و شغل وی  
در روز بود و مانند آن و اگر وسط الساعات باشد شغل سرکار یا سلطان بجز  
بود و اگر آفتاب بجز محل بود و اندک کار سلطان بجز و لیکن بکار عمارت بجز آن  
دیوار و بنا و شغل میزد و اگر بیشتر میزد و شغل سرکار را نام داشت بود  
چون حاکم و وزیر و درویشان این و بابت که کوچه را برقیه فرستد که حکام را بجا  
آید و اگر صاحب وسط الساعات بجز بود صاعیت و در میان کوچه و کوچه و کوچه  
اتش و اصل و اگر بجز بجز بجز صاعیت بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز  
سباکان و کوچه که از آن را شایسته است و چون از آن بجز بجز بجز بجز بجز بجز  
پسوند و شغل و فروختن مصالح و برایش که غایبان و ملک با یکدیگر و با خود کنند  
این شغلها باشد و اگر آفتاب پسوند کار با یکدیگر آتش که آن کار سلطان بجز  
بجز چون خود و جوش و زنده و مانند آن و اگر بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز  
زمان کند و اگر بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز  
مصفا و زنده بود یا بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز  
بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز  
اگر صاحب وسط الساعات بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز  
یا بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز  
و بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز  
بود و اگر بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز  
بود و اگر بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز

ولیکن هر چه کرد آید و از دست و برود که طالع حوت بجز و زنده و زنده و زنده  
بجز و هر کار که کند آن کار زنده و بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز  
این بود که گفته شد و اگر راجع بود کار و در میان بجز بجز بجز بجز بجز  
از سبب آن کار و در میان رسد و اگر بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز  
و ازین کند و در میان رسد و اگر بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز  
پسوند و اگر بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز  
اگر بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز  
بود و بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز  
و عطار را از اندکین میان شتابت بعد آن بردست شکران برآید یا بجز بجز  
صاحب عمارت کوچه بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز  
کردم بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز  
کنیم بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز  
بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز  
و گفت که در بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز  
بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز  
طواله فضا که کرک بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز  
بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز  
خوشه بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز  
فروشی بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز بجز



سکری جیل

کمزور کری



ماه معزول شود و اگر آن کتب که قریب متصل شود یا آخر از آن معزول شود یا اندر و بال  
 و قریب غیر معزول نیز هر یک را سه ماه باشد و بکشتان ماه معزول شود و بکسر و وسط  
 السه اگر چه کتب که شایسته اند و در هر یک از آن دو دوازده و دوازده میان یکجا رسد و کتب  
 یا بعد معزول دولت زیاده شود و اندر سلطان عز و جاه و مال یا بدو اگر کسی آن معزول  
 متصل به مقدار آن آن سعادت کم کند و یا از قبل آن سعادت غرض کند و در پیش  
 آید و اگر آن کسی قریب از آن سعادت غرض نماند و خوشتر و در پیش آید بزرگ و لیکن  
 معزول شود و اگر انتباه در وجه عاشر شماع یا بعد کتب معزول شود و اگر کسی  
 بدان کتب متصل به معزول شود اما غرض آن معزول پیش آید و بزرگ و در و اگر آن سعادت  
 قریب تر از آن پس غرض مانده شود و در دولت یا بدو اگر کسی قریب از آن معزول شود و بکشتان  
 و اگر کسی بدان کتب شماع انگند شود و بکشتان پیش آید و بزرگ و در و اگر کسی قریب از آن معزول  
 آن خاندان که سعادت بدان خاندان بود و اگر از طالع یا عاشر کتب که رسد و بکشتان و  
 باشد هرگاه که آن کتب معزول شود و اندر و از طالع آن وقت معزول شود و  
 بدان که اگر کسی قریب از طالع یا اندر عاشر بوقت حمل سلطانیت رسیدن یا بکشتان  
 نشان با بوقت سوال یا بوقت عهد و بیعت کردن یا بوقت عقد و او چنانچه  
 بدان جایگاه رسد که بزرگ باشد یا بکشتان یا بدو اگر کسی قریب از آن معزول شود و بکشتان  
 به با طالع و کتب معزول به معزول نیز هر یک را سه ماه معزول شود و بکشتان و اگر کسی قریب از آن معزول  
 آن حمل سلطانیت یا اندر و اگر آن کتب معزول به معزول نیز هر یک را سه ماه معزول شود و بکشتان  
 و اگر با این معزول به معزول نیز هر یک را سه ماه معزول شود و بکشتان و اگر کسی قریب از آن معزول  
 معزول از طالع نیز و اندر عاشر معزول بکشتان و اگر کسی قریب از آن معزول سال سلطانیت یا بکشتان

اندو معزول اندر و اگر آن کتب که قریب از طالع یا اندر و اگر کسی قریب از آن معزول شود و بکشتان  
 و معزول باشد و معزول به معزول نیز هر یک را سه ماه معزول شود و بکشتان و اگر کسی قریب از آن معزول  
 یا محقق اندر و بال یا نوزده ماه و اگر با محقق اندر معزول و و بال یا نوزده ماه  
 روز و لیکن کند و اگر این که کتب معزول به معزول نیز هر یک را سه ماه معزول شود و بکشتان  
 یا اندر معزول و و بال یا نوزده ماه و اگر با محقق اندر معزول و و بال یا نوزده ماه  
 و و بال یا نوزده ماه و اگر با محقق اندر معزول و و بال یا نوزده ماه  
 هشت ماه و اگر با محقق اندر معزول و و بال یا نوزده ماه  
 بود هشت ماه و اگر با محقق اندر معزول و و بال یا نوزده ماه  
 هشت ماه و اگر با محقق اندر معزول و و بال یا نوزده ماه  
 پنج روز و با این معزول به معزول نیز هر یک را سه ماه معزول شود و بکشتان  
 و اگر معزول به معزول نیز هر یک را سه ماه معزول شود و بکشتان  
 نیز بران برافزاید چنانکه مسؤل شمر باشد اندر طالع یا اندر وسط السه و نوزده  
 بوزن نظر بود از جایگاه و در اعم خورشید از نظر ثقیف یا بدو اگر کسی قریب از آن معزول  
 سال و نوزده ماه و اگر با محقق اندر معزول و و بال یا نوزده ماه  
 و بکشتان و اگر با محقق اندر معزول و و بال یا نوزده ماه  
 بدو حال بود هشت ماه و اگر با محقق اندر معزول و و بال یا نوزده ماه  
 و اگر کسی قریب از آن معزول و و بال یا نوزده ماه  
 صفح خورشید کم کند و اگر کسی قریب از آن معزول و و بال یا نوزده ماه  
 کند و اگر مسؤل ماه و اگر با محقق اندر معزول و و بال یا نوزده ماه







یا از نیرو و اگر عطار در بزم از کمر و حلیت بزم یا نادر و کتابت و اگر شش باشد  
از باروت و هبت با سیاست و اگر در شنبه بزم بهم باشد که بدان شهرسد  
از حرا حده و ندره و پلیسها و کزدم و مارا انداختن بهر کدام برج که آن  
مخمس بزم نباشن بدان ناحیه بزم اگر کس از برج با در بود بنا حیرت  
بزم و همچنین برین قیاس اما معرفت حال شهر شک و بدر اگر طالع اساس  
آن شهر بداند بهتر باشد از احکام و از در دست تر توان گفتن و اگر  
طالع شهر معلوم نبود بنگر یا بدان شهر یا والا آن شهر را طالع چیست و از  
در حکم کن و البس مهر گوید که اگر شهر باشد و قوط طالع اساس آن شهر  
بداند هر وقت که والا یا بدان شهر از احوال آن شهر بجز کنند و از سوال  
کنند بنگر تا سهم السعاده بکدام برج است آن برج طالع آن شهر باشد  
یا آن برج اولتر باشد بطالع آن شهر که هر حکم که از آن برج کنز همچون طالع  
آن شهر یا بعدتر آن برج باشد که از او تا دطالع آن شهر باشد چنانچه این  
معلوم شد درجه طالع را بعین درجه سهم السعاده ماسیر کن و انتهای آن  
همچنان که بود را کنز و وقت که شعاع یا بحد کس یا بخش بدان درجه رسد  
یا شعاع انگشت اهل آن شهر را و آن شهر را بگفت رسد و اگر شعاع بحد رسد  
سعادت و دولت باشد آن شهر را و فراخ و نعمت و نیکو بیا بود و در وقت  
که کس یا او تا دطالع آن شهر یا برعکس او اندر آید اندران شهر شاد و شاد و  
مشغول با چیز و اگر کس پس از مثلث طالع بزم جزا مشغولها بدیگانه  
و تباها نکات و اگر سعدان را بدید بر بعات طالع شهر یا و سعادت و دولت

و فراخ و نعمت و صلاح باشد و اگر سعدیست با مثلثات آن طالع  
در آید نیکو بیا بود و بسیار عیش و طرب و اندر شاد و نیکو بیا بود  
نجات و سلامت و ایسا و بنگر آن سعد یا آن شخص خداوند کدام خانه است  
و بکدام جایگاه است خیر و شرم از آن نوع بزم و از هر آن برج و خانه  
در معرفت حال کت و کیفیت سعادت و نعمت اکنون یاد  
کنم احوال صاحب عاشر اندر دوازده خانه اما بدانکه سعادت و نعمت  
برخند است و از در سعادت بر دور و راست و نعمت بر دور و راست  
و بزم شکر است اما در اول از سعادت و در سعادت و نعمت بر دور و راست  
که در کت یا بد یا مال مدفون که خداوند شش چندان بزم و البته باید یا مر و آید  
یا عیبه یا چیز که آن مایه سپاید و یا اندر سعدان در رسم و جوار باید و این  
چیز را و مانند این اگر کس را یافته شود این سعادت و بزم که از کس نشسته بزم بودی  
رسیده بزم و اصل این از آن بزم که صاحب طالع از در اعم خورشید بزم و نجات  
سعادت اندر بزم و سعدان که هم صاحب اعم او بزم با و مستقل باشند و یا صاحب  
طالع یا صاحب وسط السعاده یک کوب بزم و سعد و بزم و یا سهم السعاده و یا سهم  
العیب اندر طالع بود و اندر عاشر یا اندر دهم اما در دوم از سعادت و نعمت با  
صنافت و آن چنان است که در دهم و در بزم که بکار کردن و آن کار تمام کند  
و در دهم یا کالافروشد و یا بستاند و یا پیشه و پیشه کند و در دهم خور و یا  
و این چنین را مانند آن سعادت بزم با صاف و این از آن بزم که طالع یا عیبه  
عاشر اندر اعم صاحب طالع باشد و این بزم را صاحب طالع یا صاحب و صاحب



هشتم معبود باشد و مقبول باشد و بهر سبب از آنکه خود را آنست که در مال غرق  
شود و دریا با آتش بسوزد و یا بجایگاه هر آنکه که بچسبند و بدین دین رسیده باشند  
و این مال از در خواسته بهر کسی نفع نبود و اصل این چنان باشد که  
صاحب ثانی اندر هیچ غریب یا اندر بیو و مال محقق نبود و یا انفع  
بهتر هیچ کس با افعال نبود و یا محقق قاطع و جامع محاسب صاحب دوم این  
دوم بهر دانا و صاحب رابع از آنکه آنست که باضافه است و آن چنان باشد  
که در بار باشند و هر دو با یکدیگر جنگ کنند و هر دو کشته شوند و یا مال یکدیگر را  
تبا کنند این نوعی تر بهر باضافه یکدیگر با یکدیگر از ایشان نفع یا بد است و اما  
و صاحب از آن بهتر که اولاً هر دو خوشی باشند یکدیگر و یا اندر بیو و احتراق  
باشند و هر دو برابر باشند هیچ محاسب و یکدیگر از نظر و مقابله و ترجیح و توان  
فاسد باشند و اما وجه پنجم در سعادست که نسبت باضافه و این چنان است  
که در مال کسی بستاند بر سبب غلبه بر استاننده مال را سعادست بهر صاحب  
مال را که نسبت بهر از رفیقان مال و زبان و این از جهت آنست که بود که خوش اندر  
مراع خوشی بهر صاحب ثانی طالع کسی را فاسد و خوشی کند و این نوعی که گفته  
از آن خوشی شده مقبول بود یا معبود شود و این چنان بهتر که اصل بهر باشد  
بهتر متعلق بهر و بیشتر رابع بهر یا محقق یا اندر و یا یا ساقط فعل از  
مشتبه معبود شود و بیشتر از اصل خوشی شود و اما شدیدا بود و در اندک  
کوکی باشد که دلالت کند بر صاعه و یا خرد خوشی بهر که راجع خواهد گشت  
و این کسی صاعه خوشی بجایگاه رسد که نهایت نیکو باشد که از سعادست

و نیکویی سخت خرد و یا زود تبا شود و از آن سعادست نقصان کرد و نیکویی  
و وقت رسیدن نهایت و نقصان با اندازه سال صغر آن کوکب بهر و چنانکه  
کند و اگر سلسله از سلطان و علی بن و یا از خصوصت او کوکب با خرد و خوشی  
بهر یعنی مقیم او را از نیکو بهر دلیل کند بر آنکه سال بدان علی برسد و یا بهر  
ظفر یابد و یا زود بمصل اندر آید و حاجت تبا شود و اگر کوکب اندر آخر  
بهتر با خرد و زود رسید بهر و خواهیم که مستقیم شود پس دلالت کند بر دوام و سعادست  
اندر صاحبش تمام و اندر آن صاعه با قول عمر بنخورد و بهر روز و  
مکر و هر سبب از آن صاعه پیش آید و باز زود بر کرد و حالش از تبا  
و نیکویی برسد و سعادست و دوام نیکویی تمام عمر و چنانچه حال اندر  
چیز تا اگر دلیل بدین صفت بهر که گفته و اگر سلسله از زمانه است خصوصت بهر و یا  
از طلب عمل سلطان پس دلیل کند بر آنکه نیکو بهر نسبت بکردار ختم و غلبه  
شود و عمل از دست ببرد و آید شدن و یا ز حال بر کرد و بهر ختم و غلبه  
عمل است آورد و کارش خرد شود تمام عمر را معرفت زیاده و نقصان اندر  
سعادست که صاحب ثانی یا صاحب سیم العاده یا صاحب طالع سعادست  
شمال الی بیابا کسب کند از مردان اما چه و خست و خود تو انکه بود و اگر سعادست  
بود و شکست و وج مال در دو سواد مکر کسب کند و اگر هم شکست و وج و شمال  
صاعد بود مال از مکان بزرگ و عظیم مکر کسب کند از مردم عظیم العذر و  
چنانچه نظر باید کرد و بعد از مال و اولاد را خانه بنا کرد برین قیاس حکم کن  
باید کرد و اگر بعضی ادلا را خانه بنا بدین صفت بهر بدان دلیل ریاست بکردار



واجب کند اما معرفت تفصیل سعادت و نکوست با آنکه حال اندر و البت و سایل  
 بر چهار نوع است که در مردمان اند که سعادت ایشان با پادشاه یا خاندان  
 و که هر مردمانی که سعادت و بدبختی ایشان ملازم گرفته باشند تا خاندان ایشان  
 و که هر مردمانی که از منازل فروین روز بروز بفرستند و کارشان شود  
 تمام شود و که هر بار از درجیات و منازل پندین روز بروز بفرستند  
 کار ایشان ضعیف تر شود و اما آن که هر که سعادت ایشان ثابت است که  
 جهت آن بود که اول سعادت آن از او داده باشند و هیچ ساقطی ایشان  
 نظر ندارد و آنکه سعادت آن ثابت است از جهت آنست که اول سعادت  
 اندر او داده بود و هیچ کس ساقطی بر نظر ندارد و نیز ایشان که کسب ساقط  
 متصل باشند و آنکه از منازل فروتر روز بروز بفرستند و بدین ترتیب  
 که اول اطلاع ایشان حاصل بود و بطلک روز بروز بفرستند و درجیات بهتر  
 هم رسانند و کار او روز بروز فروتر شود و سعادت هم افزاید اما آنکه منازل  
 ایشان بلند میزد و پندین بخت باشند و درجیات آن روز بروز فروتر شود  
 که از ضعیف تر شود جهت آنست که اول ایشان ستم میزد و ساقط میزد  
 از او داده و نظرش بسقوط میزد و اینها که که بدتر و گاه فروتر باشند جهت  
 آن بود که اول ایشان بعضی بسقوط متصل میزد و بعضی از سقوط با ارتفاع  
 بهتر است و احوال و مقامات بدانکه هر چه در جهت و جرایز و دیگر  
 نیست باطنی و حال و استقبال اما حال باطنی را از انظار کواکب نتوان  
 دانستن و از مقامات و ذایل و حالها و استقبال را از اتصال کواکب نتوان

دانستن و از مقامات و ذایل و حالها و استقبال را از اتصال کواکب نتوان  
 ایشان نتوان دانستن اما حدود اتصال بدانکه هر ذیلی را که از مملکت یا از مملکت  
 سه حال است انظار ذلیل را تا به پندین که نشسته است و موضع ذلیل را تا به  
 بدان حال که اندر و راست و اتصال ذلیل را تا به بدان حال که پندین بود و آن  
 و حال صلاح و فساد سعادت و نکوست و ذلیل نتوان دانستن اما معرفت  
 نکوست بلکه بدان که نکوست را بطلک باطل است از جهت آنست که هر که  
 راست چون ذیل و برج و نکوست و دیگر است پندین آن چون عطار است که باز حال  
 و برج پندین با طبیعت ایشان بود و نظر با اتصال دیگر شمس است که با برج پندین  
 و مقابل با مقدار پندین پندین پندین پندین پندین پندین پندین پندین پندین  
 و عطار در آن پندین پندین پندین پندین پندین پندین پندین پندین پندین  
 آن چون داس و ذنب است و اگر این پندین پندین پندین پندین پندین پندین پندین  
 سعدان مملکت یا سایل خضی پندین و اگر صاحب شمس اول از پندین پندین پندین پندین  
 نفع و بیکو سید باید و اگر بد حال بود با این که خضی بود و پندین پندین پندین پندین  
 بیکو سید پندین پندین پندین پندین پندین پندین پندین پندین پندین پندین  
 کند بیکو سید پندین پندین پندین پندین پندین پندین پندین پندین پندین  
 صاحب سید سلطان بود و پندین پندین پندین پندین پندین پندین پندین پندین  
 با متصل باشند و بعد از آنکه پندین پندین پندین پندین پندین پندین پندین پندین  
 از او فروتر و پندین پندین پندین پندین پندین پندین پندین پندین پندین  
 سلطان با خود پندین پندین پندین پندین پندین پندین پندین پندین پندین







برآورد دستاوردی باشد و اگر آفتاب بلند در باشد آن امید برآید میان نشان را دارد  
اگر عطا بدین بسیار اصل اعلام برآید بایست انانیا یا بازرگانان و اگر  
قسم درازدم باشد بنگر که بگویم و اتصال هر کس از طبع آن کوکب  
کوبر و اگر خدا الیه بود بدست میا بخراید در معرفت احوال تو  
و کیفیت و سنی میان ایشان بنگر به سیم و پنجم و نهم و یازدهم هر کدام از این  
شاهدترین یا قویترین و یا ناظرترین و بر دلالت بدان دوستی اگر سیال  
دلیل و میان صاحب طالع با قرآنی اتصال مودت بین میان ایشان مودت  
باشد و اگر قبولی بین دوستی یا نفع بین و اگر زهر را یا برنج را شرکت بخوان  
دوستی یا محاسنت نباشد و اگر اتصال از مخالفت بین میان ایشان  
عداوت بین و بیکار و اگر اصحاب از هر چهار خاند صاحب طالع ناظر باشد  
آن دوستی یا محاسنت نیک و محکم بین و اگر بعضی نظر مودت بود و بعضی نظر  
مخالفت گاه میان ایشان عداوت بین و بیکار و اگر اصحاب از هر چهار  
خاند صاحب طالع ناظر بین آن دوستی یا محاسنت نیک و محکم بین و اگر بعضی نظر مودت  
بود و بعضی نظر مخالفت گاه میان ایشان دوستی بود و گاه دشمنی و اگر اتصال  
از برج ثابت بین و سنی نشان با عداوت نشان یا بدار بود و اگر اندر برج متغیر  
بین و سنی و عداوت نشان بر یک حال نباشد به اتصال و نظر حال ایشان بنگر  
بین و اگر اندر برج دو جبین بین و در دو دله باشد و اگر صاحب از دهم و نهم  
بین و ستایش نشان و در خاتمان باشد و اگر شتر باشد سادات و انزاف بین  
و قضا و برین قیاس سایر کوکب و اگر صاحب یازدهم صاحب طالع بنظر عطا

باشد میان ایشان آزار بین و اگر از یکدیگر ناخشنود باشند و اگر نظر صداقت و قرآن  
بین و بیکدیگر دوستی باشد بنگر به صاحب این دو جایگاه هر کدام از این دو دلیل که  
مستحق تر بین یا قویتر باشد یا شتر باشد بین و در دست بین و کار فرار و یا بنگر  
هر کدام کوکب که اندر دهم و نهم و ستر و قویتر باشد خاصه که اندر برج ثابت بین و اگر  
اندر برج ثابت بین و اگر اندر برج متغیر بین یا نایل و نماند و در سنی محاسنت  
نباشد و اگر اندر برج دو جبین بین و در دو دله باشد هر کدام از این دو کوکب  
که بد حال یا راجع به نهم و در دو ستر از آن دوستی آید و خلاف عصبانیت  
که بدان کوکب منسوب است اما اگر سوال کنند از کار یا از امید و نفس ننگند و  
مطلق گویند بنگر که ناظر طالع و نگر به سنی بین به ستر و او را و یا با اهل  
او نظر یابد و اگر به سنی بنظر نیا بد و اگر صاحب خود را نام برد آن خانه  
که هم شکل سوال در روز از این حکم کن تا درست آید در معرفت احوال  
مهاذ بنگر طالع و نگر به دلالت بدان کار و خانه دوم دلالت به طعام و نذر بظنه  
سیوم دلالت بر اهل مجلس و چهارم دلالت بر جایگاه مجلس و پنجم شتر بین  
بر خادمان آن مجلس و هفتم بر عزیز و خوار و دهم بر احوال کران و غنیان  
نهم بر انگس یا س که با و در قرین بین مجلس و دهم خداوند خانه را و یازدهم غنیان  
و دهم و طرب را و دوازدهم با جهرا این که اندر مجلس بین هر یک از این حکم کن  
بر تباهر و رفاد آن خانه و هر یک از این حکم کن بر شغف و نیکوئی  
آن خانه و صاحب هر کدام خانه مقبول یا سفود یا قوی باشد بنگر به سنی  
بر انگس را که در خانه منسوب است و هر کدام دلیل که اتصال مودت دارند آن



کرده را موافقت میزند و هر کدام را نظر مخالفت بود آن کرده را عداوت بود  
و هر کدام دلیل که مخالف میماند کرده که شغف نشود و اگر طالع برج متقابل باشد  
لونها بسیار خورده آید و اگر ثابت بن یک لون بشود و اگر زوج بین میفرماید  
و اگر قسمه اندر میزند طعام بشود و اگر در میزند و اگر در میزند طعام تلخ و تر و  
پخته سوخته و اگر شتر باشد خوش مزه و شیرین بشود و اگر آفتاب بخیز طعام  
با تکلف و ملوکانه بنشیند و لکن اکثر سوخته بنشیند و صفر اکثر بنشیند و اگر زهر بنشیند  
چوب و شیرین بنشیند و اگر طار در میزند ترش بنشیند و هم آینه و زحل طعام بد بود  
بسیار مگر با تصرف قمر و انصال او اگر بازگشته بود از خمر و سحر متصل بنشیند  
از ترس یا مقابله پس چاره نمودن آن دعوت ۵ بود و خسته سوز یک کس از  
سفر آمده بشود و مانند این و اگر از ثقیب باشد پس بنشیند و از دوست و اراده  
بشود و بر سمن آن اگر آن کوکب که متصل است در وقت بنشیند و با برج ثابت است  
مجلسی که روز بنشیند و اگر برج زوج بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و روز یا  
کشته از بنشیند و اگر صاحب برج قمر بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند  
بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند  
اگر قمر بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند  
بود و دلیل که بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند  
کند و اگر طعام و بسیار بودن لونها و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند  
طعام و بودن در دانا و حکیم در آن مجلس و کثرت طعم و در طعام این است  
پخته گوشت مرغ باشد و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند

آب بیرون آید و اگر مرغ متصل بنشیند دلیل که بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند  
بعاش بنشیند و قمر بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند  
بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند  
آید و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند  
صبر آید و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند  
بطلان بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند  
کند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند  
بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند  
گوشت مرغ بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند  
و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند  
نه طعام نشاید خوردن در سبیل و بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند  
عقرب بنشیند و مع ذنب آن طعام زهر آلود بنشیند و عدد مکرر بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند  
یا قوس بنشیند و بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند  
آلود بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند  
اگر در بن جابجا بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند  
و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند  
منتهی باشد طعام و سوس و منتهی و سوس و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند  
مکلفین بوده و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند  
آفتاب بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند بنشیند و اگر بنشیند

بنصل



خوشتر بخ طعام از جهت حیوان و برائی و هوای خوشتر و بر کوب که نظر  
 دارد بیکدیگر خاد است یا صاحب کدام خانه است از آن جهت کرده باشد  
 و دوم خانه از طالع دلالت بر شراب و جام و قهق و جاده خانه و اگر این خانه  
 دو جبهه بین میز چاهها که تا کون میز و اگر هیچ آنها بود یا ناظر بود یا صاحب بود  
 چاهها زمین بود و اگر زهره بود و یا شمس و یا مشتری چاهها را زینت باشد  
 و سیم و اگر مشتری آن گنبد میز و زحل چوب و سفال و عطارد چاهها را نقاشی و اگر  
 سعد را زهره دوم بود آن همه از آن خانه میز و اگر مشتری بود عاریتی و همچنین  
 اگر صاحب ثانی بشانی ناظر بود و مادر در اعم خوشتر بود کالار خانه بود و اگر ناظر  
 نبود یا غریب میز عاریتی میز و اگر صاحب سیم سعد میز یا سعد در سیم میز  
 آن مردان که بدان طعام حاضر باشند در آن حزب باشند و معروف که  
 بجا بیکاه غریب میز مردان غریب باشند و اگر مشتری باشد مردان بدخوبه  
 خلق باشند و اگر خانه رابع سعد میز محمد چاهها و بیکاه و اگر مشتری میز شاه  
 میز و اگر خانه زحل میز چاهها و بران و پلید میز و اگر خانه شتر میز چاهها لطیف  
 و خرم میز یا بوستان و اگر میز میز سلیم خانه یا مطیع میز یا سلاج خانه و اگر اکتفا  
 میز سر عالم و وقت میز و اگر زهره میز گلزار و عطارد خانه و جاز زنان میز و اگر  
 جاز عطارد بود مجلس کاه بیکتاب یا شمشیر میز و اگر مشتری میز آب حوض و در  
 و سوره باشد و خانه پنجم و بیکاه بر سر آب و اگر میز دو جبهه بین میز سر آب بعد  
 و لون میز و اگر ثابت بود یک لون میز و اگر منقلب بود کون کون میز و در خانه را  
 هم برین قیاس حکم کن زحل دلیل شراب کنده و زهره و سیاه است مشتری شمشیر

دفتر

و خوشگوار و چون سایر کواکب حکم کن و خانه نهم انگسان باشند که بر سر طعام  
 باشند و هفتم آنها باشند که پیش تو آیند و دهم صاحب طعام میز که توشه  
 بشم باز اگر سعد را زهره را بجا باشد میز و اگر مشتری را بجا باشد و شمس که در و شاد  
 نباشد و خانه یازدهم مقیان و مطربان اند و دوازدهم خداوند خانه میز  
 پس بیکر نظر سعد و مشتری و ارض صاحب خانهها بجا بیکاه ازین دوازدهم  
 عمل است بختی باید از نظر و اتصال و جابجاء سعد و مشتری حکم کن هر خانه که  
 سعد بود یا صاحبش سعد بود از منوبات او و کوه او خوب و بیکاه و در خانه  
 خشم بود و یا صاحب او خشم بود حکم حکم از منوبات او بدو و زهره میز و نیز  
 بیکر که سعدان بیکاه اربعاع اند چون نواذر آتشی یا آفتاب و بران ریش میز  
 چاه پنجم رابع اول شرفیت و رابع دوم جنبه و رابع سیم غریب و رابع چهارم  
 شمال پس آن دیوار که بپوش شرفیت رابع اول بود و آن دیوار که بطرف  
 نصف النهار است رابع دوم بود و آن دیوار که بطرف قبله است میز بود  
 و آنکه بپوش قطب شمال و نبات الشفق است رابع رابع باشد

و بیکر که شمس در طالع

در معرفت احوال سایر اهل خانه  
 اگر از دهم سوال کند بیکر رابع و صاحبش و اگر بسیار دشمنان پرسد  
 بیکر رابع دوازدهم و صاحبش اگر صاحبش اندر طالع میز و مشتری باشد  
 مولود را یا سایر اهل دشمنان بسیار میز و همه زهره دست و مقهور می  
 باشند و سایر از غم خوردن و دل مشغول چاره نبود و اگر سالان دلیل  
 طالع و صاحب و از دهم اتصال بود مولود را دشمن باشد و اگر اتصال



از دوست به آن دشمنان بی گزندی باشند و میان ایشان مخالفت نباشد و اگر  
 اتصال از عداوت به میان ایشان عداوت و دشمنی بسیار باشد و اگر  
 کوکب اندر دوازدهم به صاحب طالع را بر بیع و مقابله نکند دشمن از  
 جوهر آن کوکب به آن خانه و آن خانه به آن کوکب و اگر نه صاحب دوازدهم  
 به دشمن و در آن بران و کائنات و سیدگان و اهل جبال و طبقات زحل  
 به دشمن و در هر رنگ سیاه چو در چشم اندر غیب داشته باشد و در میان  
 و خداوند مکر و فسون باشند و دشمنی کردن فرج بزند و در کند و باشد که  
 مودت آن و کائنات زلفان با آنان باشند و اهل بیعت با ند و اگر شتر باشد  
 دشمن در سر در بر و دو موی یا عالم با قوا اهل بکارت و اشراف خاصه  
 و مانند این به و سایر کوکب را برین قیاس حکم کن و اگر قریب به یک کوکب  
 بر می پوندد دشمن بر طبع و کوهر آن ستاره به و اگر فرخا السیر باشند بیجا  
 و جاسوسان و غارتان و تانان دشمن و بر باشند و دشمن از طبع آن خانه  
 بود که صاحب ثانی عشر اندر و بر باشند فاصده که اندر و تد بود و اگر ساقط  
 بود کم زیان کند و اگر صاحب حد اند طالع بود دشمن از اهل بیت و برود  
 و اگر اندر وسط الساعه بود دشمن از مردم بزرگ و ملوک به و دشمنان و هم  
 کاران و اگر اندر سابع به دشمن زن و انباز و مانند این به و اگر اندر  
 رابع بود دشمن پدر بود یا کسان پدر و چهره نیک بکند اندر دوازدهم که نام  
 کوکبست و یا صاحب کدام خانه است دشمن از آن جنس بود و اگر صاحب  
 طالع اند ثانی عشر به مولود سایل کارا به کند که دشمن بر انگیزد و اگر صاحب

بسم به دشمن از ارباب به و اگر صاحب پنجم به دشمن از فرزندان به و اگر  
 باز صاحب طالع اگر اند خانه یا شرف خود به و سعاد و یا نیک و سخط  
 یا شرفی یا سیرج التبر و سعاد و ثنای با کوکب علو باشد سایل یا مولود  
 نوزاد از دشمن به و این احوال بر صاحب ثانی عشر به حکم بر عکس باشد  
 و دشمن بر سایل غلبه بد و اگر بر بیع یا مقابله نکند و عداوت ایشان زیاده  
 کرد و اگر مقارنه کردند نگاه کن بحاکم ایشان هر که باشد است به شتر بود  
 او را به و اگر هم دوازدهم به و به یک که شاد است که را به شتر وقت او را باشد  
 و به شتر که را قریب به وقت او را به و اگر اتصال بود به میان ایشان  
 و صلاح افتد یا عطا دانه برین خانه شاد است و وقت مزایا است که در  
 دشمن را در وقت حال به و دشمن از کس به صاحب طالع و اگر  
 اگر دشمنی بود و اندر ثانی عشر به و دلیل کند به بر و ترس سخت و کوبید و را  
 لیکن نباید و به شتر اگر بیعت جایگاه به به شتر چون دشمن و سیم و نهم به شتر  
 به از آن به و اگر صاحب طالع اندر آن خانه به و اگر کوکب بر صاحب طالع  
 یا غیر ناظر به اندر و بار این به و ترس سخت به شتر و دشمن از آن کوکب سایل  
 سایل به شتر و زود زوال باید و سلامت بکند و اگر سعاد ناظر باشد  
 سلامت بر باشد و اگر صاحب طالع یا کینه به شتر از کوکب سایل ناظر باشد  
 هیچ کس و بر سر نشود آن جز که آید ازیم و ترس آن چند دفع به و اگر صاحب  
 یا به شتر این دلیل کند به سلامت و درک و اگر این کوکب صاحب ثانی عشر به  
 به شتر آید و باز سلامت بکند و اگر شاد است که کوکب از بروج و نقل به و دیگر

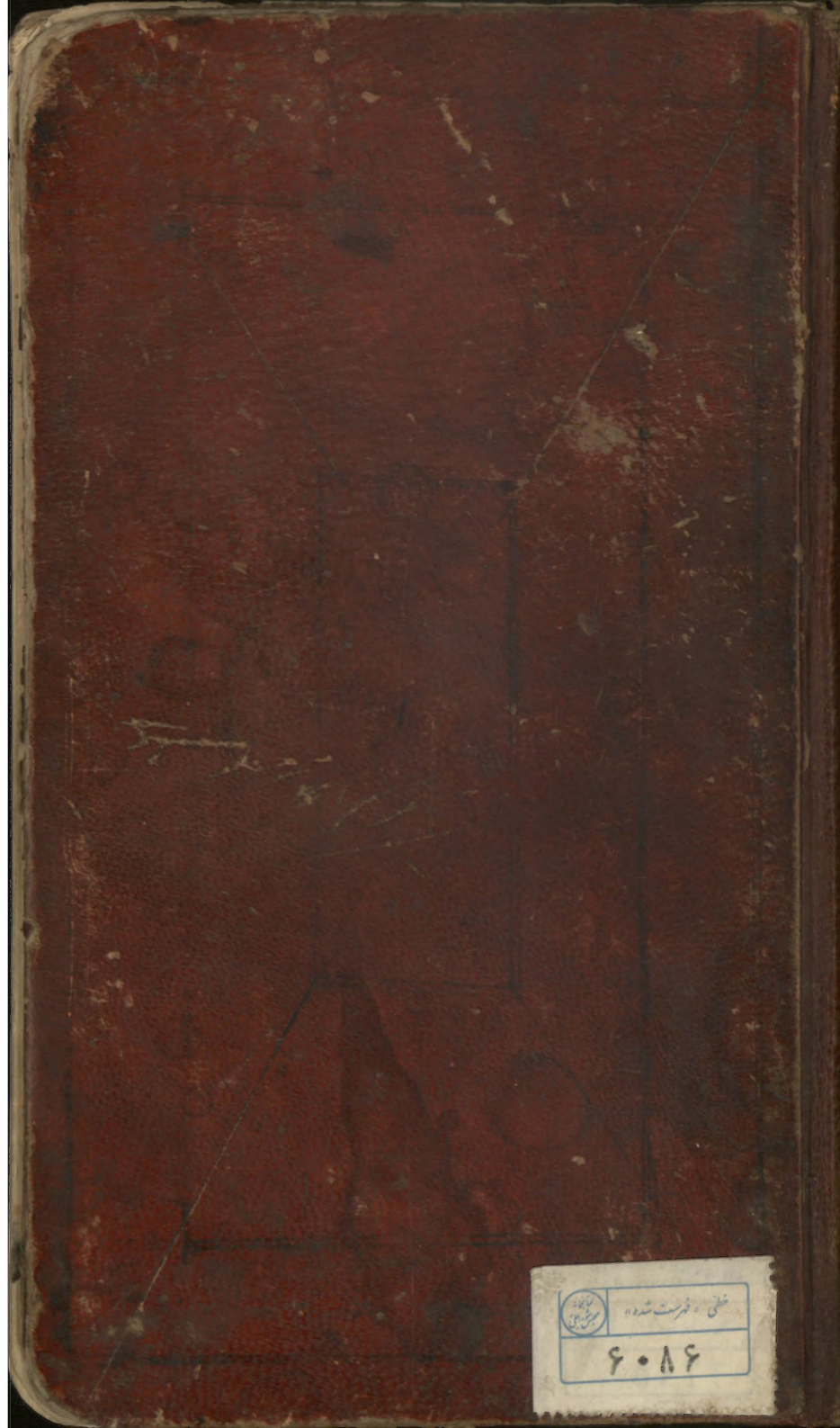




چون در روز شنبه غلامان و دوازدهم و سراسر این شعله و اگر اندر برج ذوجین  
 بود و تابست من و لیل کند بر شبات شد و اگر آن نفس اندر دوم من باشد  
 تا که صاحب طالع اندر ثانی عشر نیز و صاحب طالع تا که شبات شد و صاحب  
 ثانی عشر و لیل کند بر شبات و با طالع ثبات و بر روز قرار شود و اگر ایام  
 قمری فصل نیز مجلس و لیل کند بر شبات آن نفس و اگر در آن آن که بر شبات  
 مجلس صاحب برج قمری صاحب طالع و بجز هر که در شبات و اگر صاحب طالع  
 اندر ثانی عشر شود و لیکن قسم از ثانی عشر و بود آن هم و سراسر سلامت  
 کند از روز و بر روز ظهر شبات بدان وقت راحت یا بد ازین بپیم که در شبات  
 معصوم و رسد بر روز یا راحت یا ماه یا سیال و اگر خواهر از ثانی یا که از این  
 و سراسر سلامت یا بد یا حال شود یا بد یا بد اندر این جسم بیکر بدان که  
 منتهی بر فراز که در شبات و بد یا بد که در اندر در سلامت که صد آن نفس  
 چنان که در بر شبات و آن نفس برج نیز بپیم که در شبات یا بد یا بد و از  
 آن ایام و سراسر بر شبات شود و اگر آن زحل نیز باشد تا بوقت و اگر بر اندازد  
 وقت زحل و یا بگاه او و اگر آن نفس در شبات شد و فرجه بعد از شبات  
 که در شبات و سلامت نیز از اندر و عداوت و جسم و لیکن باشد و صاحب طالع  
 باشد که ایام در شبات و سلامت بر روز یا سیال یا ماه و اگر آن که در شبات  
 تا طالع ضعیف چنان و در اندر آن خاتم که در بر روز و در شبات و سراسر  
 بفر تا اندر بود و مقبول بود به بیکر که سلامت بر شبات و ایام و لیکن آن  
 بپیم و سراسر شبات یا بلیط که در بیکر که در صاحب برج قمری طالع و اگر بیکر که در شبات







خطی، فهرست شده

۶۰۸۶